مُعجَمُ الأُصولِ النَّحوِيَّةِ والصَّرفِيَّةِ

ابوطالب نصیری

با همکاری:
علی حاجی‌زاده، یدالله بختی

خوانندهٔ محترم! برادر ارجمند و خواهر گرامی!

نکند که **اصل**، بازی و بازی، **اصل** شود

مبادا حاشیه، متن و متن، حاشیه شود

فراموش نکنیم که **اصل**، همیشه **اصل** است

افسوس که چیزی که **اصل** نیست

اصل زندگی را به تأخیر انداخته است.

مُعْجَمُ

الأُصولِ النَّحْوِيَّةِ وَ الصَّرْفِيَّة

[illegible]لبوطالب نصیری

با همکاری:

علی حاجی‌زاده

یدالله بختی

سرشناسه : نصیری، ابوطالب، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور : معجم‌الأصول النحویة و الصرفیة / ابوطالب نصیری، با همکاری علی حاجی‌زاده، یدالله بختی.
مشخصات نشر : قم: مشهور، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری : ۲۹۶ ص.
شابک : ۶-۵۶۶-۵۳۸-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : زبان عربی -- صرف و نحو
موضوع : Arabic language -- Morphosyntax
شناسه افزوده : حاجی‌زاده، علی، ۱۳۶۷-
شناسه افزوده : بختی، یدالله، ۱۳۷۲-
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۶م۶ن/۱۴۱ PJ۶۱
رده بندی دیویی: ۴۹۲/۷۵
شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۴۲۶۷۵

انتشارات مشهور

مُعْجَمُ الأُصُولِ النَّحْوِيَّةِ وَ الصَّرْفِيَّةِ

مؤلف	ابوطالب نصیری
ناشر	مشهور
شمارگان	۱۰۰۰
نوبت چاپ	اوّل ۱۳۹۷
شابک	۶ - ۵۶۶ - ۵۳۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸
	[redacted]

انتشارات مشهور
قم: خیابان ارم/ پاساژ قدس/ طبقه پایین/ پلاک۵
تلفن: ۳۷۸۳۸۹۱۱ - ۳۷۷۴۷۴۶۲ - ۰۲۵ / ۰۹۱۹۵۴۱۰۰۸۵

فهرست مطالب

* * * * *

مقدّمهٔ مؤلّف

به نام خداوندِ جان و جهان　　　خداوندگارِ زمین و زمان

سپاسِ بسیار و ستایشِ بی‌شمار، یگانه آفریدگارِ آمُرزنده را بَرازنده است که سخنانش، ارزنده و آموزنده و بندهٔ درمانده را از گرفتاری‌ها، رهایی بخشنده است؛ خدایی که بشر را به این خاکدان کشید و او را نیروی خرَد و اندیشه بخشید تا گوهرِ درونِ خویش را بیابد و به بندگی گِرایَد و پیوسته، خدا را بِجُویَد و راهِ او را بپُوید.

آنچه پیش رو دارید **اصل**های مرتبط با عناوین و مباحث گوناگون نحوی و صرفی است که از منابع فراوان گِرد آوردیم و از اضافات پیراستیم و با آموخته‌ها و اندوخته‌های خود آراستیم؛ هر چندکاری بود دشوار و راهی بود با سختی‌های بسیار ولی با همکاری دوستانِ پُرکار و یارانِ دارای پُشتکار، آستینِ خود را برای به دوش کشیدنِ این بار و به پایان بردنِ این کار بالا زدیم و با یاری خدای مهربان، پس از چشیدنِ تلخی‌های فراوان به پایان رسیدیم و آن را «**مُعْجَمُ الأُصُولِ النَّحْوِيَّةِ وَ الصَّرْفِيَّة**» نام‌گذاری کردیم.

در اینجا از همهٔ کسانی که مرا یاری نمودند و در پدید آمدنِ این اثر، نقش داشتند سپاسگزارم به ویژه از:

حضرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم عابدینی دامت برکاته

به پاس حمایت‌های پدرانه

دو دست عزیزم آقایان علی حاجی‌زاده و یدالله بختی

به پاس همکاری‌های خالصانه

برادرانی که کمکِ آنها، مرا در به پایان بردنِ کار، دِلگرم نمود که عبارتند از:

آقایان احمد درزی رامندی، سیّد حسین خلیلی، محسن صدری، مهدی میرزایی پور، حامد روحی زهرایی، سیّد محمّد بابایی، مهدی رجبی، سیّد محمّد موسوی موینی، سیّد ابوالفضل حسینی و فرامرز صابری‌نیا

به پاس کمک‌های دوستانه

عزیزانی که همراهیِ آنها، پیمودنِ راه را برایم آسان نمود و یاریِ آنها سنگینیِ بار را کاهش و انگیزه‌ام را برای رسیدنِ به مقصد افزایش داد ولی ذکر نامشان در اینجا نمی‌گنجد

به پاس همراهی‌های دلسوزانه

امیدوارم اثری ماندنی و خواندنی در روزگارْ به یادگارْ بمانَد.

ابوطالب نصیری
۱۳۹۷/۷/۱۵

صرف و نحو

۱. **الأصل** فی الأبحاث النّحويّة، عدم التّكلّف و التّعسّف (شرح الصّفائی ج ۱ ص ۸۸)
۲. **الأصل** فی تعليلات النّحو أن تكون مقرّبات ذهنيّة[1] (سلسبيل ص ۳۸۰)
۳. **الأصل** فی مباحث الصّرف و النّحو كلّها، الدّليل و البرهان (سلسبيل ص ۹)
٤. **الأصل** فی مقدّمات علم الفقه، الصّرف و النّحو و المنطق و البلاغة (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ٥)
٥. **الأصل** فی علوم الأدب العربیّ هو الصّرف و النّحو (مراح الأرواح ص ۷)

---

۱. يعنی غالباً تعليلاتی كه در كُتُب نحوی ذكر می‌شوند برای بهتر فهماندنِ مطالب آورده شده است.

کلمه

۱. **الأصل** فى وضع الكلمات العربيّة، البساطة[1] (شرح الصّفائى ج ۱ ص ۱۰۰) (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٣٦٩)

۲. **الأصل** فى الكلمة أن لا تؤوّل (النّحو الوافى ج ٤ ص ٥)

۳. **الأصل** عدم إحتياج كلمة إلى أخرى (النّحو الوافى ج ۱ ص ۳۱)

٤. **الأصل** فى كلّ كلمة أن تكتب بصورة لفظها بتقدير الإبتداء بها و الوقوف عليها[2] (كتاب الكنّاش ج ۲ ص ٣٤٥) (شرح الرّضى على الشّافية ج ۳ ص ۲۱٦)

٥. **الأصل**[3] فى الكلمة المعرّبة[4] أن تغيّر بالزّيادة أو النّقص أو القلب (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٤)

٦. **الأصل** فى أقسام الكلمة هو الإسم (شرح ملّاجامى ج ۲ ص ٤٦٨)

۷. **الأصل** فى الكلمة هو البناء (شرح الرّضى على الكافية ج ۳ ص ۱٥۲)

۸. **الأصل** فى كلّ كلمة أن تكون ساكنة الآخر[5] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ۷)

۹. **الأصل** أن لا تخرج الكلمة عن معناها بالكلّيّة[6] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ۳۳۳)

۱۰. **الأصل** فى توارد الكلمات، توافق المعانى[7] (مغنى الأديب ب ۱ ص ٦۰)

---

۱. البساطة: مركّب نبودن.

۲. مثلاً در هنگام وقف بر «رَ» (به معناى «ببين») هاء سَكْت اضافه مى‌شود: «رَه». پس در نوشتار هم بايد همراه هاء بيايد: «رَه زَيْداً».

۳. اصل در اينجا به معناى غالب است.

٤. كلمهٔ غيرعربى كه به عربى برگردانده شده است.

٥. بنابراين براى هر نوع حركت يا إعرابى در آخرِ كلمه، دليلى ذكر مى‌شود؛ مثلاً عامل نصب و ... .

٦. يعنى اگر كلمه‌اى در معناى ديگرى غير از معناى اصلى خودش به كار رفت نبايد معناى دوّم با معناى اصلى كاملاً بى‌ارتباط باشد.

۷. مثلاً در آيهٔ {أَنْ كُنتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ} (زخرف/ ٥). «إنْ» و «أنْ» هر دو قرائت شده است پس اصل، اين است كه «أنْ» نيز در اينجا شرطيّه باشد تا توافق در معانى وجود داشته باشد چون كه «إنْ» در اينجا حرف شرط است.

۱۱. **الأصل** فی الکلمة هو الإفراد[1] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۷۷) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۲۴۵) (الإقتراح ص ۱۱۵)

۱۲. **الأصل** فی کلمة «أَحَد» أن تفید العموم (ثورة نحویّة ص ۱۷۰)

۱۳. **الأصل** فی الکلمات، عدم حذف حرف منها[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۲۴)

۱۴. **الأصل** فی کلّ نوع من الکلمة أن لا یکون فیه الوزن المختصّ بنوع غیره (معانی النّحو ج ۳ ص ۲۴۸) (الکلام المفید ص ۲۱۴)

۱۵. **الأصل** فی اللّفظ أن یکون خفیفاً[3] (الأصول النّحویّة و الصّرفیّة ج ۲ ص ۲۴)

۱۶. **الأصل** أن تکتب کلّ کلمة منفصلة عن سواها (مبادی العربیّة ج ۴ صرف ص ۲۸۰)[4] (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۳ ص ۲۱۶)

۱۷. **الأصل** وقوع کلّ لفظ فی محلّه الأصلی (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۴۳۵)

۱۸. **الأصل** فی کلّ کلمة أن تکون علی ثلاثة أحرف (مکرّرات المدرّس ج ۴ ص ۲۷۶)

۱۹. **الأصل** فصل الکلمة من الکلمة (همع الهوامع ج ۳ ص ۳۴۴)

۲۰. **الأصل** فی الکلمة الّتی علی حرف واحد هو الحرکة (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۴۷۴)

۲۱. **الأصل** فی تعریب الکلمة الأعجمیّة، إلتزام إلحاقها بأوزان العرب[5] (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۴ ص ۲۴۰)

۲۲. **الأصل** أن یکون أوّل حروف الکلمة متحرّکاً (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۲ ص ۳۶۶)

---

۱. إفراد در اینجا در مقابل تثنیه و جمع است.

۲. بنابراین حذف «فاء» از «سَوْفَ» به خاطر کثرت استعمال، خلاف اصل است؛ مانند: «سَوْ أَفْعَلُ» (سَوْفَ أَفْعَلُ).

۳. یعنی در جایی که امکان استفاده از دو لفظ وجود دارد، استفاده از لفظِ خفیف‌تر بهتر است؛ مثلاً مفرد خفیف‌تر از جمع است.

۴. هر جا مبادی العربیّة در این کتاب به طور مطلق آمده، مراد، قسمتِ نحو است.

۵. به خلاف مثل «خراسان» که وزن عربی ندارد.

كــلام

۱. **الأصل** فى الكلام أن لا يكون منفيّاً (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۲۹۷)
۲. **الأصل** فى الكلام أن يجرى على غير الضّرورة[1] (أوضح المسالک ج ۲ ص ۲۸۵)
۳. **الأصل** فى الكلام أن يتركّب من إسمين أو من فعل و إسم (شرح قطر النّدى ص ۳٤)(أوضح المسالک ج ۱ ص ۱۱)
٤. **الأصل** فى ترتيب الكلام أن يلى الفعلَ الفاعلُ ثمّ المفعول بلا واسطة (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۲۲۳)
٥. **الأصل** فى الفضلة أن تكون منصوبة[2] (جامع الدّروس العربيّة ص ۲۲)
٦. **الأصل** فى الفضلة هو الإنفصال[3] (النّهجة المرضيّة ج ۱ ص ۱٥۷)
۷. **الأصل** فى الفضلة أن يمكن إستغناء المعنى الأساسىّ للجملة عنها (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲۸۳)
۸. **الأصل** فى المسند إليه هو الذّكر (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۸۳) (جواهر البلاغة ص ۹۷) (آشنايى با علوم بلاغى ص ۹۲ و ص ۹۷ و ص ۱۰۰)
۹. **الأصل** كون المسند إليه معلوماً (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۲۸٤)
۱۰. **الأصل**[4] فى المحكوم عليه أن يكون من الذّوات (جامع الدّروس العربيّة ص ۲۱)
۱۱. **الأصل** فى المسند إليه أن يكون مرفوعاً (جامع الدروس العربيّة ص ۲۱)
۱۲. **الأصل** فى المسند إليه هو التّقديم (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۱٤۹) (آشنايى با علوم بلاغى ص ۱۰٦)

---

۱. تغيير قانون ادبى در ضرورت شعرى در صورتى جائز است كه رعايت قانون ممكن نباشد.
۲. منظور، فضله به معناى عامّ مى‌باشد كه عبارت است از چيزى كه ركن كلام نباشد خواه حذفش موجب اشتباه بشود يا نه.
۳. مانند انفصال مفعولٌ به از فعل.
٤. مراد از اصل، غالب است.

۱۳. **الأصل** فی الإسناد هو المسند به[۱] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٤٧٩)

١٤. **الأصل** فی المسند به هو الذّکر (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٨٦) (جواهر البلاغة ص ١١٧)

١٥. **الأصل** کون المسند به معلوماً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٢٨٤)

١٦. **الأصل**[٢] فی المحکوم به أن یکون من الصّفات (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٠٨)

١٧. **الأصل** فی الإسم المسند به أن یکون مشتقّاً أو مؤوّلاً به[٣] (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٠٨)

١٨. **الأصل** فی المسند به[٤] هو التّأخیر (أوضح المسالک ج ٢ ص ٨٣) (جواهر البلاغة ص ١١٨) (آشنایی با علوم بلاغی ص ١٤٣)

١٩. **الأصل** فی الخبر أن یفید المخاطب حکماً یجهله (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٦٠)

٢٠. **الأصل** هو القول بأنّ الفعل فی صورة تقدیم الإسم علیه مسندٌ إلی ضمیر الإسم و الجملة الفعلیّة مسند إلی الإسم[٥] (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٥٠)

٢١. **الأصل** عدم إطلاق الکلمة و إرادة الکلام (أوضح المسالک ج ١ ص ١٣)

٢٢. **الأصل** فی الإسناد هو الأعرف[٦] (علوم العربیّة ص ٤٣٢)[٧]

٢٣. **الأصل** فی المسند إلیه أن یکون معرفة (آشنایی با علوم بلاغی ص ١١٢ و ص ١٢٣)

٢٤. **الأصل** فی المسند به أن لایکون معرفة (آشنایی با علوم بلاغی ص ١٣٨ و ص ١٣٩)

٢٥. **الأصل** فی الخبر أن یلقی لإفادة المخاطبِ الحکمَ الّذی تضمّنته الجملة و إفادة المخاطب أن المتکلّم عالم بالحکم. (آشنایی با علوم بلاغی ص ٥٦)

---

١. در نسبت دادن «قامَتْ» به «فاطِمَة» در «قامَتْ فاطِمَةُ»، «قامَتْ» اصل می‌باشد.
٢. مراد از اصل، غالب است.
٣. مانند: زَیْدٌ أسَدٌ أیْ شَجاعٌ.
٤. خبر در جملۀ إسمیّه با مبتدای إسمی.
٥. مانند: «زَیْدٌ یَذْهَبُ» که «یَذْهَبُ» به «هُوَ» مستتر إسناد داده شده و «یَذْهَبُ» به همراه «هُوَ» به «زَیْد» نسبت داده شده است.
٦. مثلاً «أنا» أعرف از «أنتَ» است؛ بنابراین گفته می‌شود: «أنا وَ أنْتَ سافَرْنا» نه «أنا و أنْتَ سافَرْتُما».
٧. هر جا علوم العربیّة در این کتاب به طور مطلق آمده، مراد، جلد دوّم (قسمتِ نحو) است.

جمله

۱. **الأصل** فی الجمل، عدم حلولها محلّ المفرد (مغنی الأدیب ب ۲ ص ۸) (الکلام المفید ص ۲٦٥)

۲. **الأصل** فی الجمل أن تکون کلاماً مستقلّاً غیر مرتبط بغیره (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۳۸ و ج ۲ ص ٤۱) (معجم النّحو ص ۱٥۳) (الهدایة و الفوائد الصّمدیّة ص ۲٤)

۳. **الأصل** فی الجملة الإسمیّة المحضة[1] أن لا تفید الدّوام (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۱٦)

٤. **الأصل**[2] فی الجملة الإسمیّة غیر المحضة أن لا تفید الإستمرار التجدّدیّ (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۱٦)

٥. **الأصل** فی الجملة الإسمیّة غیرالمحضة[3] أن تفید التّجدّد (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۱٦)

٦. **الأصل** فی الجملة الإسمیّة عدم الدّلالة علی التّجدّد و الإستمرار (جواهر البلاغة ص ٦۲)

۷. **الأصل** فی الجملة الإسمیّة أن تدلّ علی الثّبوت محضة کانت أم غیر محضة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۱٦)

۸. **الأصل** فی الجملة أن تکون فعلیّة (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۱٤۸)

۹. **الأصل** فی الجملة الخبریّة أن تکون صادقة[4] (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۳٥۲)

۱۰. **الأصل** فی الجملة الوصفیّة أن تکون خبریّة (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۳۷)

۱۱. **الأصل** فی الجملة الطّلبیّة أن لا تکون إسمیّة (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۲۹۷)

۱۲. **الأصل** فی الجمل أن لا یکون لها محلّ من الإعراب (مغنی الأدیب ب ۲ ص ۸)

---

۱. جمله‌ای که در آن، فعل وجود نداشته باشد.

۲. یعنی غالباً.

۳. جمله‌ای که خبر آن، فعلیّه باشد؛ مثل: زَیْدٌ یَذْهَبُ.

٤. اصل بر راستگو بودنِ گوینده است چون دروغ از شأنِ انسان به دور است.

١٣. **الأصل** فی الجملة المعترضة أن تقع بین شیئین متلازمین[١] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ١٣٦)

١٤. **الأصل** فی الجملة المفسّرة أن لا یکون لها محلّ من الإعراب[٢] (النّحو الوافی ج ٢ ص ١١٥)

١٥. **الأصل** فی الرّابط هو الضّمیر (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٣٨) (الکلام المفید ص ٢٦٨)

١٦. **الأصل** فی الضّمیر الرّابط أن یکون مذکوراً (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٣٨)

١٧. **الأصل** فی الجملة الّتی مسندها فعل أن یتقدّم الفعل علی المسند إلیه (معانی النّحو ج ١ ص ١٣٦ ص ١٤٤ و ج ٢ ص ٤٠)

١٨. **الأصل** فی الجملة الّتی مسندها إسم أن یتقدّم المسند إلیه علی الإسم (معانی النّحو ج ١ ص ١٣٧)

١٩. **الأصل** فی الجملة الدّالّة علی الحدوث أن یتقدّم الفعل (معانی النّحو ج ١ ص ١٧١)

٢٠. **الأصل** فی الجملة الدّالّة علی الثّبوت أن تأتی بالمبتدأ ثمّ الخبر (معانی النّحو ج ١ ص ١٧١)

٢١. **الأصل** عدم عمل الجملة[٣] (مکرّرات المدرّس ج ٢ ص ١١٦)

٢٢. **الأصل** فی الجمل ذات محلّ الإعراب أن تقع موقع المفرد[٤] (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٤٠٧)

٢٣. **الأصل** فی نظام الجملة حفظ الرّتبة[٥] (المحرّر فی النّحو ج ١ ص ١٦٦)

٢٤. **الأصل** فی الأفعال الإنشائیّة مجیئها بلفظ الماضی (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٢٤٥)

٢٥. **الأصل** فی الإنشاءات أن تکون من معانی الحروف[٦] (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٣٦)

٢٦. **الأصل** فی الجمل الإسمیّة أن یؤتی بما لمسند به بعد المسند إلیه (آشنایی با علوم بلاغی ص ١٣٦)

---

١. مانند: مبتدا و خبر، فعل و فاعل و...

٢. گاهی جملهٔ مفسّره دارای محلّ اعرابی است؛ مانند: جملهٔ مفسّرهٔ ضمیر شأن که به عنوان خبر إعراب می‌گیرد.

٣. در برخی موارد که عمل می‌کند، عمل آن ضعیف است؛ مانند: «أَنْتَ إِبْنِي حَقّاً» که عامل «حَقّاً» جملهٔ ماقبل است.

٤. مثلاً «يَذْهَبُ» در «زَيْدٌ يَذْهَبُ» در جایگاه «ذَاهِبٌ» است.

٥. مثلاً اسم استفهام که صدارت طلب است همیشه باید ابتدای جمله بیاید.

٦. مانند: تمنّی، ترجّی، عَرْض، قَسَم، نداء و ... .

شبه جمله

١. **الأصل** فی شبه الجملة أن تتعلّق بعامل لفظیّ موجود فی الجملة (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٧٨)

٢. **الأصل**[١] فی عامل[٢] الظّرف و الجارّ و المجرور أن یمکن وقوعه فی مواقع إعرابیّة مختلفة (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٤٦)

٣. **الأصل** فی شبه الجملة أن تتأخّر عن المتعلّق به (مکرّرات المدرّس ج ١ ص ١٩)

٤. **الأصل** فی الظّروف نصبها علی الظّرفیّة أی کونها مفعولاً فیه (النّحو الوافی ج ٢ ص ٩٥)

٥. **الأصل** فی المفعول فیه أن یکون ظرفاً (القواعد الأساسیّة ص ٢٠٤)

٦. **الأصل** فی الظّرف أن تکون ظرفیّته ذاتیّة[٣] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٣٠) (شرح الصّفائی ج ٢ ص ٣٦٢)

٧. **الأصل** فی «إذا» غیر الفجائیّة أن تکون ظرفاً للمستقبل مضمّنة معنی الشّرط (سلسبیل ص ٣٦٨)

٨. **الأصل** فی الظّروف هو الإعراب (القواعد الأساسیّة ص ٢٠٧)

٩. **الأصل** فی الظّروف غیر المتصرّفة أن یجوز جرّها بـ «مِنْ» فقط[٤] (شرح الصّفائیّ ج ٢ ص ٧٩)

١٠. **الأصل** أن یکون متعلّق الظّرف و الجارّ و المجرور فعلاً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٢٤٥) (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢١٥)

---

١. اصل در اینجا به معنای قاعدهٔ کلّی است.

٢. متعلَّق.

٣. به خلاف «کُلّ» در «کُلَّما» که به واسطهٔ ترکیب با «ما»، معنای ظرفیّت گرفته است.

٤. «ثَمّ، أیْنَ، هُنا و مَتی» مجرور به «إلی» نیز می‌شوند.

۱۱. **الأصل** أن لا يتعلّق حرفا جرّ بمعنى واحد بعامل واحد[۱] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳٤۸)

۱۲. **الأصل** جواز التّعلّق بالمشتقّ الّذی لا یعمل[۲] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳٤۲)

۱۳. **الأصل** أن يقال بعدم جواز تقدّم الظّرف و الجارّ و المجرور على عامله المؤكّد بالنّون (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۱۰ و ص ۳٤٦)

۱٤. **الأصل** تقدّم المتعلَّق به مذكوراً كان أو محذوفاً (مكرّرات المدرّس ج ۱ ص ۱۱۹)

۱٥. **الأصل** فی المتعلَّق به الّذی يكون من أفعال الخصوص، عدم الحذف (ثورة نحويّة ص ۱۱۹)

۱٦. **الأصل** فی كلّ متعلّق به إذا كان محذوفاً أن يقدّر مقدّماً[۳] (الكلام المفيد ص ۱۰)

۱۷. **الأصل** أنّ الظّرف لا يعمل بلا إعتماد[٤] (شرح الرّضی علی الكافية ج ۱ ص ۲۲٦)

---

۱. بنابراین «مَرَرْتُ بِزَيْدٍ بِعَمْرٍو» صحیح نیست چون هر دو «باء» به معنای الصاق است.

۲. مانند: اسمِ زمان، اسمِ مکان و... چون این کلمات نیز خالی از معنای فعل نیستند.

۳. مثلاً در «زَيْدٌ فِي الدَّارِ»، «كائِنٌ» را قبل از «فِي الدَّارِ» در تقدیر می‌گیریم.

٤. بنابراین در «عِنْدَكَ زَيْدٌ»، «عِنْدَ» عامل نیست ولی در «أَ عِنْدَكَ زَيْدٌ؟» می‌توان گفت «عِنْدَ» عامل رفع «زَيْد» بنا بر فاعلیّت است.

مُرکّب

١. **الأصل** فی اللّفظ عدم التّرکیب (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٣٧٢) (مغنی الأدیب ب ١ ص ٢٤٨) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٨٥) (همع الهوامع ج ١ ص ٣٣) (ثورة نحویّة ص ١٣٩ و ص ١٤٠)

٢. **الأصل** فی التّرکیب أن یکون من أحوال اللّفظ بملاحظة معناه[1] (سلسبیل ص ٣٢٣)

٣. **الأصل** فی المرکّب الإسنادیّ أن یکون معربا[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٧٩)

٤. **الأصل** فی المرکّب المزجیّ أن لا یثنّی و لایجمع (همع الهوامع ج ١ ص ٤٢)

٥. **الأصل** فی المرکّب المزجیّ أن یکون کلمتین[3] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٧٥)

٦. **الأصل** قبل التّرکیب لکلّ من شطرین فی المرکّب المزجیّ أن یکون معنی یخالف معنی الأخری (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٧٠)

٧. **الأصل** فی العَلَم المرکّب ترکیب مزج غیرالعددی و أشباهه أن یترک آخر جزئه الأوّل علی حاله قبل التّرکیب[4] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٧٦)

٨. **الأصل** فی العَلَم المرکّب ترکیب مزج غیرالعددی أن لا یجری علیه إعراب و لا بناء[5] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٧٧)

٩. **الأصل** فی العَلَم المرکّب ترکیب مزج غیرالعددی و أشباهه أن یکون بمنزلة جزء من

---

١. مراد، این است که در ترکیب باید معنای دو جزء لحاظ شود تا مرکّب شود؛ مانند: «إنّا» که معنای «إنَّ» و «نا» در آن لحاظ شده است.

٢. مراد، این است که إعراب تقدیری است؛ مانند: «قَرَأتُ شِعْرَ تَأَبَّطَ شَرّاً» که «تَأَبَّطَ شَرّاً» تقدیراً مجرور است پس معرب می‌باشد.

٣. طبق قاعده باید از دو کلمه تشکیل شود ولی گاهی از بیش از دو کلمه تشکیل می‌شود؛ مانند: «کَیْتَ وَ کَیْتَ».

٤. مانند: «بَعْل» در «بَعْلَبَکّ» که قبل از ترکیب «بَعْل» بود و بعد از ترکیب نیز به همان حالت باقی می‌ماند.

٥. مراد در اینجا جزء اوّل می‌باشد که إعراب و بناء در آن جاری نمی‌شود؛ مانند: «کاف» در «بَکْر» که إعراب بر «راء» جاری می‌شود.

الكلمة و لايكون كلمة مستقلّة[1] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٧٧)

١٠. **الأصل** فى العَلَم المركّب تركيب مزج غير العددى و أشباهه أن يعرب الجزء الثّانى إعراب الممنوع من الصّرف (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٧٧)

١١. **الأصل** فى آخر الكلمة الأولى فى المركّب أن يكون متحرّكاً بالفتحة[2] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٧٦)

---

١. مراد در اينجا جزء اوّل مى‌باشد كه به عنوان كلمهٔ مستقلّ نمى‌باشد.

٢. مانند: «أَحَدَ عَشَرَ» و...

إســم

١. **الأصل** فى أقسام الكلمة الثّلاثة هو الإسم (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٤٦٨) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٥٤٢) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ١٨٧)

٢. **الأصل** فى الإسم الإفراد و التّذكير و التّنكير (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٧٧) (الإقتراح ص ١١٥)

٣. **الأصل** فى الإسم عدم التّركيب (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٨٨)

٤. **الأصل** فى الإسم أن يكون واحداً[١] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٨٨) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٠٦ و ص ٢٠٧)

٥. **الأصل** فى وضع الأسماء أن تكون على ثلاثة أحرف إلى سبعة أحرف (القواعد الأساسيّة ص ٣٠)

٦. **الأصل** فى الأسماء عدم العدول[٢] (همع الهوامع ج ١ ص ٢٥ و ص ٢٧)

٧. **الأصل** فى الأسماء أن يصحّ إستعمالها فى غير النّداء[٣] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٧٩)

٨. **الأصل** فى شبه الإسم بالحرف الشّبه الوضعىّ[٤] (همع الهوامع ج ١ ص ٤٢)

٩. **الأصل** فى كلّ من الإسم و الوصف أن يستعملا فى معناهما الموضوعين له (الموجز ص ١٩)

١٠. **الأصل** فى الإسم أن يكون موصوفاً[٥] (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٠٦ و ص ٢٠٧) (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٨٨)

---

١. يعنى مثنّى و جمع نباشد.
٢. منظور همان عدل در باب عوامل منع صرف است.
٣. به خلاف كلماتى مانند «اللّهُمَّ» كه هميشه براى نداء استفاده مى‌شوند.
٤. منظور، أنواع شباهت اسم به حرف در بحث مبنيّات است.
٥. منظور، موصوف صرفى است كه شامل جامدات و مشتقّات غيرعامل مى‌شود.

۱۱. **الأصل** فی الإسم أن یکون غیرمعدول عن وزنه (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۸۸)

۱۲. **الأصل** فی الإسم أن یکون غیر أعجمیّ (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۸۸)

۱۳. **الأصل** فی الإسم أن یکون غیر مدخول للألف و النّون الزّائدتین (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۸۸)

١٤. **الأصل** بقاء الإسم علی حاله (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۸۸)

۱۵. **الأصل** فی وضع الإسم أن یکون للإطلاق[1] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۲۲۲)

١٦. **الأصل** فی الأسماء أن تکون صحیحة (همع الهوامع ج ۱ ص ١٦)

۱۷. **الأصل** فی الإسم أن لا یکون علی وزن الفعل (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۸۸)

۱۸. **الأصل** فی «مَعْشَر» أن یکون إسما بمعنی جماعة أمرهم واحد (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٥)

۱۹. **الأصل** فی الإسم أن یکون منوّناً (النّحو الوافی ج ۱ ص ۳۳)

۲۰. **الأصل** فی الإسم هو الصّرف (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۱۰۷ و ص ۱۲۳) (الإقتراح ص ۱۰۸ و ص ۱۱۵)

۲۱. **الأصل** فی الإسم أن لایکون عاملاً (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۸۱)

۲۲. **الأصل** فی الإسم أن یکون معرباً منصرفاً (شرح قطر النّدی ص ۲۸۰) (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۱۳۰) (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ٤۰۰) (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٥٤) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۰۵) (ماء مَعین ص ١١٦) (اصول النّحو ص ۱۱)

۲۳. **الأصل** فی إعراب الإسم الرّفع (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹)

٢٤. **الأصل** فی الأسماء الإعراب (أوضح المسالک ج ۱ ص ۲۹ و ص ٣٦) (النّحو القرآنیّ ص ٦٦) (شرح إبن النّاظم ص ۱۱) (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۱۰۲ و ص ٤٥١) (أصول النّحو ص ۷)

---

۱. یعنی اسم در اصل وضعِ خود، بدون قید است و مقیّد به چیزی مانند زمان نیست.

(الدّروس النّحويّة ک ۲ ص ۱۸)

۲٥. **الأصل** إمتناع إهمال الإسم من الإعراب[1] (مكرّرات المدرّس ج ۱ ص ۱۲٤)

۲٦. **الأصل** فی الإسم الإعراب (معانی النّحو ج ۱ ص ٤٦۹) (الكلام المفيد ص ۱٤۳ و ص ۱٥۲) (المحرّر فی النّحو ج ۳ ص ۱۱٥۰ و ۱۱٥۹)

۲۷. **الأصل** فی الإسم أنّه موضوع للدّلالة على مسمّى معيّن (معجم النّحو العربیّ ص ٤٦۰)

۲۸. **الأصل** فی الإسم أن يكون مفرداً (معانی النّحو ج ۳ ص ۲٤۸) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۷۷)

۲۹. **الأصل** فی الإسم أن يكون مذكّراً (معانی النّحو ج ۳ ص ۲٤۸) (الكلام المفيد ص ۱٤۸) (همع الهوامع ج ۳ ص ۲۱۳) (المحرّر فی النّحو ج ۳ ص ۱۲۲۹)

۳۰. **الأصل** فی الإسم أن يكون نكرة (معانی النّحو ج ۳ ص ۲٤۸)

۳۱. **الأصل**[2] حقيقة الإسم (النّهجة المرضيّة ج ۲ ص ۲۳٤)

۳۲. **الأصل** فی الأسماء أن توضع على ثلاثة أحرف (مختصر النّحو ص ۳٥)

۳۳. **الأصل** فی الإسم هو المُظهر (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۳٦۷)

۳٤. **الأصل** فی الأسماء قبول التّنوين و الجرّ بالكسرة (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥۷)

۳٥. **الأصل** فی رفع الإسم أن يكون بالضّمّة (الدّروس النّحويّة ک ۲ ص ٤۳ و ک ۳ ص ۹٤)

۳٦. **الأصل** فی نصب الإسم أن يكون بالفتحة (الدّروس النّحويّة ک ۲ ص ٥۰)

۳۷. **الأصل** فی الإسم أن يكون متصرّفاً (شرح التّسهيل ج ۲ ص ۱۳۰)

---

۱. يعنی هر اسمی بايد إعراب و نقش نحوی داشته باشد.

۲. منظور، حروف اصلی است؛ يعنی حقيقتِ اسم، حروف اصلیِ آن است و حروف زائده، خارج از حقيقتِ اسم و قابل حذف است.

إسم جنس و إسم جمع و إسم جنس جمعی و افرادی

۱. **الأصل** فی أسماء الأجناس أن تکون جامدة (النّحو الوافی ج ۱ ص ۹۵)

۲. **الأصل** فی المبیّن للجنس أن یکون نکرة (مکرّرات المدّرس ج ٤ ص ۹٦)

۳. **الأصل** فی «رهط»[1] وهواسم جمع أن لا یزید علی عشرة من الرّجال (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳۹۹)

٤. **الأصل** فی إسم الجنس الجمعی أن یفرق بینه و بین واحده بالتّاء[2] (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۱)

٥. **الأصل** فی الإسم الّذی یکون التّنصیص علی الواحد فیه بالتّاء أن یکون فی المخلوقات دون المصنوعات (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۲ ص ۳۳۲)

٦. **الأصل** فی إسم الجمع أن لا یستعمل بصیغة الجمع فقط (فرهنگ اصطلاحات صرف و نحو عربی ص ۳۱)

---

۱. به معنای «گروه مردان».

۲. مانند: «تَمر و تَمرَة».

جامد و مشتقّ

۱. **الأصل** فی الأسماء الجمود (النّحو الوافی ج ۱ ص ۲۹۵) (مغنی الأدیب ب ۱ ص ٤۱)

۲. **الأصل** فی الإسم الجامد أن یکون عطف بیان لا نعتاً (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳٤٤)

۳. **الأصل** فی الإسم الجامد أن لا یعمل (همع الهوامع ج ۱ ص ۹٤)

٤. **الأصل** إتّباع المشتقّ للجامد[۱] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۳۷۵)

۵. **الأصل** فی المشتقّ التّابع أن یکون نعتاً[۲] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۱)

٦. **الأصل** عدم مخالفة المشتقّ و المشتقّ منه فی العمل[۳] (مغنی الأدیب ب ٤ ص ۳۱)

۷. **الأصل** فی المشتقّات أن تکون عاملة و صفة صرفیّة (القواعد الأساسیّة ص ۳۰۸)

۸. **الأصل** فی الوصف المستوفی لشروط العمل إعماله کالفعل لا إضافته إلی معموله[٤] (علوم العربیّة ج ۲ ص ۳۰)

۹. **الأصل** فی المشتقّات إلحاق تاء التّأنیث[۵] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۳٤)

۱۰. **الأصل** فی الصّفات أن یفرق بین مذکّرها و مؤنّثها بالتّاء (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۲۹)

۱۱. **الأصل** فی المشتقّات أن یکون المجرّد من التّاء منها صیغة المذکّر (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱۳٦)

۱۲. **الأصل** فی الإسم الجامد أن یکون للإستمرار[٦] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱٤٤)

---

۱. بنابراین گفته می‌شود: «جاءَ الرَّجُلُ القَائمُ» نه «جاءَ القَائمُ الرَّجُلُ».
۲. نه بدل یا عطف بیان.
۳. بنابراین صفت مُشْبِهه که گاهی از فعل لازم گرفته می‌شود ولی اسم مابعد خود را نصب می‌دهد خلاف اصل است.
٤. بنابراین «زَیْدٌ ضَارِبٌ بَکْراً غَداً» بهتر از «زَیْدٌ ضَارِبُ بَکْرٍ غَداً» می‌باشد.
۵. منظور، این است که هنگام استعمال مشتقّات برای مؤنّث، اصل الحاق تاء تأنیث است برخلاف مواردی که مشتقّات برای مؤنّث بدون تاء استفاده می‌شود؛ مثل: «حائض» و ...
٦. مثل «هذا أسَدٌ».

۱۳. **الأصل** فى الصّفة أن تكون إسماً مشتقّاً مفرداً (معجم النّحو العربىّ ص ۲۳۷)
۱٤. **الأصل** فى الإشتقاق أن يكون من المصدر[1] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٤۱۷)
۱٥. **الأصل** أن يكون فى لفظ الصّفات ما يدلّ على الضّمائر المستترة فيها[2] (شرح الرّضى على الشّافية ج ۲ ص ۲۷۹)
۱٦. **الأصل** فى الأسماء الجوامد أن يفرق بين مذكّرها و مؤنّثها بوضع صيغة مخصوصة لكلّ منها[3] (شرح الرّضى على الشّافية ج ۲ ص ۳۱٤)
۱۷. **الأصل** فى الموصوفات هو الأسماء (شرح التّسهيل ج ۲ ص ۱۳۳)

---

۱. اشتقاق أعداد ترتيبى از أعداد اصلى مانند اشتقاق «ثانِى» از «إثْنَيْن»، خلاف اصل است.
۲. مثلاً «واو» و «نون» در «مُسْلِمُونَ» دلالت بر ضمير جمع مستتر در «مُسْلِمُونَ» دارد.
۳. مانند: «جَمَل و ناقَة» براى شتر.

فعـــل

۱. **الأصل** فی الأفعال أن تكون صحيحة (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٦)

۲. **الأصل** أن يعبّر بالفعل عن وقوعه[1] (مغنى الأديب ب ۸ ص ۱۸۱)

۳. **الأصل** فی الفعل الإعمال (شرح الرّضی على الكافية ج ۲ ص ٦۱) (شرح ملّاجامی ج ۲ ص ۱۸۸)

٤. **الأصل** فی العمل هو الفعل (أوضح المسالک ج ۲ ص ۱۵۹) (شرح إبن النّاظم ص ۱٦۸)(شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۱٦۳ و ص ۱۹٤ وص ۲۱۸) (الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ۲ ص ۵۵ و ص ۵٦)

۵. **الأصل** أن يقتصر كلّ فعل تحتويه الجملة المفيدة على تأدية معنى واحد مناسب يكتفى به و لا ينضمّ إليه معنى آخر[2] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۷۲ و ص ۲۷۳)

٦. **الأصل** دخول أدوات التّحضيض على الفعل (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۳۰٤)

۷. **الأصل** دخول أدوات العرض على الفعل (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۳۰٤)

۸. **الأصل** دخول حروف الإستفهام على الفعل (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۰٤)

۹. **الأصل** دخول حروف النّفی على الفعل (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۰٤)

۱۰. **الأصل** دخول حروف الشّرط على الفعل (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۰٤)

۱۱. **الأصل** دخول حروف النّهی على الفعل (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۰٤)

۱۲. **الأصل** دخول حروف التّمنّی على الفعل (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۰٤)

۱۳. **الأصل** فی الفعل أن يكون مبنيّاً (أوضح المسالک ج ۱ ص ۳٦)(الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۱۹۵) (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲۵۰ و ص ٤۵۱) (شرح إبن النّاظم ص ۱۲) (الأصول النّحويّة و

---

۱. يعنی در «يَذْهَبُ» منظور، «وقوع رفتن» باشد نه «قدرت رفتن» يا «قصد رفتن» و... مثلاً در آية {فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ} (نحل/ ۹۸) منظور، اين است كه «وقتی قصدِ خواندنِ قرآن را داشتی....».

۲. يعنی فعل فقط معنای خودش را در جمله برساند و معناهايی مانند مدح، ذمّ، تعجّب و... به آن ضميمه نشود به خلاف مواردی كه فعل بر وزن «فَعُلَ» ساخته می‌شود تا علاوه بر معنای خود بر مدح يا ذمّ نيز دلالت كند.

الـصّرفيّة ج ۲ ص ۱۷) (معجـم النّحـو العربـیّ ص ٤٥١) (شـرح الرّضـی علـی الـشّافية ج ۳ ص ٥٤٠) (الدّروس النّحويّة ک ۲ ص ۱۸) و (الإقتراح ص ۱۱٥) (النّحو القرآنیّ ص ۱۲)

۱٤. **الأصل** فی نون الأفعال الخمسة السّكون (همع الهوامع ج ۱ ص ٥۱) (مبادی العربيّة ج ٤ صرف ص ۲۱٥)

۱٥. **الأصل** فی الفعل الّذی دخله حرف مصدریّ أن يكون لـه مـصدر (شرح التّسهيل ج ۱ ص ۱۸۳)

۱٦. **الأصل** فی الفعل و المصدر إتّفاقهما علی التّامّة و النّاقصة[۱] (شرح إبن عقيل ج ۱ ص ۲٥۲)

۱۷. **الأصل** فی وضع الفعل أن يكون علی ثلاثة أحرف (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۷)

۱۸. **الأصل** فی الفعل أن يكون معلوماً (الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ۲ ص ۳٤)

۱۹. **الأصل** فی الفعل المجهول أن يكون متعدّياً (جامع الدّروس العربيّة ص ۳٤)

۲۰. **الأصل** فی الأفعال الدّالّة علی السّجايا و الأوصاف الفطريّة أن تكون لازمـة[۲] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۲۳)

۲۱. **الأصل** فی صيغة «إستفعل» الدّالّة علی الصّيرورة أن تكون لازمة[۳] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۳۲)

۲۲. **الأصل** فی التّعدية أن تكون بالهمزة أو التّضعيف[٤] أو حرف الجرّ (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۳٤)

۲۳. **الأصل** أن تؤدّی كلّ وسيلة تعدية الفعل اللّازم الثّلاثیّ معنی خاصّاً لا تؤدّيـه وسـيلة أخری[٥] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۲۷)

۲٤. **الأصل** فی «قَلَّ» و «قَلَّما» و «أَقَلّ» أن تفيد وقوع الشّیء قليلاً (معانی النّحو ج ٤ ص ۱۸۳)

---

۱. يعنی اگر فعل، تامّ باشد، مصدرِ آن هم تامّ است و اگر فعل از أفعال ناقصه باشد، مصدرِ آن هم ناقص است.

۲. مانند: «شَرُفَ زَيْدٌ».

۳. مانند: «إِسْتَرْجَلَ الْغُلامُ» به معنای «صَارَ الْغُلامُ رَجُلاً».

٤. يعنی باب إفعال يا تفعيل.

٥. به عنوان مثال «ذَهَبَ بِزَيْدٍ» و «أَذْهَبَ زَيْداً» بايد تفاوت معنايی داشته باشند.

٢٥. **الأصل في الفعل أن يستعمل للدّلالة على معناه الأصليّ** (معاني النّحو ج ٣ ص ٢٧٨)

٢٦. **الأصل في الفعل أن يكون غير مؤكّد بالنّون** (راهنماي تجزيه و تركيب زبان عربي ص ٦٣) (ماء مَعين ص ٤١)

٢٧. **الأصل في رفع الفعل أن يكون بالضّمّة** (الدّروس النّحويّة ک ٢ ص ٢٦ و ک ٣ ص ٩٤)

٢٨. **الأصل في السّين أن تستعمل في الوعد** (مبادي العربيّة ج ٤ ص ٣٩٦)

٢٩. **الأصل في التّغيير هو الفعل** (شرح الرّضي على الشّافية ج ١ ص ٣٢)

٣٠. **الأصل في الدّعاء أن يكون بالفعل** (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٢١) (شرح الرّضي على الكافية ج ٢ ص ١٦٣)

٣١. **الأصل في الإنشاء أن يكون بالفعل** (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٢١)

٣٢. **الأصل في الإستفهام أن يكون بالفعل** (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٢١)

٣٣. **الأصل في كلّ فعل الدّلالة على المعنيين**[١] (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٢١)

٣٤. **الأصل في العمل هو الفعل** (شرح إبن النّاظم ص ٦٢)

٣٥. **الأصل في ألفاظ الإستفهام و حروف النّفي أن تدخل على الفعل** (شرح ملّا جامي ج ١ ص ١٥٩ و ج ٢ ص ١٩٦)

٣٦. **الأصل في المتصرّف أن يكون فعلاً** (شرح الرّضي على الكافية ص ٤٠٨)

٣٧. **الأصل في الفعل أن يكون متصرّفاً** (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٩٨)

٣٨. **الأصل في «نِعْمَ و بِئْسَ و عَسىٰ و لَيْسَ» أن يقال بكونها أفعالا لا أسماء و لا حروفا** (شرح قطرالندّى ص ١٩)

---

١. يعني حَدَث و زمان.

فعل ماضی

١. **الأصل** فی الأفعال هو الفعل الماضی (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ١ ص ٨٢ و ج ٣ ص ١٠٠) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٢٩)

٢. **الأصل** فی الفعل الماضی المجهول الثّلاثیّ المعتلّ الوسط کسر ماقبل الألف و قلب الألف یاء[١] (شرح قطر النّدی ص ١٦٧)

٣. **الأصل**[٢] فی الأفعال الإنشائیّة مجیئها بلفظ الماضی (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٣٤٦)

٤. **الأصل** فی «قَلَّما» أن یستعمل لإثبات الشّیء القلیل[٣] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٦١)

٥. **الأصل** فی الماضی أن لا یستعمل فی الإستمرار (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ١٤٤)

٦. **الأصل** فی الفعل الماضی أن یبنی علی الفتح (شرح قطر النّدی ص ٩) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٢٩) (الهدایة فی النّحو ص ٢١٢)

٧. **الأصل** فی الماضی المنفیّ بـ «ما» أن یکون لنفی الماضی القریب من الحال (معانی النّحو ج ٤ ص ١٦٥) (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ٣١٦)

٨. **الأصل** فی الفعل الماضی أن یسکن (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ٢٤٧)

٩. **الأصل** فی تاء تأنیث الفعل أن تکون ساکنة (دانش صرف ص ٥٨)

١٠. **الأصل** فی الفعل الماضی أن یدلّ علی وقوع الفعل فی الزّمان الماضی (مغنی الفقیه صرف جامع کاربردی ص ٣٦)

---

١. مجهول «قالَ» و «باعَ»، «قِیْلَ» و «بِیْعَ» می‌شود. دو خلاف اصل هم دارد که عبارتند از: الف) إشمام ب) قُوْلَ و بُوْعَ.

٢. در اینجا یعنی أغلب.

٣. گاهی برای نفی مَحْض به کار می‌رود؛ مثل: «قَلَّما یَسْلَمُ السَّفِیْهُ مِنَ الْمَکارِهِ».

١١. **الأصل** إستعمال الماضى فى الإنشاء (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٨١)

١٢. **الأصل** عند الصّرفيّين إذا صرّفوا الماضى أو المضارع أن يبتدؤوا بحكاية النّفس (شرح الرّضى على الشّافية ج ١ ص ٢٩)

١٣. **الأصل** توافق حركتى عين الماضى و عين المضارع (شرح التّسهيل ج ٣ ص ٣٠١)

١٤. **الأصل** فى الفعل الجامد أن يكون على صيغة الماضى (معجم النّحو ص ١٢٧)

فعـل مضـارع

۱. **الأصل** عدم دخول «أل» على الفعل المضارع (ثورة نحويّة ص ۲۲)
۲. **الأصل** فی «لا» وضعه لنفی المستقبل (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۹۷)
۳. **الأصل** إشتراک المضارع المجرّد بین الحال و الإستقبال (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲۵۱ و ۳۳۷) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۵۰) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۳۱)
٤. **الأصل** فی الفعل المضارع أن لا یکون للدّوام (جواهر البلاغة ص ۵۱)
۵. **الأصل** عدم بناء الفعل المضارع مع وجود الضّمائر الفاصلة بینه و بین نون التّأکید[۱] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱٤۷)
٦. **الأصل** فی المضارع المضاعف الّذی کان عینه مکسوراً أن لا یجیء متعدّیاً[۲] (کتاب الکنّاش ج ۲ ص ۵۹)
۷. **الأصل** فی مضارع الفعل المضاعف المتعدّی أن یکون مضموم العین[۳] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۸۹)
۸. **الأصل** فی مضارع الفعل المضاعف اللّازم أن یکون مکسور العین[٤] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۸۹)
۹. **الأصل**[۵] فی السّین أن یختصّ بالفعل المضارع المثبت (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۳۹۵)
۱۰. **الأصل** فی السّین أن یأتی للإستقبال لا للإستمرار (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص

---

۱. صیغه‌های ٦ و ۱۲ مضارع همیشه مبنیّ بر سکون است.
۲. مانند: «یَفِرُّ».
۳. مانند: «یَمُدُّ».
٤. مانند: «یَفِرُّ».
۵. أصل در اینجا یعنی قاعدهٔ کلّی.

۳۹۵) (الهداية فی النّحو ص ۲۱۳)

۱۱. **الأصل** فی أدوات الإستقبال أن تفید التّأکید (ثورة نحویّة ص ۹۸)

۱۲. **الأصل**[1] فی «سَوْفَ» أن یختصّ بالفعل المضارع المثبت (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۳۹۵)

۱۳. **الأصل** فی الفعل المضارع أن یدلّ علی وقوع الحدث فی الحال أو الإستقبال (معانی النّحو ج ۳ ص ۲۸۸)

۱٤. **الأصل** دخول «لا» النّافیة علی المضارع (علوم العربیّة ص ۷۳۷)

۱۵. **الأصل** أن یجزم بـ «لا» فعل المخاطب أو الغائب (شرح التّسهیل ج ۳ ص ۳۸۳)

۱٦. **الأصل** فی رفع الفعل المضارع أن یکون بالضّمّة إذا لم یکن معتلّ الآخر (أصول النّحو ص ۳۷)

۱۷. **الأصل** فی الفعل المضارع أن یکون معرباً (قواعد اللّغة العربیّة ص ۹۸) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۱۹۵)

۱۸. **الأصل** فی مضارع «فَعَلَ» إجتماع «یَفْعِلُ» و «یَفْعُلُ» (مغنی الفقیه صرف جامع کاربردی ص ۵۷)

۱۹. **الأصل** فی «سَوْفَ» إستعمالها فی الوعید و التّهدید (النّحو القرآنیّ ص ۳۹٦)

۲۰. **الأصل** فی السّین إستعمالها فی الوعد (النّحو القرآنیّ ص ۳۹٦)

۲۱. **الأصل** فی عین الفعل فی المضارع المثال الواوی علی وزن «یَفْعَلُ» أن یکون علی وزن «یَفْعِلُ» (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ٤ ص ۲۷۵)

---

۱. أصل در اینجا یعنی قاعدۀ کلّی.

فعل أمـر

١. **الأصل** فى الأمر هو الأمر الحاضر (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٨٩) (أمالى إبن الحاجب ج ١ ص ٣٤٢)

٢. **الأصل** فى الطّلب أن يتعلّق بمطلوب يترتّب عليه فائدة يكون ذلک المطلوب سبباً لها[1] (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٢٨٩)

٣. **الأصل** فى فعل الأمر أن يبنى على السّكون (شرح قطر النّدى ص ٢٢)

٤. **الأصل** فى الأمر أن يكون مستقبلاً[2] (النّحو القرآنىّ ج ٤ ص ١٣٠) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٨٩)

٥. **الأصل** فى لام الأمر أن تسكن بعد الواو و الفاء العاطفتين (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٦١)

٦. **الأصل** فى المخاطب أن يؤمر بفعل الأمر لا اللّام (معانى النّحو ج ٤ ص ٦)

٧. **الأصل** فى لام الطّلب بعد الواو و الفاء أن تسكن (الكلام المفيد ص ٢٣٨)

٨. **الأصل** فى أمر الفاعل المخاطب خلوّه من اللّام و من حرف المضارعة (شرح التّسهيل ج ٣ ص ٣٨١)

١. يعنى در طلبِ یک کار از مخاطب، مقصود اصلى، فائده‌اى است كه بر آن كار مترتّب مى‌شود و بسيار كم اتّفاق مى‌افتد كه خود آن كار، مقصود ما باشد.

٢. گاهى با وجود قرينه دلالت بر گذشته مى‌كند؛ مثلاً وقتى مراد از أمر، خبر دادن باشد.

مضارع منصوب و مجزوم

۱. **الأصل** فی عامل النّصب أن لا یکون معنویّاً (أوضح المسالک ج ٤ ص ۳)

۲. **الأصل** عدم نیابة أحرف النّصب بعضها عن بعض (مغنی الأدیب باب ۱ ص ٤۱) (معجم النّحو ص ۱۲٥)

۳. **الأصل**[1] فی «أَنْ» و «لَنْ» و «کَیْ» و «إذَنْ» أن تنصب المضارع بنفسها مباشرة لا بحرف آخر ظاهراً أو مقدّراً (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۱۱) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۱۷)

٤. **الأصل** فی نواصب المضارع «أن» (شرح ملّاجامی ج ۲ ص ۲٦۱) (شرح إبن النّاظم ص ٤۱۲) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٤٥٥) (ثورة نحویّة ص ۱۲)

٥. **الأصل** فی «أن» أن تکون ناصبة للمضارع (علوم العربیّة ص ۷٥۲)

٦. **الأصل** فی «أن» الواقعة بعد فعل خوف تیقّن مخوفه جواز المصدریّة و المخفّفة[2] (همع الهوامع ج ۲ ص ۲۲٤)

۷. **الأصل** فی «أن» الواقعة بعد الظّنّ[3] کونها مصدریّة لا مخفّفة من الثّقیلة (همع الهوامع ج ۲ ص ۲۲٤)

۸. **الأصل** عدم وقوع «أن» المصدریّة فی کلام یدلّ الرّجحان (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۱۳)

۹. **الأصل** عدم دخول «أن» المصدریّة علی غیر الفعل الماضی و المضارع (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۱۳)

---

۱. قاعدهٔ کلّی.
۲. مانند: «خِفْتُ أَلّا یَقُومَ» که متکلّم به عدم قیام مخاطب، یقین دارد.
۳. مانند: «ظَنَّ، حَسِبَ و ... ».

۱۰. **الأصل** فی جمیع الأفعال المنصوبة بعد فاء السّببیّة الرّفع[1] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٦٦)

۱۱. **الأصل** فی الفاء السّببیّة الجوابیّة أن یسبقها النّفی المحض أو الطّلب المحض[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٦٧) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ١٩)

۱۲. **الأصل**[3] فی «حتّی» الّتی یلیها الفعل المضارع أن تکون بمعنی «کَیْ» لا بمعنی «إلی» (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٢٧٨)

۱۳. **الأصل** عدم الفصل بین «لَنْ» و بین مضارعه إلّا للضّرورة الشّعریّة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٢٦) (همع الهوامع ج ٢ ص ٢٢٨)

۱٤. **الأصل** عدم الفصل بین «کَیْ» و الفعل إلّا بـ «لا» النّافیة و «ما» الزّائدة منفردتین أو مجتمعتین[4] (همع الهوامع ج ٢ ص ٢٣١)

۱۵. **الأصل** فی «إذَنْ» أن تکون للجواب و الجزاء (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٣٣) (الهدایة و الصّمدیّة ص ١٨٧)

۱٦. **الأصل** فی «إذَنْ» الواقعة بعد الواو و الفاء العاطفتین الإلغاء (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٢٦٥)(شرح إبن النّاظم ص ٤١١) (الفوائد الصّمدیّة ص ٥٥) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٨)

۱۷. **الأصل** فی نصب «إذَنْ» أن یدلّ علی جواب حقیقیّ بعدها أو ما هو بمنزلة الجواب[5] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٣٤)

۱۸. **الأصل** فی نصب «إذَنْ» المضارع أن تکون فی صدر جملتها (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٣٣ و ص ٢٣٤) (شرح إبن عقیل ج ٢ ص ٣١٧) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ١٨)

---

۱. زیرا غالباً کلام بعد از فاء سببیّة در اصل، مستأنفه است.

۲. نفی مَحْض یعنی نفی آن به واسطهٔ «إلّا» و... نقض نشده باشد و طلب مَحْض یعنی خودِ کلمه اصالتاً بر طلب دلالت کند؛ مثل: فعل أمر به خلاف استفهام و تمنّی و ... .

۳. در اینجا به معنای غالباً.

٤. مانند: «کَیْ لا یَذْهَبُ» «کَیْ ما یَذْهَبُ»، «کَیْ ما لا یَذْهَبُ».

۵. یعنی کلام سابق یا باید دارای استفهام باشد که در این صورت، جواب حقیقی است و یا این که بتوان استفهامی برای آن فرض کرد که در این صورت، مابعد «إذَنْ» به منزلهٔ جواب می‌باشد.

۱۹. **الأصل** فی نصب «إذَنْ» المضارع أن يكون الفعل مستقبلاً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٣٤) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٣١٧) (مبادی العربيّة ج ٤ ص ١٨)

۲۰. **الأصل** فی نصب «إذَنْ» المضارع أن لا يفصل بينها و بين منصوبها إلّا باليمين أو بـ «لا» النّافية[1] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٣٤) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢١٧) (مبادی العربيّة ج ٤ ص ١٨) (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ١٥) (شرح إبن النّاظم ص ٤١١) (شرح شذور الذّهب ص ٣٧٩)

۲۱. **الأصل**[2] عدم نيابة أحرف الجزم بعضها عن بعض (مغنی الأديب ب ١ ص ٤١) (معجم النّحو ص ١٢٥)

۲۲. **الأصل** فی جوازم المضارع أن تخلّصه للإستقبال (النّحو الوافی ج ٢ ص ٥٢)

۲۳. **الأصل**[3] فی «لَمْ» أن تقلب زمان المضارع إلی الماضی (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٨١)

۲۴. **الأصل** عدم حذف المضارع بعد «لَمْ» (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣١٤) (مبادی العربيّة ج ٤ ص ٢٤)

۲۵. **الأصل** فی «لَمَّا» إستعمالها فی المتوقّع[4] (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٢٨٣)

۲۶. **الأصل** فی لام الطّلب أن تحرّک بالكسر إذا لم يسبقها الواو أو الفاء أو «ثُمَّ»(النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٠٧)

۲۷. **الأصل** فی الطّلب أن يكون بالفعل (أوضح المسالک ج ٢ ص ١٥٩)

۲۸. **الأصل** فی جزم المضارع الواقع بعد النّهی أن يصحّ جعل «إنْ» الشّرطيّة قبل «لا» النّاهية دون تخالف المعنی[5] (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٢٦)

۲۹. **الأصل** فی «كَیْ» أن تستعمل لبيان الغرضی الحقيقی[6] (معانی النّحو ج ٣ ص ٣٠٧)

---

١. مثل: «إذَنْ وَاللهِ أذْهَبَ»، «إذَنْ لا أذْهَبَ» و «إذَنْ وَاللهِ لا أذْهَبَ».
٢. قاعدهٔ كلّی است.
٣. قاعدهٔ كلّی است.
٤. يعنی آنچه انتظار وقوعش را داريم.
٥. مثلاً در «لا تَدْنُ مِنَ الأَسَد تَسْلَمْ» می‌توان گفت: «إنْ لا تَدْنُ مِنَ الأَسَد تَسْلَمْ».
٦. يعنی تعليل حقيقی. در مقابل مواردی كه در ظاهر، تعليل است ولی هدف چيز ديگری است؛ مانند: بيان عاقبت كار. البتّه در تعليل مجازی از «لام» استفاده می‌شود نه «كَیْ».

۳۰. **الأصل** فی «أَنْ» أن تفید الإستقبال (معانی النّحو ج ۳ ص ۱۳۷)

۳۱. **الأصل** أن یکون المضارع فی جواب الشّرط مجزوماً (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳۵۸)

۳۲. **الأصل** فی «إِذَنْ أُکْرِمَکَ» هو «إذا جِئْتَنِی أُکْرِمُکَ» (الکلام المفید ص ۲۳۱)

۳۳. **الأصل** فی المضارع المنصوب أن یکون مستقبلاً (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ٤٦)

۳٤. **الأصل** فی نصب الفعل المضارع أن یکون بالفتحة (اصول النّحو ص ٤٠) (الدّروس النّحویّة ک ۲ ص ۱۸ و ک ۳ ص ٤۹)

۳۵. **الأصل** فی جزم الفعل أن یکون بالسّکون (الدّروس النّحویّة ک ۲ ص ۲۲ و ک ۳ ص ۵۵)

۳٦. **الأصل** فی «أَنْ» المضمرة أن تقع بعد حرف جرّ أو حرف عطف (شرح شذور الذّهب ص ۳۸۷)

أبواب فعل

۱. **الأصل** فی الفعل أن یکون ثلاثیّاً مجرّداً (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۱۷٦)
۲. **الأصل** فی الأفعال الثّلاثیّة أن یکون لها أفعل إسما إمّا للتّفضیل أو لغیره[1] (همع الهوامع ج ۱ ص ۳۰)
۳. **الأصل** فی باب الإفعال أن یکون للتّعدیة (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ٤۰) (مبادی العربیّة ج ٤ صرف ص ۳۳) (دانش صرف ص ۲۱۰)
٤. **الأصل** فی باب التّفعیل أن یکون للتّعدیة و التّکثیر[2] (مکرّرات المدرّس ج ۳ ۳۹) (شرح النّظّام ص ٥٤) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥۲۹) (مغنی الفقیه صرف جامع کاربردی ص ۱۱۱)
٥. **الأصل** فی باب المفاعلة أن یکون للمشارکة[3] (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ٤٤) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۸۷) (مبادی العربیّة ج ٤ صرف ص ۳۳) (دانش صرف ص ۲۲٤)
٦. **الأصل** فی باب التّفاعل أن یکون للمشارکة (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ٤٥) (مبادی العربیّة ج ٤ صرف ص ۳٤) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥۳۱)
۷. **الأصل** فی باب التّفعّل أن یکون لمطاوعة التّفعیل[4] (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ٤۱) (مبادی العربیّة ج ٤ صرف ص ۳۳) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥۳۱)
۸. **الأصل** فی باب الإفتعال أن یکون للمطاوعة (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ٤۳) (شرح النّظّام ص ٥۸)
۹. **الأصل** فی باب الإنفعال أن یکون لمطاوعة الثّلاثیّ المجرّد (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص

---

۱. مثل «أعْوَر» که صفت مُشبهه است.
۲. مثل «طَوَّفَ زَیْدٌ حَوْلَ الْبَیْتَ»: «زید چندین بار طواف کرد ...».
۳. «ضَارَبَ زَیْدٌ بَکْراً»: «زید، بکر را زد و بکر، زید را زد» (هر دو در زد و خوردْ مشارکت داشته‌اند).
٤. أدَّبْتُهُ فَتَأدَّبَ: ادب کردم او را، پس ادب شد.

۴۵) (شرح النّظّام ص ۵۷) (مبادی العربيّة ج ۴ صرف ص ۳۴)

۱۰. **الأصل** فی باب الإستفعال أن يكون للطّلب و السّؤال[1] (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۵۳۱) (مكرّرات المدرّس ج ۳ ص ۴۳)(صرف تشريحی در زبان عربی ص ۹۴) (دانش صرف ص ۲۶۵) (شرح النّظّام ص ۵۹)

۱۱. **الأصل** فی الألوان و العيوب هو باب «إِفْعَالّ» (شرح النّظّام ص ۲۸۲)

۱۲. **الأصل** فی مصدر الرّباعیّ المجرّد أن يكون علی وزن «فَعْلَلَة» (شرح النّظّام ص ۷۷)

۱۳. **الأصل** فی الملحق أن يلحق بالمجرّد (صرف ساده ص ۳۷۳)

۱۴. **الأصل** فی حذف الهمزة من مضارع باب الإفعال هو صيغة المتكلّم وحده (النّهجة المرضيّة ج ۲ ص ۳۱۱)

۱۵. **الأصل** فی الألوان أن تكون علی وزن «إِفْعَلّ» و «إِفْعَالّ» (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ۶۱)

۱۶. **الأصل** فی وزن «فَعُلَ» أن يدلّ علی الصّفات الثّابتة و الغريزيّة (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ۶۱)

۱۷. **الأصل** فی وزن «فَعَلَ» أن يكون متعدّياً (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ۶۲)

۱۸. **الأصل** فی وزن «فَعِلَ» أن يكون لازماً (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ۶۲)

۱۹. **الأصل** فی باب الإفعلال أن يكون للألوان و العيوب (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ۲۰۶)

۲۰. **الأصل** فی باب الإفعيلال أن يكون للألوان و العيوب (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ۱۰۹)

۲۱. **الأصل** فی مضارع «أَكْرَمَ» هو «يُأَكْرِمُ» (الدّروس النّحويّة ک ۳ ص ۲۴)

۲۲. **الأصل** فی «تَفَعْلَلَ» أن يكون للمطاوعة (الصّرف الصّافی ص ۴۸)

۲۳. **الأصل** فی «فَعَلَ فَعَلَاناً» أن يدلّ علی حركة و إضطراب (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۵۶۸)

---

۱. يعنی طلب؛ مثل: «إِسْتَغْفَرَ» به معنای «طلب آمرزش كرد».

٢٤. **الأصل** في الأبواب المزيدة أن لا تنحصر الزّيادة في معنى[١] (شرح الرّضى على الشّافية ج ١ ص ٦٢)

٢٥. **الأصل** أن تجيء هذه الأبواب ممّا جاء منه فعل ثلاثىّ[٢] (شرح الرّضى على الشّافيه ج ٢ ص ٦٢)

٢٦. **الأصل** فى «فَعَّل» أن يكون لتكثير فاعله أصل الفعل (شرح الرّضى على الشّافية ج ١ ص ٦٧)

٢٧. **الأصل** فى «أَفْعَلَ» النّقل[٣] (شرح الرّضى على الشّافية ج ١ ص ٦٧)

٢٨. **الأصل** فى مطاوعة «فَعَّلَ» الّذى للتّكثير هو الثّلاثى الّذى هو أصل «فَعَّلَ»[٤] (شرح الرّضى على الشّافية ج ١ ص ٧٦)

٢٩. **الأصل** فى «إِفْعَلَّ» أن يكون للّون أو العيب الحسّىّ اللّازم[٥] (شرح الرّضى على الشّافية ج ١ ص ٨٠)

٣٠. **الأصل** فى «إِفْعَالَّ» أن يكون فى اللّون و العيب الحسّىّ العارضىّ[٦] (شرح الرّضى على الشّافية ج ١ ص ٨٠)

---

١. يعنى هر كدام از بابهاى ثلاثى مزيد داراى چندين معناست.
٢. برخى از أفعال ثلاثى مزيد استعمال شده است بدون آن كه ثلاثى مجرّد داشته باشد؛ مانند: «جَلَّدَ».
٣. يعنى معناى تعديه (نقل فعل لازم به متعدّى).
٤. مثلاً مطاوعهٔ «عَلَّمَ» «عَلِمَ» مى شود؛ مانند: «عَلَّمْتُهُ فَعَلِمَ».
٥. لازم يعنى دائمى و غير زائل و عارض يعنى زائل شونده.
٦. لازم يعنى دائمى و غير زائل و عارض يعنى زائل شونده.

إعراب و بناء

١. **الأصل** فی الإعراب أن یدخل للفصل بین المعانی (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٢٠)
٢. **الأصل** فی کلّ معرب أن یکون له حرف إعراب (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٣٣)
٣. **الأصل** فی الأفعال أن تکون مبنیّة (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٤٣٥)
٤. **الأصل** فی نظائر[1] «غَیْر» أن یجوز فی کلّ منها ما یجوز فی کلمة «غَیْر» من الإعراب فی الحالات الثّلاثة[2] و البناء فی حالة واحدة[3] (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٠٥)
٥. **الأصل** فی الأسماء الإعراب (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٢١) (معجم النّحو العربیّ ص ٤٥١) (قواعد اللّغة العربیّة ص ٩٤)
٦. **الأصل** فی الإعراب الإسم (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٢٠)
٧. **الأصل** فی الإعراب هو الإنصراف (شرح ملّاجامی ج ١ ص ١٢٤)
٨. **الأصل** فی الإعراب الحرکة (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٧٠ و ص ٧٥ و ص ٧٧)(همع الهوامع ج ١ ص ٢٠) (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ٢ ص ٣٤٧)
٩. **الأصل** فی الإعراب بالحرکة أن یکون بالحرکات الثّلاث فی الأحوال الثّلاث[4] (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٧٠)
١٠. **الأصل** فی نون التّثنیة و الجمع أن تدلّ علی الإعراب (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ١٥٦ و ص ١٥٧)

---

١. یعنی اسمهای دائم الإضافه.
٢. سه حالت عبارتند از: الف) لفظاً و معناً اضافه شده باشد. ب) مضافٌ إلیه محذوف باشد ولی لفظ آن در نیّت گرفته شده باشد. ج) مضافٌ إلیه محذوف باشد ولی به هیچ وجه در نیّت گرفته نشده باشد.
٣. مضافٌ إلیه لفظاً محذوف باشد ولی معنایش در نیّت گرفته شده باشد که در این صورت، مبنیّ بر ضمّ می‌شود.
٤. ضمّه در حالت رفع، فتحه در حالت نصب و کسره در حالت جرّ.

١١. **الأصل** فى الإعراب أن يكون بحركات ظاهرة أو مقدّرة (فرائد حجّتيه ص ٦٣ و ص ٧٣)(شرح إبن عقيل ج ١ ص ٤٧)

١٢. **الأصل** فى الإعراب أن يكون للفرق بين المعانى[1] (همع الهوامع ج ١ ص ٩٣) (شرح شذور الذّهب ص ٢١٣)

١٣. **الأصل** فى علامة الإعراب أن تكون ظاهرة (شرح قطر النّدى ج ٢ ص ٤٥)(شرح ملّاجامى ج ١ ص ٧٩)

١٤. **الأصل** فى الإسم المعرب أن لا تتّصل به نون الوقاية[2] (شرح إبن عقيل ج ١ ص ١١٢)

١٥. **الأصل** أن تظهر حركات الإعراب على الحروف متى أمكن أن تظهر عليها (الإنصاف فى مسائل الخلاف)

١٦. **الأصل** فى الكلمات قبل التّركيب هو البناء[3] (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٨٧)

١٧. **الأصل** فى نحو «كانَ فِعْلٌ ناقِصٌ» و «ضَرَبَ فِعْلٌ ماضٍ» هو البناء على تقدير الحكاية[4] (شرح ملّاجامى ج ١ ص ٤١٣)

١٨. **الأصل** فى المبنيّات أن تكون مبنيّة على حالة واحدة[5] (شرح الصّفائى ج ٣ ص ١١)

١٩. **الأصل** فى المبنىّ هو الحرف و الماضى و الأمر الحاضر (الهداية فى النّحو ص ٢٨)(الهداية و الصّمديّة ص ١٠)

---

١. مانند آن كه مرفوع بودنِ فاعل به خاطر فرق گذاشتن بين فاعل و مفعول است.

٢. گاهى نون وقايه به اسم فاعل يا اسم تفضيل همراه ياء متكلّم مى‌چسبد كه بسيار كم است.

٣. يعنى كلمات به تنهايى و بدون اين كه در تركيبى مانند جملات قرار بگيرند، مبنى هستند زيرا إعراب كلمات بعد از قرار گرفتنِ آنها در جمله يا ساير تركيب‌ها مشخص مى‌شود پس كلمه «زيد، كتاب و...» به تنهايى مبنى هستند.

٤. يعنى وقتى در مورد يک كلمه مانند: «كان» و ... در يک جمله حرف مى‌زنيم، آن كلمه، مبنىّ للحكاية مى‌باشد و إعراب دادن نيز جايز ولى خلاف اصل است.

٥. «لام» جارّه گاهى مبنى بر فتح مى‌باشد؛ مانند: «لَنا»، «لَكُمْ» و گاهى مبنىّ بر كسر مى‌باشد؛ مانند: «لِى» و «لِزَيْدٍ» و اين، خلاف اصل است.

۲۰. **الأصل** فی المبنیّ الّذی وضع علی حرف واحد أن یکون متحرّکاً [1] (أوضح المسالک ج ۳ ص ۱۹٦)

۲۱. **الأصل** فی الأفعال البناء (شرح إبن النّاظم ص ۹۲) (المحرّر فی النّحو ج ۳ ص ۱۰۳۹ و ص ۱۱٥٤ و ص ۱۱۱۷)

۲۲. **الأصل** فی الأسماء المبنیّة أنّها لاتضاف (النّحو الوافی ج ۱ ص ٦٦ و ج ۳ ص ٥٥)

۲۳. **الأصل** فی الأسماء المبنیّة أن توضع علی حرف أو حرفین[2] (همع الهوامع ج ۱ ص ۷٥)

۲٤. **الأصل** فی الإعراب أن یکون بحرکات ظاهرة أو مقدّرة (الأصول النّحویة و الصّرفیّة ج ۱ ص ٤۷٦) (المحرّر فی النّحو ج ۱ ص ۲٥۷)

۲٥. **الأصل** فی الإعراب أن یکون للأسماء (المحرّر فی النّحو ج ۱ ص ۲٦۱ ص ۲٦۳)

۲٦. **الأصل** فی الإعراب أن یکون للإبانة عن المعنی (معانی النّحو ج ۱ ص ۳۰)

۲۷. **الأصل** فی المبنیّ أن لا یخصّ بموضع من الإعراب دون موضع (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۱۸٤)

---

۱. بناء «یاء» متکلّم بر سکون در برخی موارد به خاطر اصل أوّلی است که می‌گوید «اصل در بناء، سکون است».

۲. البتّه در همانجا ذکر می‌کند که اسم یک حرفی نداریم!

حالات معرب و مبنىّ

۱. **الأصل** فى الإعراب هو الرفع (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ٦٨)
۲. **الأصل** فى علامات الرفع هو الضّمّة (الحدائق النّديّة ج ۱ ص ۲۳۰)(قواعد اللّغة العربيّة ص ٨٦)
۳. **الأصل** فى علامات النّصب هو الفتحة (الحدائق النّديّة ج ۱ ص ۲٥۲) (قواعد اللّغة العربيّة ص ۸۷)
٤. **الأصل** فى علامات الجرّ هو الكسرة (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ٤٤٩) (الدّروس النّحويّة ک ۲ ص ٦٥ و ک ۳ ص ۱۲٤)
٥. **الأصل** فى علامات الجزم هو السّكون (قواعد اللّغة العربيّة ص ۸۸)
٦. **الأصل** فى الجرّ النّيابىّ هو الياء المتولّدة من الكسرة[1] (شرح ملّاجامى ج ۱ ص ۷۸)
۷. **الأصل** عدم إستعمال الجرّ بالمجاورة (شرح الصّفائى ج ۳ ص ٤۱۷)
۸. **الأصل** فى المعربات المرفوعات (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۱۸٤ و ص ۲۸۷)
۹. **الأصل** فى العمدة أن يكون مرفوعاً (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۱۸۳ و ص ۲۸۷)
۱۰. **الأصل** فى المنصوب أن يكون فضلة (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۱۸۳ و ص ۲۸۷)
۱۱. **الأصل** فى المنصوب أن يكون من ضروريّات معنى الفعل[2] (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۲۹٥)
۱۲. **الأصل** تقديم المرفوع و المنصوب على المجرور (شرح ملّاجامى ج ۲ ص ۲۹٥)
۱۳. **الأصل** فى الفضلة أن يكون منصوباً (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۲۲۰)
۱٤. **الأصل** أن يعمل الفعل فى المنصوبات (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۲۰)
۱٥. **الأصل** فى المنصوبات الإفراد (شرح ملّاجامى ج ۱ ص ۳٥۲)
۱٦. **الأصل** أن يتقدّم المرفوع على المنصوب (شرح ملّاجامى ج ۱ ص ۲۱۸)
۱۷. **الأصل** فى البناء على الحركة هو الفتح (معجم النّحو ص ۹۰) (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ٤۷٤)

---

۱. مانند: «مَرَرْتُ بِرَجُلَيْنِ أَوْ بِمُسْلِمِيْنَ أَوْ بِأَبِي زَيْدٍ».
۲. يعنى معناى فعل هميشه همراه با آن منصوب كامل مى‌شود؛ مثلاً «ضَرَبَ» بدون «مَضْرُوب» اتّفاق نمى‌افتد.

۱۸. **الأصل** فی الأعداد و الظّروف و الأحوال المرکّبة البناء علی الفتح[1] (معجم النّحو ص ۹۰)
۱۹. **الأصل** فی البناء أن یکون علی السّکون (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤۳) (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۲ ص ۳٤۷) (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲۱) (شرح إبن النّاظم ص ١٤) (شرح شذور الذّهب ص ١٠٤)(القواعد النّحویّة ص ۲۲) (المحرّر فی النّحو ج ۳ ص ١٠٤۹ و ص ١١٤۹ و ص ١١٥۳) (اصول النّحو ص ۷)(أوضح المسالک ج ۱ ص ۳٦ و ج ۳ ص ١۹٦)
۲۰. **الأصل** فی المبنیّ أن یسکّن (النّهجة المرضیّة ج ۱ ص ۲۳)(جامع المقدّمات ج ۲ ص ٤٠۳) (مکرّرات المدّرس ج ٤ ص ۳٠٤) (الإقتراح ص ١١٥)(الکلام المفید ص ١٥۲) (المحرّر فی النّحو ج ۱ ص ٤٤۸ و ص ٤۷٦ و ج ۲ ص ۸٦۸) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٤۳٥)
۲۱. **الأصل** فی المبنیّ العرضیّ أن یبنی علی السّکون (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲٤۳ و ص ۲۷۳ و ص ۲۷٥)
۲۲. **الأصل** فی «حَیْثُ» بناؤه علی الضّمّ (النّحو الوافی ج ۳ ص ٦١ و ص ٦٦)
۲۳. **الأصل** فی علامة الإعراب هو الفتح (الأصول النّحویّة و الصّرفیّة ج ۱ ص ٤۸۸)
۲٤. **الأصل** فی الجرّ أن یکون عَلَم الفضلة (معانی النّحو ج ۱ ص ۲٥)
۲٥. **الأصل** فی الرّفع أن یکون دلیل العمدة (معانی النّحو ج ۱ ص ۲٦)
۲٦. **الأصل** فی الوقف علی المتحرّک هو السّکون (النّهجة المرضیّة ج ۲ ص ۲٥٦) (همع الهوامع ج ۳ ص ۲۸۷)
۲۷. **الأصل** فی إعراب الإسم هو الرّفع (همع الهوامع ج ۱ ص ١٦٥)
۲۸. **الأصل** فی الرّفع أن یکون من صفات الأسماء (الإقتراح ص ١١۸)
۲۹. **الأصل** فی الجزم أن یکون من صفات الأفعال (الإقتراح ص ١١۸)
۳۰. **الأصل** یدلّ علی أنّ الرّفع قبل النّصب (الإقتراح ص ١١۸)
۳۱. **الأصل** یدلّ علی أنّ الرّفع قبل الجزم (الإقتراح ص ١١۸)
۳۲. **الأصل** فی کلام العرب الرّفع (المستوفی فی النّحو ص ٥۸٤)

---

۱. عدد مرکّب؛ مانند: «أَحَدَ عَشَرَ»، ظرف مرکّب؛ مانند: «صَبَاحَ مَسَاءَ» و حال مرکب؛ مانند: «بیتَ بیتَ» («هو جاری بیتَ بیتَ» به اصطلاح یعنی همسایهٔ دیوار به دیوار).

أسماء ستّه

١. **الأصل** فی الأسماء السّتّة أن تکون مقصورة إذا کانت مفردة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٢٧٥)

٢. **الأصل** فی الأسماء السّتّة کلّها «فَعَل» إلّا «فُوک»[1] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٢٧٥)

٣. **الأصل** فی «أَب» و «أَخ» أن یکونا محذوف اللّام و أعرابهما علی العین مقطوعین و إعرابهما بالحروف مضافین (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٢٧٢)

٤. **الأصل** فی «ذُو» أن یکون مضافاً لإسم جنس ظاهر غیر مشتّق (النّحو الوافی ج ١ ص ٩٥ و ج ٣ ص ٣٢٦ و ج ٤ ص ٥٥) (أوضح المسالک ج ٣ ص ٨٢)

٥. **الأصل** فی «ذُو»، «ذَوِی» بدلیل قولهم فی التّثنیة «ذَوِیان» (شرح إبن النّاظم ص ١٧)

٦. **الأصل** فی «هَن»، «هَنُو» بدلیل قولهم فی «هنة»، «هنیة» و «هنوات» (شرح إبن النّاظم ص ١٨)

٧. **الأصل** أن یکون «هَن» مستلزم النّقص[2] جاریاً مجری «یَد» و «دَم» فی الإضافة و غیرها (شرح إبن النّاظم ص ١٨)

٨. **الأصل** فی «هَن» النّقص أی حذف اللّام (أوضح المسالک ج ٢ ص ٤٤)

٩. **الأصل** فی الأسماء ذات الحرفین أن یکون المحذوف منها الواو لا الیاء[3] (الأصول فی النّحو ج ٣ ص ٣٢٧)

---

١. «فُو» نیز در اصل بر وزن «فَعْل» است.

٢. یعنی با حذف لام الفعل.

٣. مانند: «أب» که در اصل «أبو» بوده است.

عامل و معمول و عمل

١. **الأصل** فی العامل أن یکون فعلاً (شرح قطر النّدی ص ١٠١) (النّحو المقدّماتی ص ١٨)
٢. **الأصل** فی معمولین یکونان لعامل واحد أن یراعی مکانهما الأصلیّ (معانی النّحو ج ٢ ص ٤٨)
٣. **الأصل** فی الکلمة أن تکون عاملة أو معمولة أو إیّاهما معاً[1] (النّحو الوافی ج ١ ص ٤٧٤)
٤. **الأصل** فی العامل الضّعیف[2] أن لا یعمل إلّا و هو مذکور (أوضح المسالک ج ٢ ص ٢٣)
٥. **الأصل** فی کلّ عامل أن یکون مذکوراً (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣١٨)
٦. **الأصل** عدم حذف عامل المصدر و إقامة المصدر مقامه فی الفعل المقصود به الخبر[3] (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٥١٣)
٧. **الأصل** فی العامل هو العامل اللّفظیّ (علوم العربیّة ص ٣٦ و ص ٣٥)
٨. **الأصل** فی العامل اللّفظیّ هو الفعل (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ١٦٨)
٩. **الأصل** عدم وساطة شیء بین العامل و المعمول (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٢٠٥) (همع الهوامع ص ١٢٥) (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٤٩٦)
١٠. **الأصل** عدم الفصل بین الحرف و معموله بما لیس من معموله[4] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٤٦)
١١. **الأصل** فی العامل أن یقدّم علی المعمول (جواهر البلاغة ص ١٤١) (شرح التّسهیل ج ١ ص ٢٦٣)
١٢. **الأصل** أن یتأخّر المعمول عن عامله إلّا لضرورة (جواهر البلاغة ص ١٥٢)
١٣. **الأصل** فی المعمول أن تقدّم عمدته علی فضلته (جواهر البلاغة ص ١٤٦)

---

١. مانند: «لَمْ أَضرِبْ زَیْداً».
٢. مانند: حروف عامله (حروف جرّ و ...).
٣. مقصود، خبر در مقابل إنشاء است؛ مانند: «أفْعَلُ وَ کَرامَةً» (یعنی وَ أُکْرِمُکَ). جانشین شدن مصدر به جای فعل طلبی بدون اشکال است؛ مانند: «ضَرْباً» به معنای «إضْرِبْ».
٤. به همین علّت گفته شده: فاصله بین «إذَنْ» و مضارع منصوب به وسیلهٔ دعا، قَسَم و یا نداء، نشانگرِ این است که خودِ «إذَنْ» ناصب مضارع نیست بلکه به واسطهٔ «أنْ» مقدّر، فعل مضارع منصوب می‌شود.

١٤. **الأصل** فی معمول له الصّدارة أن يتقدّم علی عامله (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٧٥) (النّحو المقدّماتی ص ٥٣)

١٥. **الأصل** فی المعمول أن يكون مؤخّراً عن العامل (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٨٢ و ص ٣٩٢) (أوضح المسالک ج ١ ص ٢٤٤) (شرح الرّضی علی الكافية ص ٦٨ و ص ٢٢٩ و ص ٤٤٣)

١٦. **الأصل** فی تقدير المعمول المحذوف تقديره مؤخّراً (مكرّرات المدرّس ج ١ ص ١٣٥)

١٧. **الأصل**[١] أن لا يتقدّم المعمول إلّا حيث يجوز أن يتقدّم العامل فيه[٢] (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٢٥٨)

١٨. **الأصل** فی كلّ عامل عدم الإهمال أی الإعمال (ثورة نحويّة ص ٣٩ و ص ٥٠)

١٩. **الأصل** فی العمل هو الفعل (أوضح المسالک ج ١ ص ١٧٢) (الكلام المفيد ص ٢٨٩) (همع الهوامع ج ٣ ص ٦٧)

٢٠. **الأصل** فی العمل هو الفعل و الإسم المشتقّ (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٣٨١)

٢١. **الأصل** فی الفعل أن يعمل الرّفع (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٢٢١)

٢٢. **الأصل** فی الوصف[٣] المستوفی لشروط العمل الإعمال لا الإضافة (مغنی الأديب ب ٤ ص ٧١)

٢٣. **الأصل** فی الحرف المختصّ بالإسم أنّه إن يعمل يعمل الجرّ لا غيره[٤] (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ١٤٠)

٢٤. **الأصل** فی الأسماء أن لا تعمل (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٣٩ و ص ٤٠ و ص ٤١)

٢٥. **الأصل** فی الظّرف أن لا يعمل (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٤٥)

٢٦. **الأصل** فی الأفعال أن تعمل (الأنصاف فی مسائل الخلاف ص ١٣٢)

---

١. الغالب و الكثير.

٢. يعنی جايی كه معمول مقدّم می‌شود، عامل آن هم بايد بتواند مقدّم شود. البتّه گاهی اين اصل، كلّيّت ندارد مثلاً در «بَكْرٌ ضَرَبَ زَيْداً» گرچه می‌توان «زَيْداً» را بر «بَكْرٌ» مقدّم كرد (زَيْداً بَكْرٌ ضَرَبَ) امّا نمی‌توان «ضَرَبَ را مقدّم بر «بَكْرٌ» كرد (ضَرَبَ بَكْرٌ زَيْداً) چون در اين صورت «بَكْر» ديگر مبتدا نيست بلكه فاعل است.

٣. وصف صرفی (مشتقّات دارای عمل).

٤. حروف مشبّهه بالفعل كه عمل غير جرّ انجام می‌دهند در حقيقت اختصاص به جمله دارند نه اسم.

نکره و معرفه

١. **الأصل**[١] فی النّکرة أن تکون مجهولة (شرح قطر النّدی ص ٩٨)

٢. **الأصل** فی الإستفهام أن یکون عن نکرة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٧٢)

٣. **الأصل** فی الإسم أن یکون نکرة (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٣٤١)

٤. **الأصل** فی النّکرة فی سیاق الإثبات أن لا تفید العموم[٢] (الهدایة و الصّمدیّة ص ٢٣)

٥. **الأصل** فی الأسماء التّنکیر (شرح شذور الذّهب ص ١٧٨) (نحو روان ج ٢ ص ٨١)

٦. **الأصل** فی «مَنْ» النّکرة موصوفة کانت أو غیر موصوفة أن یصلح أن یحلّ محلّها کلمة «الإنسان»[٣] (النّحو الوافی ج ١ ص ٢٩٣)

٧. **الأصل** فی «ما» النّکرة موصوفة کانت أو غیر موصوفة أن یصلح أن یحلّ محلّها کلمة «الشّیء» (النّحو الوافی ج ١ ص ٢٩٣)

٨. **الأصل** فی «أَحَد» و «دَیّار» و «عَرِیْب» أن لا تستعمل إلّا بعد النّفی أو شبهه[٤] (النّحو الوافی ج ١ ص ١٧٨) (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٥٩)

٩. **الأصل** فی وصف المعارف أن یکون للتّوضیح[٥] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٣١٠)

١٠. **الأصل** فی المعارف أن لا یزول عنها تعریفها القدیم بعد النّداء[٦] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٣)

١١. **الأصل** فی «کلّ» و «بعض» إذا إنقطعا عن الإضافة أن یکونا معرفتین[٧] (النّحو

---

١. یعنی غالباً. گاهی ممکن است امری مجهول نباشد ولی به خاطر هدفی بَلاغی، نکره آورده شود.
٢. گاهی إفادهٔ عموم می‌کند؛ مانند: «تَمرٌ خَیرٌ مِنَ الْجَرَادَةِ».
٣. از این جهت که «مَنْ» غالباً برای عاقل به کار می‌رود.
٤. مانند: استفهام انکاری.
٥. مانند: «جَاءَ زَیْدٌ الْعَالِمُ».
٦. یعنی اینگونه نیست که وقتی اسم معرفه، مورد نداء قرار می‌گیرد ابتدا نکره شود و سپس به واسطهٔ نداء، دوباره معرفه گردد.
٧. به همین علّت می‌توانند صاحب حال قرار بگیرند؛ مانند: «مَرَرْتُ بِکُلٍّ قائماً».

الوافی ج ۳ ص ٥٦)

١٢. **الأصل** فی «أل» أن تكون للتّعريف (ثورة نحويّة ص ٢٢)

١٣. **الأصل** فی التّعريف أن يكون بـ «أل» (شرح إبن عقيل ج ص ٣٠٨)

١٤. **الأصل** فی أنواع «أل» الّتی للعهد ماكانت فيه «أل» للعهد الحضوریّ (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٥)

١٥. **الأصل** فی ذی اللّام أن يكون لواحد معيّن وضعاً[١] (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٢٠٨)

١٦. **الأصل**[٢] فی «أل» الجنسيّة أن لا تدخل علی ما لا يقبل التّعريف فی أغلب إستعمالاته[٣] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٢٦٢)

١٧. **الأصل** فی لام التّعريف هو السّكون (شرح النّظّام ص ٣٥٥) (شرح الرّضی علی الشّافية ج ٣ ص ٣٨)

١٨. **الأصل** عدم كون الإسم مفيداً للعموم فی سياق الإثبات (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٨٩)

١٩. **الأصل** فی المعرّف باللّام هجر الإضافة[٤] (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٤٦٤)

---

١. يعنی مثلاً «الرَّجُل» برای يک مرد مشخّص وضع شده است نه مرد غير معيّن.

٢. قاعدة كلّی.

٣. مانند كلمة «غَيْر» كه با اضافه شدن هم معرفه نمی‌شود و به اصطلاح، متوغّل در ابهام است.

٤. يعنی عدم اضافه.

ضمير

١. **الأصل** عدم وضع بعض الضمائر موضع بعض آخر[١] (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ٩٠)
٢. **الأصل** فى الضّمير الإختصار[٢] (النّهجة المرضيّة ج ١ ص ٤٧)
٣. **الأصل** فى الضّمير أن لا يقع منادى (جامع الدّروس العربيّة ص ٤٥٣)
٤. **الأصل** فى الضّمير تقديم الأعرف على غيره[٣] (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٦)
٥. **الأصل** فى الضّمائر أن يجوز عمل جميع العوامل فيها (شرح الصّفائى ج ٤ ص ١٥٢)
٦. **الأصل** فى الضّمائر أن يجوز الإتيان بجميع التّوابع لها إلّا الصّفة (شرح الصّفائى ج ٤ ص ١٥٢)
٧. **الأصل** فى إجتماع ضميرين أو أكثر تقدّم الأخصّ[٤] (النّحو الوافى ج ١ ص ٢٣٠)
٨. **الأصل** فى ضمير الجمع الّذى وليه ضمير متّصل الإشباع بالواو[٥] (همع الهوامع ج ١ ص ٥٨) (علوم العربيّة ص ٤٣٦)
٩. **الأصل** فى الضّمير المتّصل أن يتّصل بالعامل (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤٠٤) همع الهوامع ج ١ ص ١١)
١٠. **الأصل** فى الضّمائر هو المتّصل المستتر[٦] (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٤٢٧)
١١. **الأصل** فى الضّمير المنصوب المتّصل أن لا يؤكّد إلّا بالمنصوب المنفصل (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٣٦٥)
١٢. **الأصل** فى الضّمير المتّصل المرفوع أن يكون بارزاً[٧] (النّحو المقدّماتى ص ٣٣)

---

١. مثل قرار دادن ضمير منصوبى به جاى ضمير مرفوعى و بالعكس.
٢. به همين علّت، وقتى ضمير متّصل امكان پذير است از آوردنِ ضمير منفصل خوددارى مى‌شود.
٣. يعنى تقديم مخاطب بر غائب و تقديم متكلّم بر هر دوى اينها.
٤. أعرف.
٥. منظور، ضمير «تُمْ» و «كُمْ» است؛ مانند: «سَأَلْتُمُوهُ».
٦. از اين جهت كه اصل در ضمائر، اختصار است و ضمير مستتر، مختصرتر از ساير ضمائر است.
٧. أغلب.

۱۳. **الأصل** فی الضّمیر أن یکون متّصلاً (أوضح المسالک ج ۱ ص ۹۰ و ج ۲ ص ۱۸۳) (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ۹۷)(النّهجة المرضیّة ج ٤ ص ٤٦) (شرح إبن النّاظم ص ۳۵) (القواعد النّحویّة ص ٤۰) (الهدایة و الصّمدیّة ص ۱۷۱) (الکلام المفید ص ۱۵۵)

١٤. **الأصل** فی الضّمیر أن یرجع إلی أقرب مذکور فی الکلام (جامع الدّروس العربیّة ص ۸۲)

۱۵. **الأصل** فی الضّمیر المرفوع و المنصوب أن یتّصلا بالفعل (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ٤۲۷)

١٦. **الأصل** فی الضّمیر المستتر وجوباً أن یستتر فی الفعل (النّهجة المرضیّة ج ۱ ص ٤۵)

۱۷. **الأصل** أن یکون إستتار الضّمیر فی «لَیْسَ» و «لایَکُونُ» جائزاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۲٦)

۱۸. **الأصل** فی الضّمیر أن یکون مرجعه إسماً[1] (أوضح المسالک ج ۳ ص ۵٤) (شرح قطر النّدی ص ۲۹۰) (شرح ابن الناظم ص ۵۱) (شرح الصّفائی ج ٤ ص ۱۵۱)

۱۹. **الأصل** فی الضّمیر أن لا یرجع إلی المضاف إلیه أو التّوابع بل یرجع إلی المضاف أو المتبوع (معانی النّحو ج ۱ ص ۵۹) (النّحو الوافی ج ۱ ص ۲۱٦) (جامع الدّروس العربیّة ص ۸۲)

۲۰. **الأصل** فی «کُلّ» و «جَمِیْع» عود الضّمیر إلی المضاف إلیه لهما لا إلی أنفسهما (النّحو الوافی ج ۱ ص ۲۱٦)

۲۱. **الأصل** فی الضّمیر مطابقته مع المرجع عدداً و جنساً (ماء مَعین ص ۳۱٦)

۲۲. **الأصل** فی الضّمیر أن لا یعود علی المتأخّر لفظاً و رتبةً (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۰۳) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۷۲)(شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤۹۱) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۵۳ و ص ۱۸۷) (شرح قطر النّدی ص ۱٦۰) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٤٦ و ص ۱۲٦)

۲۳. **الأصل** فی مرجع الضّمیر أن یسبقه لفظاً (جامع الدّروس العربیّة ص ۸۲) (ثورة نحویّة ص ۱۱۳)

---

۱. قاعدة کلّی.

٢٤. **الأصل** فى ضمير الشّأن أن يستعمل فى باب «إنَّ»[١] (ثورة نحويّة ص ١١٠)
٢٥. **الأصل** فى الضّمير أن لا يكون للشّأن و القصّة (ثورة نحويّة ص ١١٠)
٢٦. **الأصل** فى ضمير الشّأن المنفصل أن يكون مبتدأ[٢] (مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٢٦)
٢٧. **الأصل** فى الضّمير أن يعود على الإسم المتقدّم (معانى النّحو ج ١ ص ٥٧)
٢٨. **الأصل** فى موضع تقدّم شيئان أو أكثر ممّا يصلح للتّفسير أن يعود الضّمير على الأقرب (معانى النّحو ج ١ ص ٥٨)
٢٩. **الأصل** فى جمع العاقلات أن يعود الضّمير عليه بصيغة الجمع (معانى النّحو ج ١ ص ٥٩)
٣٠. **الأصل** فى جمع غير العاقل أن يعود الضّمير عليه فى جمع الكثرة بالإفراد و فى القلّة بالجمع (معانى النّحو ج ١ ص ٥٩)
٣١. **الأصل** فى مرجع الضّمير أن يكون واحداً (معجم النّحو العربىّ ص ٢٥٤)
٣٢. **الأصل** أن يطابق الضّمير مرجعه فى الإفراد و التّذكير و فروعهما (معجم النّحو العربىّ ص ٢٥٤)
٣٣. **الأصل** فى وضع الضّمير عدم ذكره إلّا بعد تقدّم ما يفسّره (جواهر البلاغة ص ١٠٤)
٣٤. **الأصل** فى الميم الّتى هى علامة جمع الذّكور أن تكون ساكنة (مبادى العربيّة ج ٤ صرف ص ١٣٣)
٣٥. **الأصل** فى المضمرات وضعها على حرف أو حرفين (الكلام المفيد ص ١٥٢)
٣٦. **الأصل** فى ضمير الشّأن أن يكون مفرداً (قواعد اللّغة العربيّة ص ١٨٤)
٣٧. **الأصل** فى الضّمير أن لا يفهم معناه بنفسه بل مع ضميم (شرح التّسهيل ج ١ ص ١٦٢)
٣٨. **الأصل** فى تضمّن الضّمير أن يكون للفعل (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٤٨)
٣٩. **الأصل** عدم وقوع الضّمير المتّصل بعد «إلّا» (نحو روان ج ٢ ص ٥٦)

---

١. حتّى گفته شده در غير باب «إنَّ»، ضمير شأن به كار نرفته است.
٢. قاعدة كلّى.

ضمير غائب و مخاطب و متكلّم

١. **الأصل** فى فرض نيابة «أل» عن المضاف إليه أن تنوب من ضمير الغائب[1] (مغنى الأديب ب ١ ص ٣٣)

٢. **الأصل** فى ضمير الغائب أن يكون مفسّره لفظيّاً[2] (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٣١٠)

٣. **الأصل** فى هاء الغائب الضّمّ (همع الهوامع ج ١ ص ٥٨) (النّحو القرآنىّ ص ٧٣)

٤. **الأصل** فى ضمير الغائب أن يكون منكّراً معنى (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٧٥)

٥. **الأصل**[3] فى ضمير الخطاب المذكّر (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٤١٢)

٦. **الأصل** فى الخطاب أن يوجّه إلى الإنسان (ثورة نحويّة ص ١٨٤)

٧. **الأصل** أن خوطب كلّ بخطاب يناسبه (جرعه‌اى از ادب قرآن ص ٣٩٣)

٨. **الأصل** فى الضّمير المستتر وجوباً أن يكون لغير الغائب (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٢٦)

٩. **الأصل** أن يكون إستتار الضّمير فى المفرد الغائب المذكّر و المؤنّث جائزاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٢٦)

١٠. **الأصل** فى مرجع ضمير الغائب أن يكون مرجعاً واحداً (النّحو الوافى ج ١ ص ٢٢٠)

١١. **الأصل** فى الكاف أن يستعمل للمفعول لا للفاعل (شرح الرّضى على الشّافية ج ٤ ص ٥٤٧)

١٢. **الأصل** فى الخطاب أن يكون لمشاهد معيّن (جواهر البلاغة ص ١٠٤)

١٣. **الأصل** فى ياء المتكلّم المتحرّكة هو الفتح (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤٧٣)

---

١. مانند: «الوَجْه» در «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ حَسَنِ الْوَجْهُ» كه اصل «وَجْهُهُ» بوده است.
٢. مرجع ضمير.
٣. أغلب.

١٤. **الأصل** أن لا تكتب الألف إلّا بعد واو الجمع المنفصلة (شرح الرّضى على الشّافية ج ٣ ص ٢٥٥)

١٥. **الأصل** تقديم مفسّر ضمير الغائب (شرح التّسهيل ج ١ ص ١٥٣)

١٦. **الأصل** فى إستعمال «أَنا» أن يكون بالألف (شرح الرّضى على الشّافية ج ٤ ص ٣٩٩)

نون وقايه

١. **الأصل** فى نون الوقاية أن تكون للفرق بين الكلمات أو لحفظ البناء على السّكون (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٧٨) (النهجة المرضيّة ج ١ ص ٤٩)

٢. **الأصل** فى نون الوقاية أن تتّصل بالفعل (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٧٨)

٣. **الأصل** فى «مِنْ» و «عَنْ» فى فرض جرّ ياء المتكلّم بهما أن توسّط بينهما و بين الياء نون الوقاية (النّهجة المرضيّة ج ١ ص ٥١) (شرح إبن النّاظم ص ٤٠) (القواعد النّحويّة ص ٤٢)

٤. **الأصل** فى «لَدُنْ» فى فرض إتّصال ياء المتكلّم بها أن توسّط بينها و بين الياء نون الوقاية (النّهجة المرضيّة ج ١ ص ٥١) (شرح إبن النّاظم ص ٤٠) (القواعد النّحويّة ص ٤٢) (شرح الصّفائى ج ٢ ص ٣٠٨)

٥. **الأصل** فى «لَيْتَ» المتّصلة بياء المتكلّم إقترانها بنون الوقاية[١] (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ٤٥٢) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٦٦) (النّهجة المرضيّة ج ١ ص ٥٠)

٦. **الأصل** فى «لَعَلَّ» المتّصلة بياء المتكلّم خلوّها من نون الوقاية (النّهجه المرضيّة ج ١ ص ٥٠)

---

١. لَيْتَنِي.

عَلَـم

١. **الأصل** فی العَلَم أن یحلّ بـ «أل» عوضاً عن ما سلب من تعریف العلمیّة إذا ثنّـی أو جمع[1] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٢٥٨) (همع الهوامع ج ١ ص ٤٢)

٢. **الأصل** فی أعلام أیّام الأسبوع أن تدخلها اللّام[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٣٦٩)

٣. **الأصل** فی العَلَم أن یستغنی عن اللّام (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٢٧٧)

٤. **الأصل** فی الأعلام أسماء الأماکن[3] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٥)

٥. **الأصل** فی الأعلام المضافة کلّها أن یستغنی فیها بتثنیة المضاف و جمعه عـن تثنیـة المضاف إلیه و جمعه[4] (همع الهوامع ج ١ ص ٤٢)

٦. **الأصل** فی أعلام الأجناس أن تکون موضـوعة أعلامـاً لا منقولـة مـن النّکـرات (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٣٧٧)

٧. **الأصل** فی العَلَم أن یکون منقولاً عن إسم الجنس (جامع المقدّمات ج ٢ ص ١٩٢)

٨. **الأصل**[5] فی الأعلام النّقل (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٢٦١) (همع الهوامع ج ١ ص ٢٧)

٩. **الأصل** فی فرض إجتماع الإسم و اللّقب المفردین عدم الإضافة[6] (همع الهوامع ج ١ ص

---

١. عَلَم وقتی مثنّی یا جمع بسته شود نکره می‌شود؛ بنابراین برای معرفه شدنِ دوبارهٔ آن باید به آن «ال» تعریف اضافه کنیم؛ مانند: «الزَّیْدَانِ» و «الزَّیْدُونَ».

٢. گاهی «إثْنان» (دوشنبه) بدون «ال» می‌آید.

٣. مقصود از جهتِ قوّت آن است؛ زیرا اسم أماکن کم‌ترین اشتراک را با یکدیگر دارند به خلاف أسامی انسان‌ها.

٤. مانند: «أَبَوا سَعِیْدٍ» و «آباءُ سَعِیْدٍ» که تثنیه و جمع «أَبُوسَعِیْدٍ» هستند. (بنا بر این که «أَبُوسَعِیْد» اسم شخص است).

٥. أغلب.

٦. برخی اضافه کردنِ اسم به لقب را جایز دانسته‌اند؛ بنابراین در «یا فاطِمَةَ الزَّهْراء» در إعراب «فَاطِمَة»، دو حالت جایز است: ١. مبنیّ بر ضمّ بنا بر این که منادای مفرد معرفه است و «الزَّهْراء» صفت است. ٢. منصوب بنابر این که منادای مضاف است و «الزَّهْراء» مضافٌ إلیه.

۷۱) (شرح التّسهيل ج ۱ ص ۱٦۹)

۱۰. **الأصل** فی العَلَم أن لا ينوّن (معانی النّحو ج ۳ ص ۲٥٥)

۱۱. **الأصل** فی «فَعَالِ» الّتی هی الصّفة المؤنّثة و غير اللّازمة للنّداء أن تصير بالغلبة عَلَماً جنسيّاً[1] (شرح الرّضی علی الكافية ج ۳ ص ۱۱۲)

۱۲. **الأصل** فی اللّقب أن يكون منقولاً (شرح التّسهيل ج ۱ ص ۱۷۰)

۱۳. **الأصل** فی الإسم العَلَم أن يوضع علی شیء لا يقع علی غيره من أمّته (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥۸۱)

۱٤. **الأصل** فی الإسم العَلَم أن لا يكون له مشارك (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥۸۲)

---

۱. مانند: «براحِ» به معنای «زائل شونده» که عَلَم جنس برای خورشيد است.

إسم اشاره

١. **الأصل** فی إسم الإشارة أن يكون بغير المخاطب (شرح الرّضی علی الكافية ج ١ ص ٣٧٦)

٢. **الأصل** فی إسم الإشارة الجمع أن يكون بالمدّ[1] (النّهجة المرضيّة ج ١ ص ٥٩)

٣. **الأصل** فی أسماء الإشارة أن تكون مبنيّة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٥)

٤. **الأصل** فی أسماء الإشارة أن يشار بها إلی مشاهد محسوس قريب أو بعيد (الفوائد الصّمديّة ص ٣٩)

٥. **الأصل** أن يشار بالإشارة الحسّيّة بالحاضر (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٤٧٧)

٦. **الأصل** أن لا يشار بأسماء الإشارة إلّا إلی مشاهد محسوس (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٤٧٢) (معانی النّحو ج ١ ص ٨٢)

٧. **الأصل** أن يقال بإختصاص «ها» التّنبيه باسم الإشاره[2] (الهداية و الصّمديّة ص ١٠٩)

٨. **الأصل** فی كاف الخطاب مطابقته مع المخاطب[3] (بداءة النّحو ص ٥٩)

٩. **الأصل** فی إسم الإشارة ما كان للقرب (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٥)

١٠. **الأصل** فی إسم الإشارة ذی لام البُعد أن يستعمل للغائب (همع الهوامع ج ١ ص ٧٦)

١١. **الأصل** أن تكون لام البُعد فی إسم الإشاره ساكنة[4] (أوضح المسالك ج ١ ص ٣٦) (شرح الصّفائی ج ٣ ص ٨٦)

١٢. **الأصل** فی «هذا» أو ما أشبهه من أسماء الإشارة أن يكون دالّاً علی الإشارة (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥٩٠ و ص ٥٩٩)

---

١. أولَاء.

٢. مانند: «هذا».

٣. گاهی مطابقت وجود ندارد؛ مانند: آیهٔ {ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ} (مجادله / ١٢).

٤. مانند آنچه در «تِلْکَ» است.

١٣. **الأصل** فی «ذا» أن يشار به إلی المذكّر حقيقة[1] (شرح إبن عقيل ج ١ ص ١٢٤)

١٤. **الأصل** فی لغات إسم الإشارة المفرد المؤنّث «تا» (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٥٠)

١٥. **الأصل** فی إسم الإشارة المختصّ أن يكون منصوباً علی الظّرفيّة[2] (همع الهوامع ج ١ ص ٧٨)

١٦. **الأصل** أن تجرّد «هُنا» و «هُناكَ» من «ها» التّنبيه (النّحو المقدّماتی ص ٣٥)

١٧. **الأصل** فی نعت إسم الإشارة المنادی أو غير المنادی أن يكون معرفة مبدوءة بـ «ال» الجنسيّة بحسب أصلها[3] أو بإسم موصول مبدوء بـ «ال» (النّحو الوافی ج ٤ ص ٤٢)

١٨. **الأصل**[4] فی أسماء الإشارة الخالية من علامة الخطاب فی آخرها أن لا تستعمل مندوبة[5] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٢)

---

١. بنابراين اشاره به مؤنّثی كه نازل منزلۀ مذكّر قرار داده شود به وسيلۀ «ذا»، خلاف اصل است.
٢. گاهی با «مِنْ» يا «إلی» مجرور می‌شود؛ مانند: «مِنْ هُنا».
٣. يعنی قبل از نداء، «أل» جنس بوده و بعد از نداء، تبديل به «أل» عهد حضوری می‌شود.
٤. قاعدۀ كلّی.
٥. پس «وا هذا» صحيح نيست.

إسم موصول

١. **الأصل** فى أسماء الموصولات أن تكون مبنيّة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧٧)

٢. **الأصل** فى الموصولات هو الموصول الإسميّ (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٦٩)

٣. **الأصل** فى إسم الموصول أن لا يكون موصوفاً (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٣١٤)

٤. **الأصل** عدم الفصل بين الموصول و الصّلة أو متعلّقاتها بأجنبيّ[١] (النّحو الوافى ج ١ ص ٣١٤) (همع الهوامع ج ١ ص ٨٨)

٥. **الأصل** ذكر صلة الموصول (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ١٣٥)

٦. **الأصل** فى جملة الصّلة أن تكون مبهمة (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٦٩)

٧. **الأصل** فى الصّلة أن تكون معلومة للسّامع فى إعتقاد المتكلّم قبل ذكر الموصول (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ٩)

٨. **الأصل** فى فعل الصّلة أن يكون غائباً و إن كان المراد من الموصول مخاطباً (شرح الصّفائى ج ٢ ص ٣١)

٩. **الأصل**[٢] فى صلة الموصول صيغة الإستقبال[٣] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢٠٣)

١٠. **الأصل** فى الصّلة أن تكون جملة خبريّة (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٥٧ و ص ٥٨) (النّحو الوافى ج ٤ ص ٢١٩) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٥٢٨) (أوضح المسالک ج ١ ص ١٦٤)(شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ٧ و ص ١٠) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢٩٩)

١١. **الأصل** فى الصّلة أن تكون فعلاً مستقبل المعنى (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٦٩)

١٢. **الأصل** فى ظروف الزّمان أن لا تقع صلة (النّحو الوافى ج ١ ص ٣٢٠)

---

١. برخى موارد مى‌توانند بين موصول و صله فاصله شوند؛ مانند: قَسَم، نداء و ... .
٢. أغلب.
٣. فعل مضارع.

١٣. **الأصل** فى الصّلة أن تكون معهودة للمخاطب إلّا فى مقام التّهويل[1] و التّفخيم[2] (أوضح المسالک ج ١ ص ١٦٤) (القواعد النّحويّة ص ٥٥)

١٤. **الأصل**[3] مطابقة العائد مع إسم الموصول المختصّ عدداً و جنساً (شرح شذور الذّهب ص ١٩١)

١٥. **الأصل** فى الضّمير العائد إلى الموصول المشترک مراعاة اللّفظ (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧٩)

١٦. **الأصل** فى العائد أن يكون مذكوراً لا محذوفاً (شرح قطر النّدى ص ٣٢)

١٧. **الأصل** فى رابط جملة الصّلة أن يكون ضميراً غائباً (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٥٨) (مكرّرات المدرّس ج ١ ص ١٢٩)

١٨. **الأصل** فى عائد الصّلة للموصول الإسميّ عدم الحذف (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٦٩)

١٩. **الأصل** جواز حذف العائد المفعول[4] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢١١ و ج ٢ ص ٦٠) (الهداية فى النّحو ص ١٥٦)

٢٠. **الأصل** فى «الّذى» أن يكون موصولاً إسميّاً[5] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣١) (جرعه اى از ادب قرآن ص ٣٨٤)

٢١. **الأصل** فى «الألى» أن يستعمل لجمع الذّكور العقلاء (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٣٩)

٢٢. **الأصل** فى «ذات» الّتى بمعنى «الّتى» بناؤها على الضّمّ (مكرّرات المدرّس ج ١ ص ١٢٥)

٢٣. **الأصل** فى أسماء الموصول المشتركة مراعاة لفظها (همع الهوامع ج ١ ص ٨٧)

٢٤. **الأصل** فى إسم الموصول المشترک «مَنْ» و «ما» و «أيّ» (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٦٨)

٢٥. **الأصل** فى «مَنْ» و «ما» أن لا تقع نعتاً (النّحو الوافى ج ٣ ص ٣٢٧)

---

١. ترساندن؛ مانند: {فَغَشِيَهُم مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ} (طه/ ٧٨).
٢. بزرگداشت؛ مانند: {فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى} (نجم/ ١٠).
٣. قاعدهٔ كلّى.
٤. يعنى عائد صله‌اى كه نقش مفعول‌به داشته باشد؛ مانند: «جاءَ الّذى رَأَيْتَ» (در اصل: رَأَيْتَهُ).
٥. به عنوان حرف مصدرى نيز وارد شده است؛ مانند: آيهٔ {وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا} (توبه/ ٦٩).

٢٦. **الأصل** فی «ما» أن يستعمل فيما لا يعقل (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٥٩)(همع الهوامع ج ١ ص ٩١)
٢٧. **الأصل** أن تكون «ما» فی «لاتَرَما» و «لَوْتَرَما» موصولة (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٨٢)
٢٨. **الأصل** فی «أل» الموصولة دخوله علی الإسم أصالة لا علی الفعل[١] (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٢٢٩)
٢٩. **الأصل** فی «أَيّ» عدم التّصرّف[٢] (شرح الرّضی علی الكافية ج ٣ ص ٢٢)
٣٠. **الأصل**[٣] فی «أيّ» الموصولة أن لا تقع مندوباً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٢)
٣١. **الأصل** فی «ذُو» الطّائيّة عدم التّصرّف[٤] (شرح الرّضی علی الكافية ج ٣ ص ٢٢)
٣٢. **الأصل** أن تتأخّر الصّلة وجوباً عن الموصول (معجم النّحو العربیّ ص ٥٧٩)
٣٣. **الأصل** فی «مَنْ» أن تستعمل للعاقل (معجم النّحو العربیّ ص ٥٧٤) (علوم العربيّة ص ٧١٥)
٣٤. **الأصل** فی «ما» أن تستعمل لغير العاقل (معجم النّحو العربیّ ص ٥٧٥) (علوم العربيّة ص ٧١٤)
٣٥. **الأصل** فی إستعمال «أيّ» الموصولة الإفراد و التّذكير مع الجميع (مبادی العربيّة ج ٤ صرف ص ٢٣٥)
٣٦. **الأصل** فی عائد الصّلة أن يكون ضميراً (الكلام المفيد ص ١٧٦) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ٧٧)
٣٧. **الأصل** فی «أيّ» الموصولة فی فرض إضافتها أن لا تضاف إلی النكرة (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٩٠)
٣٨. **الأصل** فی موضع إجتمع فی «مَنْ» و نحوها ضمائر جاز فی بعضها مراعاة اللّفظ و فی بعضها مراعاة المعنی هو البدء بالحمل علی اللّفظ[٥] (النّحو القرآنیّ ص ٩٢)

---

١. برخی گفته‌اند: «أل» موصول در اصل بر سر جملهٔ إسميّه می‌آيد امّا از آنجا که حرف تعريف هيچ‌گاه بر سر فعل نمی‌آيد، صلهٔ «أل» نيز به صورت اسم مشتقّ می‌آيد. زيرا «أل» موصول در ظاهر، شبيه حرف تعريف است.
٢. تثنيه و جمع بسته شدن.
٣. قاعدهٔ کلّی.
٤. تثنيه و جمع بسته شدن.
٥. مانند: آيهٔ {وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ} (بقره/ ٨). که «هُوَ» مستتر در «يَقُولُ» که اوّلين ضمير است طبق لفظ (مفرد) آمده و ضمير «هُمْ» طبق معنا (جمع) آمده است.

مبتدا

١. **الأصل** فی المبتدأ أن یکون ذاتاً (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٩٥)

٢. **الأصل** فی المتبدأ أن یکون مرفوعاً لفظاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٠٤)

٣. **الأصل** فی المبتدأ أن یکون له خبر أصیل[1] (النّحو الوافی ج ١ ص ٤٣١)

٤. **الأصل** مطابقة المبتدأ و الخبر فی الإفراد و التّثنیة و الجمع (شرح ملّاجامی ج ١ ص ١٧٢)

٥. **الأصل** مطابقة المبتدأ و الضّمیر الواقع فی الخبر (علوم العربیّة ص ٥٠)

٦. **الأصل** عند إجتماع الذّات و الوصف أن یکون الذّات مبتدأ و الوصف خبراً (مکرّرات المدرّس ج ١ ص ١٥٠)

٧. **الأصل** فی «وَیْح» و «وَیْل» و «وَیْس» و «وَیْب» مقرونة بـ «ال» الرّفع علی الإبتداء[2] (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٨٣)

٨. **الأصل** فی «کِلا» و «کِلْتا» عند فقد المؤکَّد أن یکونا مبتدأ[3] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٦٨)

٩. **الأصل** فی «کلّ» عند فقد المؤکّد أن یکون مبتدأ[4] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٦٦)

١٠. **الأصل** فی الضّمیر المسبوق بـ «ها» التّنبیه أن یخبر بإسم الإشارة[5] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥)

١١. **الأصل** فی فرض وقوع الإسم المرفوع بعد «مُذْ» و «مُنْذُ» کون کلّ منهما مبتدأ خبره الإسم المرفوع بعده[6] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٤٠٢)

---

١. به خلاف مواردی مانند حال که سدّ مسدّ خبر واقع می‌شود.
٢. مانند: «الوَیْلُ لِلْعَدُوِّ».
٣. مانند: «الحَاضِرَانِ کِلَاهُمَا قَائمٌ».
٤. مانند: «الحَاضِرُونَ کُلُّهُمْ قَائمٌ».
٥. مانند: «ها أنَا ذا».
٦. مانند: «ما سَافَرْتُ مُذْ الشَّهْرُ الْمَاضِي». برخی نیز «مُذْ» را ظرف و خبر مقدَم و اسم مرفوع (الشَّهْر) را مبتدای مؤخّر می‌دانند.

۱۲. **الأصل** فی المبتدأ أن یکون مذکوراً (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۱۵) (القواعد الأساسیّة ص ۱۳۱)

۱۳. **الأصل** فی المبتدأ الّذی یحذف للعلم به أن یحذف فی جواب الإستفهام أو بعد فاء الجزاء أو بعد القول (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۰۳)

۱٤. **الأصل** فی المبتدأ أن یکون إسمیّاً[1] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۲۳) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۸۰) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۵۷) (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۲٤۷) (سرآغاز نحو ص ۱۰۵) (شرح التّسهیل ج ۱ ص ۲۷۸) (المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ۵۵۱) (النّحو القرآنیّ ص ۲۳)

۱۵. **الأصل** فی المبتدأ أن یکون معرفة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۳۲) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۱۱) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۸۷) (القواعد النّحویّة ص ٦٤) (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ۲۰۳) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٤۰) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۰۳) (الهدایة فی النّحو ص ۵۹) (النّحو المقدّماتی ص ٤۲) (الکلام المفید ص ۲۵۱)(اصول النّحو ص ۵۷)(قواعد اللّغة العربیّة ص ۱٤۲)

۱٦. **الأصل** فی المبتدأ و ما أصله المبتدأ هو التّقدیم (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۹٤) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۰۵) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٦٤)(شرح إبن النّاظم ص ٦۸)(جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۱۵)(القواعد الأساسیّة ص ۱٤٦)(الکلام المفید ص ۷۳)

۱۷. **الأصل** هو تقدیم المبتدأ علی الخبر فی اللّفظ (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۸٦)(شرح إبن عقیل ج ۱ ص ۲۰۳)(الوافی فی النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۹۰)

۱۸. **الأصل** فی المبتدأ أن یقع فی أوّل الجملة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۰۲)

۱۹. **الأصل** فی إستحقاق الرّفع هو المبتدأ و الخبر (معانی النّحو ج ۱ ص ۲٤)

۲۰. **الأصل** فی المبتدأ أن یکون مقدّماً (ماء مَعین ص ۱۹۹) (اصول النّحو ص ۵۷)(قواعد اللّغة العربیّة ص ۱٤٤)

۲۱. **الأصل** فی المرفوعات هو المبتدأ (شرح التّسهیل ج ۱ ص ۲۷۳)

---

۱. در مقابل مبتدای وصفیّ.

خبر

١. **الأصل** فی الخبر الإنفصال[1] (أوضح المسالک ج ١ ص ١٠١)
٢. **الأصل** فی الخبر مطابقته للمبتدأ (جامع الدّروس العربيّة ص ٣١٢)
٣. **الأصل** فی خبر المبتدأ أن يكون حالاً من حالات المبتدأ (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٩٥)
٤. **الأصل** فی خبر المبتدأ أن لا يكون ضميراً (شرح الرّضی علی الكافية ج ٣ ص ٢٦)
٥. **الأصل** فی الخبر أن يفيد المخاطب حكماً يجهله (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٦٠)
٦. **الأصل** فی الخبر أن يكون نكرة (شرح إبن النّاظم ص ٦٤) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥٧) (معجم النّحو العربیّ ص ١٥٤) (مبادی العربيّة ج ٤ ص ٦٠)
٧. **الأصل** فی الخبر الّذی بعد ضمير الفصل أن يكون معرّفاً باللّام (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٤٥٨) (المحرّر فی النّحو ج ٢ ص ٥٥١) (سرآغاز نحو ص ١٠٦)
٨. **الأصل** أن لا يخبر بظرف الزّمان عن الجوهر أی الذّات (شرح قطر النّدی ص ١٠١)
٩. **الأصل** فی الخبر أن يكون إسماً مفرداً[2] (شرح التّسهيل ج ٣ ص ١٧١)(شرح الرّضی علی الكافية ج ١ ص ٢٤٥) (جامع الدّروس العربيّة ص ٣١٦)(شرح قطر النّدی ص ١٠١)(شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٩٤ و ج ٢ ص ٢٥٨)(الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ٢ ص ٣٥)
١٠. **الأصل** فی الخبر أن يكون مفرداً[3] (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٩٢ و ص ٢٩٦) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٥٩٤) (شرح إبن النّاظم ص ٦٤) (ماء مَعين ص ١٦١)
١١. **الأصل** فی الخبر غير الجامد مطابقته مع المبتدأ عدداً و جنساً (علوم العربيّة ص ٥٠)

---

١. بنابراين «حَسِبْتُکَ إيّاهُ» بهتر از «حَسِبْتُكَهُ» می‌باشد.
٢. در مقابل جمله.
٣. در مقابل جمله.

۱۲. **الأصل** فی الجملة الخبریّة أن تکون خبریّة[1] (جامع الدّروس العربیّة ص ۳۷۳) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۱٤) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۷۰)

۱۳. **الأصل** عدم الإخبار بالجملة الطّلبیّة (الهدایة و الصّمدیّة ص ١٦٤)

۱٤. **الأصل** فی الجملة الّتی تقع خبراً عن المبتدأ أن تکون مشتملة علی رابط یربطها بالمبتدأ (أوضح المسالک ج ۱ ص ۱۹۷) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۹۲) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۷۰)(الهدایة فی النّحو ص ٦٣)

۱٥. **الأصل** فی الجملة الّتی تقع خبراً عن المبتدأ أن لا تکون جملة ندائیّة (أوضح المسالک ج ۱ ص ۱۹۷) (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۰)

١٦. **الأصل** فی الجملة الّتی تقع خبراً أن لا تکون مصدّرة بأحد الحروف «لکِنْ»، «بَلْ» و «حَتّیٰ» (أوضح المسالک ج ۱ ص ۱۹۷)

۱۷. **الأصل** فی خبر المبتدأ أن لا یکون طلبیّاً (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۲۹۸) (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ۲۰۰)

۱۸. **الأصل** فی الجملة الّتی تقع خبراً أن تکون محتملة للتّصدیق و التّکذیب (أوضح المسالک ج ۲ ص ١٦٢)

۱۹. **الأصل** فی رابط الجملة الخبریّة أن یکون ضمیراً (شرح قطر النّدی ص ۹۹) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۱٤)

۲۰. **الأصل** فی موضع یکون الرّابط فیه تکرار المبتدأ بلفظه أن یکون فی موضع التّهویل و التّفخیم[2] (همع الهوامع ج ۱ ص ۹۷)

۲۱. **الأصل** فی المتعلّق المقدّر أن یکون من أفعال العموم (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۹٤)

۲۲. **الأصل** عدم سدّ الحال مسدّ الخبر (شرح التّسهیل ج ۱ ص ۲۷٥)

۲۳. **الأصل** تنکیر الخبر (شرح التّسهیل ج ۱ ص ۲۷۸)

---

۱. در مقابل إنشائیّه.

۲. مانند: {الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ} (الحاقّة / ۱ و ۲) (تهویل: ترساندن، تفخیم: بزرگ داشتن).

۲٤. **الأصل** تأخير الخبر (شرح التّسهيل ج ۱ ص ۲۸۲)
۲۵. **الأصل** عدم حذف الفاء الّتی تدخل علی خبر المبتدأ الواقع بعد «أمّا» (شرح الرّضی علی الكافية ج ۱ ص ۲٦۷)
۲٦. **الأصل**[1] فی الموصول الّذی يدخل فی خبره الفاء أن يكون عامّاً[2] و صلته مستقبلة (شرح الرّضی علی الكافية ج ۱ ص ۲٦۸)
۲۷. **الأصل** عدم دخول الفاء علی خبر «كُلّ» إذا كان مضافاً إلی غير موصوف[3] (شرح الرّضی علی الكافية ج ۲ ص ۲۷۰)
۲۸. **الأصل** فی الخبر التّأخير (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲ و ص ۳ و ص ۱۸۷) (شرح شذور الذّهب ص ۲٤۲) (شرح إبن عقيل ج ۱ ص ۲۱۲) (أوضح المسالک ج ۱ ص ۲۰٦)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۰۸) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۱۵) (القواعد الأساسيّة ص ٤٦) (القواعد النّحويّة ص ٤۲) (همع الهوامع ج ۳ ص ۷۰) (ماء مَعين ص ۱۹۹)
۲۹. **الأصل** فی الخبر المحذوف جوازاً أن يكون بعد «إذا» الفجائيّة أو فی جواب الإستفهام أو فی باب العطف (مبادی العربيّة ج ٤ ص ۸۱)
۳۰. **الأصل** فی الخبر (المسند) الذّكر (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۸ و ص ۸٦) (القواعد الأساسيّة ص ۱۳۱)
۳۱. **الأصل** فی الخبر الثّبوت أی عدم الحذف (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۱۵)
۳۲. **الأصل** أن يخبر عن المبتدأ بخبر واحد (شرح قطر النّدی ص ۱۰۳)
۳۳. **الأصل** فی الجملة الخبريّة أن يكون لها رابط (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۷۷)
۳٤. **الأصل** فی «زَيْدٌ عِنْدَکَ» هو «زَيْدٌ مُسْتَقِرٌّ عِنْدَکَ» (المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ۵۳۵)
۳۵. **الأصل** فی الخبر أن يكون بالمجهولات (المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ۵٤۸ و ص ۵۵۱)

---

۱. أغلب.
۲. يعنی عموميّت داشته و مصاديق خاصّی، مراد نباشد.
۳. مانند: «كُلُّ رَجُلٍ لَهُ دِرْهَمٌ». مثال برای مضاف به موصوف كه فاء بر خبرش داخل می‌شود: «كُلُّ رَجُلٍ يَأتِيْنِی فَلَهُ دِرْهَمٌ».

لام إبتداء و نواسخ

۱. **الأصل** فی اللّام غیر العاملة لام الإبتداء

۲. **الأصل** فی لام الإبتداء دخولها علی الإسم[1] قبل الخبر (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۳۹)(الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۱۷٦)

۳. **الأصل** فی لام الإبتداء أن تدخل علی المبتدأ (جامع الدّروس العربیّة ص ۳٤۰) (أوضح المسالک ج ۱ ص ۲۱۲) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۳۳۳)

٤. **الأصل** فی لام الإبتداء أن یؤتی بها فی مواطن الرّدّ و الإنکار[2] و فی مواطن الجواب أو ما ینزّل منزلة ذلک (معانی النّحو ج ۱ ص ۲۹۳)

٥. **الأصل** فی لام الإبتداء أن تدلّ علی زمان الحال (معانی النّحو ج ۱ ص ۲۹۲)

٦. **الأصل** عدم إقتران خبر النّواسخ بالواو الزّائدة (أوضح المسالک ج ۲ ص ۱۲)

۷. **الأصل** فی النّواسخ أن لا تغیّر إعراب المبتدأ و الخبر معاً (معجم النّحو ص ٤۱۲)

۸. **الأصل** فی لام الإبتداء أن تکون مقدّمة (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۱٦۱)

---

۱. داخل شدن لام ابتداء بر فعل مضارع نیز به خاطر شباهتِ آن با اسم است.

۲. یعنی ردّ و انکارِ تصوّر یا کلام مخاطب.

أفعال ناقصه

۱. **الأصل** فی الأفعال النّاقصة أن لا تصیر مجهولاً[1] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۸۸) (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٦٤)

۲. **الأصل** عدم جواز تضمین الأفعال التّامّة معنی النّاقصة[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۱۸۳) (مکرّرات المدرّس ج ۱ ص ۲۰۸)

۳. **الأصل** فی «آضَ» و «عادَ» و «غَدا» و «رَاحَ» کونها تامّة (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۱۹)

٤. **الأصل** فی خبر الأفعال النّاقصة إذا کان جملة فعلیّة أن یکون فعلها مضارعاً (جامع الدّروس العربیّة ص ۳۲۳) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٤۳)

٥. **الأصل** فی خبر الأفعال النّاقصة التّأخیر (شرح إبن النّاظم ص ۷۹)(مختصر النّحو ص ۸۳)

٦. **الأصل** عدم تقدّم خبر هذه الأفعال علی إسمها (شرح قطر النّدی ص ۱۱۱) (اصول النّحو ص ٦٥)

۷. **الأصل** عدم جواز تقدّم الظّرف اللّغو[3] المتعلّق بخبر هذه الأفعال علی الإسم (مکرّرات المدرّس ج ۱ ص ۲۰۱)

۸. **الأصل** عدم تقدّم الخبر علی الأفعال النّاقصة (شرح قطر النّدی ص ۱۱۱)

۹. **الأصل** فی الأفعال النّاقصة «کانَ» (کتاب الکنّاش ج ۲ ص ۳۷)(جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳٥٤)(المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ٥۸٥)

۱۰. **الأصل** فی «کانَ» أن تکون من الأفعال النّاقصة (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳٥٤)

---

۱. برخی مجهول شدنِ «کانَ» را جایز دانسته‌اند (مجهول آن «کِیْنَ» می‌شود).
۲. گاهی تضمین جائز است؛ مانند: «کَمُلَ زَیْدٌ عالِماً» به معنای «صارَ زَیْدٌ عالِماً کامِلاً».
۳. ظرفی که متعلَّقش، مذکور باشد.

١١. **الأصل** فى «كانَ» أن تدلّ على حصول ما دخلت عليه[١] (همع الهوامع ج ١ ص ١٢٠)
١٢. **الأصل** فى باب «كانَ» أن لا يجوز فيها حذف الإسم و لا الخبر (همع الهوامع ج ١ ص ٢٣٢)
١٣. **الأصل** فى خبر «كانَ» الماضى المجرّد من «قَدْ» أن يكون مسبوقاً بأداة الشّرط[٢] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٤١)
١٤. **الأصل** عدم وجوب كون إسم «لا يَكُونُ» ضميراً مستتراً[٣] (الهداية و الصّمديّة ص ٣٦)
١٥. **الأصل** فى كلّ موضع يجيء بعد «إنْ» إسم ثمّ فاء بعدها إسم نصب الأوّل و رفع الثّانى[٤] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤١٦)
١٦. **الأصل** فى «لَيْسَ» أن تدّل على نفى الخبر من الإسم فى زمان الحال (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢٢٢) (همع الهوامع ج ١ ص ١١٥) (كتاب الكنّاش ج ١ ص ١٥٤) (مغنى الأديب ب ١ ص ٢٢٦) (شرح إبن النّاظم ص ٧٧)(الهداية فى النّحو ص ٢٥٠)(مكرّرات المدرّس ج ١ ص ١٩٧)
١٧. **الأصل** فى «لَيْسَ» أن لا تحذف نون الوقاية فيه[٥] (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٤٥٤)
١٨. **الأصل** عدم وجوب كون إسم «لَيْسَ» و «لايَكُونُ» ضميراً مستتراً (الهداية و الصّمديّة ص ٣٦)
١٩. **الأصل** أن يقال بعدم تقدّم خبر «لَيْسَ» عليها (شرح قطر النّدى ص ١١٢)
٢٠. **الأصل** فى خبر «مادامَ» أن لا يقع ماضياً (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ١١٤)
٢١. **الأصل** فى زيادة «كانَ» أن تزاد بلفظ الماضى (معانى النّحو ج ١ ص ٢٠١) (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٤١)
٢٢. **الأصل** فى «ظَلَّ» أن يستعمل لإفادة الحكم فى النّهار (معانى النّحو ج ١ ص ٢١٤)، (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٢٨)

---

١. بنابراين دلالت آن بر دوام، خلاف اصل است؛ مانند: «كانَ اللّهُ رَحِيْماً».
٢. مانند: آيهٔ {وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ} (أنعام/ ٣٥).
٣. در باب استثناء، مستتر بودن ضمير «لايَكُونُ» واجب است.
٤. مانند: «إنْ خَيْراً فَخَيْرٌ» (تقدير: إنْ كانَ عَمَلُهُ خَيْراً فَجزاؤُهُ خَيْرٌ).
٥. يعنى وقتى به ياء متكلّم مى‌چسبد؛ مانند: «عَلَيْهِ رَجُلاً لَيْسَنِى».

٢٣. **الأصل** فی «باتَ» أن يستعمل لإفادة الحكم فی اللّيل (معانی النّحو ج ١ ص ٢١٤)
٢٤. **الأصل** فی «أَصْبَحَ» أن تفيد إتّصاف المسند إليه بالحكم فی الصّباح (معانی ج ١ ص ٢١٦) (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٢٨)
٢٥. **الأصل** فی «أَضْحىٰ» أن تفيد إتّصاف المسند إليه بالحكم فی الضّحى (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٢٨) (معانی النّحو ج ١ ص ٢١٦)
٢٦. **الأصل** فی «أَمْسىٰ» أن تفيد إتّصاف المسند إليه بالحكم فی المساء (معانی النّحو ج ١ ص ٢١٦)(شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٢٨)
٢٧. **الأصل** فی باب الأفعال النّاقصة أن تأتی بالفعل النّاقص فإسمه فخبره (معانی النّحو ج ١ ص ٢٢٤)
٢٨. **الأصل** أن يؤخّر معمول خبر الأفعال النّاقصة عن الخبر (مختصر النّحو ص ٨٤)
٢٩. **الأصل** أن تتصدّر «كان» و أخواتها الجملة و يليها الإسم و الخبر (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ١٣٨)
٣٠. **الأصل** فی الفعل العامل أن يكون تامّاً (همع الهوامع ج ١ ص ١١١)
٣١. **الأصل** كون المنفیّ بـ «لَيْسَ» حالاً[1] (شرح التّسهيل ج ١ ص ٢٨)
٣٢. **الأصل** فی «كان» الدّلالة على دوام مضمون الجملة إلى زمن النّطق بها دون تعرّض لإنقطاع (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٢٧)
٣٣. **الأصل** فی إسم الأفعال النّاقصة أن يكون معرفة أو مقارباً بها (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣٨١)
٣٤. **الأصل** فی «كان» أنّها تفيد إتّصاف المخبر عنه بالخبر فی زمن يناسب صيغتها (النّحو القرآنیّ ص ١٧١)

---

١. زمان حال.

أفعال مقاربه

١. **الأصل** فى أفعال المقاربة أن تكون جامدة إلّا «كادَ» و «أَوْشَکَ»[1] (شرح إبن النّاظم ص ٩٢) (همع الهوامع ص ١٢٩)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٣٩) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٠١) (الهداية فى النّحو ص ٢٥١)

٢. **الأصل** فى إستعمال أفعال المقاربة أن تكون ناقصة[2] (النّحو الوافى ج ١ ص ٥٠٧)

٣. **الأصل** فى أفعال المقاربة أن يجوز بناؤها للمجهول (النّحو الوافى ج ٢ ص ٨٨)

٤. **الأصل** فى أفعال المقاربة وضعها على أن تستعمل فى الكلام لتدلّ على أنّ المرفوع بها هو الّذى قد تلبّس بالفعل المدلول عليه بخبرها (قرباً أو رجاءً) أو شرع فيه[3] (أوضح المسالک ج ١ ص ٣٠٥)

٥. **الأصل** فى خبر أفعال المقاربة أن يكون مضارعاً (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٣٤)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٣٩)(أوضح المسالک ج ١ ص ٣١٠) (شرح شذور الذّهب ص ٣٥١)(شرح إبن النّاظم ص ٩٠) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٤٥١)

٦. **الأصل** فى خبر أفعال المقاربة تأخّره عن إسمه و عامله (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٢٩) (شرح ملّاجامى ج ٢ ص ٣٣٤)(همع الهوامع ج ١ ص ١٣١)

٧. **الأصل** كون خبر أفعال المقاربة فعلاً مضارعاً مقروناً بـ «أَنْ» المصدريّة أو مجرّداً منها (شرح إبن النّاظم ص ٩١)

٨. **الأصل** تجرّد الفعل الّذى بعد أفعال المقاربة من «أَنْ»

---

١. اين دو علاوه بر ماضى، مضارع هم دارند؛ «يَكَادُ» و «يُوْشِکُ».

٢. «عَسىٰ» و «إِخْلَوْلَقَ» گاهى به صورت تامّه نيز به كار مى‌روند به شرط آن كه فاعلشان، «أَنْ» همراه فعل مضارع باشد.

٣. بنابراين هميشه فعل موجود در خبر اين أفعال بايد رافع ضميرى باشد كه مرجع آن، اسم اين أفعال است.

٩. **الأصل** فی أفعال الرّجاء أن لا تقع صلة[1] (النّحو الوافی ج ١ ص ٥١١)
١٠. **الأصل** أن یکون خبر «عَسیٰ» جملة فعلیّة فعلها مضارع (أوضح المسالک ج ١ ص ٣٠٢) (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٢٩٩)
١١. **الأصل** إقتران المضارع بـ «أَنْ» بعد أفعال الرّجاء (شرح إبن النّاظم ص ٩١) (مکرّرات المدرّس ج ١ ص ٢٢٢) (الهدایة فی النّحو ص ٢٥١)(النّحو المقدّماتی ص ٦٣)
١٢. **الأصل** فی «أَوْشَکَ» أن یقترن خبرها بـ «أَنْ» المصدریّة (أوضح المسالک ج ١ ص ٣١١) (الهدایة فی النّحو ص ٢٥١)(مکرّرات المدرّس ج ١ ص ٢٢٣) (الکلام المفید ص ٩٦)
١٣. **الأصل** فی خبر أفعال القرب أن یستعمل بدون «أَنْ» (مکرّرات المدرّس ج ص ٢٢٣) (النّحو المقدّماتی ص ٦٣)
١٤. **الأصل** فی خبر «أَوْشَکَ» إستعمال المضارع (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٣١١) (شرح إبن النّاظم ص ٩٣)
١٥. **الأصل** فی «طَفِقَ یَطْفَقُ» أن یکون علی وزن «عَلِمَ یَعْلَمُ»[2] (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٤٤)
١٦. **الأصل** فی خبر «جَعَلَ» أن یکون جملة فعلیّة (أوضح المسالک ج ١ ص ٣٠٤)
١٧. **الأصل** فی خبر «عَسیٰ» أن یکون فعلاً مضارعاً مقترناً بـ «أَنْ» (معانی النّحو ج ١ ص ٢٤٥)(معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ٩١)
١٨. **الأصل** فی معنی «أَوْشَکَ» هو «أَسْرَعَ» (معانی النّحو ج ١ ص ٢٥٧)
١٩. **الأصل** فی خبر «کادَ» أن یکون مجرّداً من «أَنْ» (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ٩١)
٢٠. **الأصل** فی «عَسیٰ» أن تستعمل للتّرجّی (النّحو القرآنیّ ص ١٨٦)
٢١. **الأصل** فی إسم أفعال المقاربة أن یکون معرفة أو مقاریاً لها (شرح التّسهیل ج ١ ص ٣٨١)

---

١. فقط «عَسیٰ» که بنا بر قول برخی محقّقین، خبریّه است نه إنشائیّه می‌تواند صله برای اسم موصول قرار بگیرد.
٢. گاهی بر وزن «ضَرَبَ یَضْرِبُ» می‌آید.

حروف شبیه به «لَیْسَ»

۱. **الأصل** فی هذه الحروف عدم الفصل بینها و بین إسمها (النّحو الوافی ج ۱ ص ۴۹۱) (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۹۰)

۲. **الأصل** عدم بناء النّکرة مع «ما»[1] (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۲۴)

۳. **الأصل** فی «ما» أن تکون لنفی الحال (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۸۵)(همع الهوامع ج ۱ ص ۱۱۵) (جامع المقدّمات ج ۱ ص ۴۶۷) (شرح التّسهیل ج ۱ ص ۲۸)

۴. **الأصل** فی «ما» الحجازیّة أن تدخل علی الفعل[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۴۲۸)

۵. **الأصل** فی «ما» المشبّهة بـ «لَیْسَ» أن لا تعمل (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۸۴) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۴۳۸)

۶. **الأصل** فی خبر «ما» المشبّهة بـ «لَیْسَ» أن تدخل الباء علیها (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۹۲) (علوم العربیّة ج ۲ ص ۳۳۴)

۷. **الأصل** فی «لا» المشبّهة بـ «لَیْسَ» أن لا تعمل (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۹۳) (جامع الدّروس العربیّة ص ۳۳۴)

۸. **الأصل** فی خبر «لا» المشبّهة بـ «لَیْسَ» أن یکون محذوفاً (أوضح المسالک ج ۱ ص ۲۸۴) (مکرّرات المدرّس ج ۱ ص ۲۱۸)

۹. **الأصل** فی خبر «لا» المشبّهة بـ «لَیْسَ» أن تدخل الباء علیها (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۹۲)

۱۰. **الأصل** فی المحذوف بعد «لاتَ» أن یکون إسم «لاتَ» لا خبرها[3] (أوضح المسالک ج

---

۱. یعنی اسم «ما»ی شبیه به «لَیْسَ» مبنیّ نمی‌شود و «ما بَأْسَ عَلَیْکَ» شاذّ است.

۲. چون حرف نفی غالباً بر فعل داخل می‌شود.

۳. مانند: آیهٔ {وَ لَاتَ حِینَ مَنَاصٍ}(ص/ ۳) یعنی «لَیْسَ الْحِیْنُ حِیْنَ فِرَارٍ».

١ ص ٢٨٧) (شرح إبن النّاظم ص ٨٩)(شرح شذور الذّهب ص ٢٦٣)(مغنى الأديب باب ١ ص ٢٠٢)(مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٠٦)(مكرّرات المدرّس ج ١ ص ٢١٩)(الكلام المفيد ص ٨٨)(قواعد اللّغة العربيّة ص ١٥٨)

١١. **الأصل** فى إسم «لاتَ» و خبرها أن يكونا لفظة «حِيْن» (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٧٤)

١٢. **الأصل** فى «إنْ» المشبّهة بـ «لَيْسَ» الإهمال (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٣٥)

١٣. **الأصل** فى «إنْ» النّافية أن يقترن الخبر بعدها بـ «إلّا[١]» (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٣٥) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٠٥)

١٤. **الأصل** فى خبر «ما» المشبّهة بـ «لَيْسَ» إذا كان ظرفاً أو جارّاً و مجروراً أن لا يتقدّم على إسمها (قواعد اللّغة العربيّة ص ١٥٧)

١٥. **الأصل** كون المنفىّ بـ «إنْ» المشبّهة بـ «لَيْسَ» حالاً[٢] (شرح التّسهيل ج ١ ص ٢٨)

١٦. **الأصل** وقوع «إنْ» الزّائدة بين «ما» النّافية و ما دخلت عليه من جملة فعليّة أو إسميّة (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣٢٦)

---

١. مانند: آية {إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ} (ملک/ ٢٠).
٢. زمان حال.

حروف مشبّهه به فعل

١. **الأصل**[١] فى الحروف المشبّهة بالفعل أن تدخل على المبتدأ و الخبر (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢١٧)

٢. **الأصل** إمتناع حذف أسماء هذه الحروف الّتى ليست بضمير شأن[٢] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٢٧٥)

٣. **الأصل** فى إسم هذه الحروف إذا حذف الخبر أن يكون نكرة[٣] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٣٧٦)

٤. **الأصل** فى خبر «إنَّ» و أخواتها أن لا يكون محذوفاً (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ٢٦)

٥. **الأصل** فى خبر «إنَّ» و أخواتها أن يكون مؤخّراً عن إسمها ما لم يكن ظرفاً أو مجروراً (مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٠٩) (اصول النّحو ص ٧٠)

٦. **الأصل** هو القول بأنّ خبر الحروف المشبّهة بالفعل مرفوع بهذه الحروف لا بالإبتداء (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢١٤)

٧. **الأصل** عدم تقدّم خبر الحروف المشبّهة بالفعل على إسمها (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٤٧) (الكلام المفيد ص ٨٥)

٨. **الأصل** عدم حذف إسم الحروف المشبّهة بالفعل إذا لم يكن ضمير الشّأن (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٤٧)

---

١. قاعدة كلّى.
٢. حذف ضمير شأن نيز گرچه كم است ولى جائز است به شرط آن كه بعد از «إنَّ» بلافاصله فعل نيايد.
٣. مانند: «إنَّ مَالاً وَ إنَّ وَلَداً» به تقدير: «إنَّ لَنا مالاً وَ إنَّ لَنا وَلَداً».

٩. **الأصل** في «إنَّما» بالكسر أن تفيد الحصر الإضافيّ[1] (ثورة نحويّة ص ٤٧)

١٠. **الأصل** في «لَيْتَ» مع إتّصال «ما» بها الإعمال (شرح قطر النّدى ص ١٢٨)

١١. **الأصل** في فرض لحوق «ما» بالحروف المشبّهة بالفعل الإلغاء (شرح ملّاجامى ج ٢ ص ٣٨٣)

١٢. **الأصل** في الحروف المشبّهة بالفعل «إنَّ» (مغنى الأديب ب ١ ص ٦٥ و ص ١٥٢)

١٣. **الأصل** في «إنَّ» أن تكون من الحروف المشبّهة بالفعل (شرح الصفائى ج ١ ص ٢٧٨)

١٤. **الأصل** في «أنَّ» توكيد النّسبة و نفى الشّك و الإنكار عنها (أوضح المسالک ج ١ ص ٣٢٨)

١٥. **الأصل** في اللّام الفارقة دخولها على الخبر أو ما أصله الخبر (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٥٠)

١٦. **الأصل** في لام الإبتداء في باب «إنَّ» أن يتقدّم على «إنَّ»[2] (مغنى الأديب ب ١ ص ١٨٨)

١٧. **الأصل** في همزة «إنَّ» الكسر (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٤٥) (شرح التّسهيل ج ١ ص ٤٠٠)

١٨. **الأصل** في معاني «كَأَنَّ» التّشبيه (شرح قطر النّدى ص ١٢٤)

١٩. **الأصل** في «لَيْتَ» أن تتعلّق بالمستحيل (مغنى الأديب ب ١ ص ٢٢٥) (ثورة نحويّة ص ٣٩) (النّحو المقدّماتى ص ٨٩)

٢٠. **الأصل** في أدوات التّمنّى «لَيْتَ» (النّحو الوافى ج ٤ ص ٢٧٩) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٧٠) (الهداية في النّحو ص ٢٨٤)

٢١. **الأصل** في «لَوْ» التّمنّى أن لا يعمل (النّحو الوافى ج ٤ ص ٢٩٦)

---

١. در مقابل حصر حقيقى است؛ حصر اضافى يعنى حصر چيزى نسبت به چيز ديگر مثلاً شخصى كه مى‌پندارد كه على و سعيد به مسافرت مى‌روند به او مى‌گوييم «فقط على مسافر است» كه در اينجا على نسبت به سعيد محصور شده است نه به صورت مطلق و حقيقى زيرا غير از على، أفراد ديگرى نيز ممكن است مسافر باشند.

٢. ولى به خاطر اين كه كلام با دو تأكيد شروع نشود هميشه «لام» پس از «إنَّ» و با فاصله مى‌آيد؛ مانند: «إنَّ زَيْداً لَقائِمٌ».

۲۲. **الأصل** فی «لکِنَّ» أن یکون للإستدراک[1] (النّحو الوافی ج ۱ ص ۵۱۵)
۲۳. **الأصل** إقتران خبر «لَعَلَّ» بـ «أَنَّ» إن کان مضارعاً حملاً علی «عَسیٰ» (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۲۰٤)
۲٤. **الأصل** فی معانی «لَعَلَّ» التّرجّی فی المحبوب (شرح قطر النّدی ص ۱۲٤) (الهدایة فی النّحو ص ۲۸٤)
۲۵. **الأصل** فی «لَعَلَّ» إستعمالها فی أمر مرجوّ و محبوب (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤۰۳)
۲٦. **الأصل** فی «إنَّ» أن تکون للتّأکید (معانی النّحو ج ۱ ص ۲٦۱)
۲۷. **الأصل** فی «کَأَنَّ زَیْداً أَسَدٌ» هو «إِنَّ زَیْداً کَالْأَسَدِ» (المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ٦۰۱)
۲۸. **الأصل** فی خبر الحروف المشبّهة بالفعل أن یتأخّر عَنْ إسمها (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۱۵٤)
۲۹. **الأصل** فی التّمنّی أن یکون فی غیر الممکن (النّحو القرآنیّ ص ۱۸۸ و ص ۱۸۹)
۳۰. **الأصل** فی «انَّ» بعد «لاجَرَمَ» أن تفتح همزتها (النّحو القرآنیّ ص ۱۹۵)
۳۱. **الأصل** فی «إنَّما» أن تجیء لأمر من شأنه أن لا یجهله المخاطب و لاینکره (جواهر البلاغة ص ۱۵٤)
۳۲. **الأصل** فی الحروف المشبّهة بالفعل أن لا تنصب الإسم (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۱٤٤)
۳۳. **الأصل** فی «لکِنّ»، «أَنَّ» (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۱۷۰)

---

۱. یعنی دور کردن معنای فرعی که پس از فهم معنای اصلی در ذهن مخاطب خطور می‌کند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «هذَا الکِتَابُ مُخْتَصَرٌ» برای این که مخاطب گمان نکند که کتاب به خاطر مختصر بودنش، غیر مفید است در ادامه می‌گوییم: «لکِنَّهُ نافِعٌ».

تخفیف حروف مشبّهه به فعل

۱. **الأصل** فی الحروف المشبّهة الّتی خفّفت الإهمال (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۱۵٦)

۲. **الأصل** بقاء هذه الحروف علی أصلها أی عدم تخفیفها (بداءة النّحو ص ۱٤۷)

۳. **الأصل** فی «إنْ» المخفّفة من الثّقیلة الدّاخلة علی الإسمیّة الإهمال (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٤۱)

٤. **الأصل** فی «إنْ» المخفّفة أن تدخل علی الماضی النّاسخ[1] (جامع الدّروس العربیّة ص ۳۵۰) (مکرّرات المدرّس ج ۱ ص ۲٦۸)

۵. **الأصل** فی «إنْ» المخفّفة من الثّقیلة أن لا تعمل فی الضّمیر (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٤۱)

٦. **الأصل** فی «إنْ» المخفّفة من الثّقیلة هو الإلغاء (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۹٤) (مختصر النّحو ص ۹۵)

۷. **الأصل** کون الفعل بعد «إنْ» المخفّفة ماضیاً ناسخاً (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۹٤)

۸. **الأصل** فی «أنْ» المخفّفة أن تحتاج إلی فاصل[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۲۱)

۹. **الأصل** عدم إعمال المفتوحة المخفّفة فی غیر ضمیر الشّأن (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۹۷)

۱۰. **الأصل** هو الفصل بین «أنْ» المخفّفة و الفعل المتصرّف (جامع الدّروس العربیّة ص ۳۵۲)

---

۱. مانند: «کانَ» و ... .

۲. زمانی که خبر «أنْ»، جملهٔ فعلیّه‌ای باشد که فعل آن، متصرّف و برای غیر دعا باشد نیاز به فاصله است مانند فاصله به وسیلهٔ «سین» در «أَنْتَ تَعْلَمُ أنْ سَأَکُونُ نَصِیْرَ الْحَقِّ» بین «أنْ» و «أَکُونُ».

١١. **الأصل** فی «أَنْ» المخفّفة أن يكون إسمها ضمير الشّأن المحذوف (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٢١) (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٤٦٩) (شرح قطر النّدی ص ١٢٩) (همع الهوامع ج ١ ص ١٤٢)

١٢. **الأصل** فی خبر «أَنْ» المخفّفة أن يكون جملة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٢١) (مغنی الأديب ب ١ ص ٥٦)

١٣. **الأصل** فی «أَنْ» المخفّفة من الثّقيلة الّتی تدخل علی الفعليّة أن يكون فعلها من الأفعال النّاقصة و أفعال القلوب (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٧٦)

١٤. **الأصل** فی «أَنْ» المخفّفة من الثّقيلة أن تدخل علی الماضی النّاسخ (الكلام المفيد ص ٢٩٧)

١٥. **الأصل** فی الفعل المتصرّف الّذی ليس للدّعاء أن يفصل بينه و بين «أَنْ» المخفّفة بفاصل هو «قَدْ» و «لا» و «لَمْ» و «لَنْ» و «سَـ» و «سَوْفَ» و «لَوْ» (أوضح المسالك ج ١ ص ٣٧٢ و ص ٣٧٣) (مكرّرات المدرّس ج ١ ص ٢٥٠)

١٦. **الأصل** فی «أَنْ» الّتی لم تسبقها جملة كاملة أن تكون مخفّفة من الثّقيلة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٢٣)

١٧. **الأصل** فی «كأَنَّ» إذا خففّت الإهمال (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٩٩) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٥٧)

١٨. **الأصل** فی «لكِنْ» المخفّفة الإلغاء (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٤٠١)

١٩. **الأصل** أن تجیء بعد «أَنْ» المخفّفة من الثّقيلة جملة فعليّة (النّحو القرآنیّ ص ٢٠١)

«لا» ى نفى جنس

١. **الأصل** فى «لا» النّافية أن لا تعمل (شرح إبن النّاظم ص ١٠٩)

٢. **الأصل** فى كلّ موضع كان إسم «لا» نكرة مفردة و ذكر بعدها ما يصحّ إضافتها إليه و فصل بينهما باللّام و كان موصوفاً بالجارّ و المجرور هو البناء على ما ينصب به[١] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤٣٣)

٣. **الأصل** فى كلّ تركيب يكون فيه بعد إسم «لا» الّتى لنفى الجنس لام الإضافة و أجرى على ذلک الإسم أحكام الإضافة أن يكون إسم «لا» مبنيّاً على ما ينصب به و الجارّ و المجرور خبر لها[٢] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤٣٤)

٤. **الأصل** فيما بعد «لا» إذا كرّرت فتح ما بعد «لا»[٣] (معجم النّحو ص ٢٩٤)

٥. **الأصل** فى «لا» المهملة أن تكرّر إذا دخلت على غير لفظ الفعل (النّحو الوافى ج ١ ص ٥٨١)

٦. **الأصل** فى «لا» المهملة أن لا تكرّر إذا دخلت على الفعل[٤] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٥٨١)

٧. **الأصل** فى التّابع لإسم «لا» الّتى لنفى الجنس أن يكون تابعاً للفظه لا لمحلّه (الفوائد الصّمديّة ص ٣٢)

٨. **الأصل** فى خبر «لا» النّافية للجنس هو الحذف (مختصر النّحو ص ١٠٥)

٩. **الأصل** فى نحو «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللّهِ» فتح إلاسمين بعد «لا» (النّحو القرآنىّ ص ٢٠٥ و ص ٢٠٦)

١٠. **الأصل** فى «لا رَجُلَ فِي الدَّارِ» هو «لا مِنْ رَجُلٍ فِي الدَّارِ» (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٠٣)

---

١. مانند: «لا أَبَ لَهُ».
٢. مانند: «لا أَبَ لَهُ».
٣. مانند: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللّهِ».
٤. اگر فعل ماضى، غير دعائى باشد، تكرار مى‌شود؛ مانند: آيهٔ {لَا صَدَّقَ وَ لَا صَلَّى} (قيامت/ ٣١).

أفعال قلوب و تصيير و باب «أَعْطىٰ»

۱. **الأصل** فی أفعال القلوب أن لا تدخل إلّا علی ما دخلت علیه «کان»[1] (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۵۱)

۲. **الأصل** فی أفعال القلوب أن لا تتعدّی إلی مفعول واحد[2] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۱٤)

۳. **الأصل** فی أفعال القلوب الإعمال (أوضح المسالک ج ۲ ص ٥٤) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٦) (معجم النّحو ص ۲۳٥)

٤. **الأصل** عدم حذف أحد المفعولین مع ذکر الآخر (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۰٥)

٥. **الأصل** تقدیم المفعول الأوّل و تأخیر المفعول الثّانی (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱٤۰) (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٥۲) (شرح التّسهیل ج ۲ ص ٦)

٦. **الأصل** قیام أوّل مفعولی باب «عَلِمْتُ» مقام الفاعل عند بناءه للمجهول (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۱۸)

۷. **الأصل** فی «عَلِمَ» أن تکون للیقین (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲٦۲) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٦) (الکلام المفید ص ۲٥۳)

۸. **الأصل** فی مفعولی باب «عَلِمَ» کونهما مبتدأً و خبراً (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤۱۲) (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۸)

۹. **الأصل** فی «رَأىٰ» أن تکون للیقین (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٦) (الکلام المفید ص ۲٥۳)

---

۱. بر مبتدایی که شامل اسم استفهام است «کانَ» داخل نمی‌شود ولی «ظَنَّ» داخل می‌شود؛ مانند: «أَیَّهُمْ ظَنَنْتَ أَفْضَلَ» و «غُلامَ مَنْ ظَنَنْتَ أَفْضَلَ».

۲. در مواردی که برخی أفعال قلوب، متعدّی به یک مفعول می‌شوند در حقیقت، معنای دیگری دارند و جزء أفعال قلوب به شمار نمی‌روند.

۱۰. **الأصل** فی مفعولی «رَأیٰ» کونهما مبتدأً و خبراً (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤۱۲)

۱۱. **الأصل** فی «ظَنَّ» أن تکون للظّنّ (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٦) (الکلام المفید ص ۲٥٤)

۱۲. **الأصل** فی «زَعَمَ» أن تقع بعدها «أنْ» أو «أنَّ» و صلتها[1] (معجم النّحو ص ۱۹۸) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۳۹۱) (معجم النّحو العربیّ ص ۱۷۹)

۱۳. **الأصل** فی «زَعَمَ» أن یکون للشّکّ[2] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۹)

۱٤. **الأصل** فی «تَعَلَّمْ» وقوعه علی «أنَّ» و صلتها[3] (أوضح المسالک ج ۲ ص ۳۲) (شرح شذور الذّهب ص ٤۷۷)

۱٥. **الأصل** فی «دَریٰ» أن تتعدّی إلی واحد بالباء[4] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۳٦۷) (شرح شذور الذّهب ص ٤۷٥) (شرح إبن النّاظم ص ۱۱٥) (النّحو القرآنیّ ص ۲۱۳)

۱٦. **الأصل** فی «حَسِبَ» أن تکون للظّنّ (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٦) (الکلام المفید ص ۲٥٤)

۱۷. **الأصل** فی «خالَ» أن تکون للظّنّ (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٦) (الکلام المفید ص ۲٥٤)

۱۸. **الأصل** فی أفعال القلوب أن یجوز تعلیقها[5] و إلغاؤها[6] (معجم النّحو ص ۲۲۷)

۱۹. **الأصل** فی آلة التّعلیق حرف الإستفهام[7] و حرف التّأکید[8] (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٥٤)

۲۰. **الأصل** فی الفعل القلبیّ المتأخّر عن المبتدأ و الخبر الإلغاء[9] (همع الهوامع ج ۱ ص

---

۱. مانند: «زَعَمْتُ أنَّکَ قَادِمٌ».
۲. گاهی به معنای یقین و اعتقاد می‌باشد.
۳. مانند: «تَعَلَّمْ أنَّکَ ناجِحٌ».
٤. مانند: «دَرَیْتُ بِهذا».
٥. إبطال عمل فقط در لفظ.
٦. إبطال عمل لفظاً و محلاً.
۷. مانند: آیهٔ {لِنَعْلَمَ أيُّ الْحِزْبَيْنِ أحْصَى} (کهف/ ۱۲).
۸. مانند: آیهٔ {وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ} (بقره/ ۱۰۲).
۹. مانند: «زَيْدٌ قائمٌ ظَنَنْتُ».

۱۵۳) (مكرّرات المدرّس ج ۱ ص ۲۷۲)

۲۱. **الأصل** فى أفعال القلوب و التّحويل (التّصيير) هو الإعمال (قواعد اللّغة العربيّة ص ۱۸۱)

۲۲. **الأصل** فى «ظَنَّ» و أخواتها العمل إن تقدّمت على معموليها (المحرّر فى النّحو ج ۱ ص ۱۰۷)

۲۳. **الأصل** فى الأفعال الّتى تدلّ على اليقين أن تدخل على «أنَّ» و صلتها (أوضح المسالک ج ۲ ص ۳۲)

۲٤. **الأصل** فى «زَعَمَ» أن تتعدّى إلى معموليها بواسطة «أنْ» المؤكّدة المخفّفة أم المشدّدة[1] (النّحو القرآنىّ ص ۲۱٤)

۲۵. **الأصل** فى «سَمّىٰ» تعديته إلى المفعول الثّانى بنفسه[2] (النّحو القرآنىّ ص ۲۱۱)

۲٦. **الأصل** فى «مَنَعَ» أن يكون ناصباً للمفعولين ليس أصلهما مبتدأً و خبراً[3] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٦۰)

۲۷. **الأصل** فى مفعولى هذا الباب تقديم ما هو فاعل فى المعنى على غيره[4] (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲٤۰) (شرح إبن عقيل ج ۱ ص ٤۹۰) (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٦۷) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ۱۵۲) (معجم النّحو ص ٤۳) (شرح التّسهيل ج ۲ ص ۸۲) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۱۱٦)

۲۸. **الأصل** فى أفعال باب «أَعْطىٰ» هو «أَعْطىٰ، سَأَلَ، مَنَحَ، مَنَعَ، كَسا، أَلْبَسَ، رَزَقَ، أَطْعَمَ، سَقىٰ، زَوَّدَ و أَسْكَنَ» (فرهنگ تشريحى نحو ص ۳۸)

---

۱. مانند: «زَعَمْتُ أَنَّکَ قادمٌ».
۲. مانند: «سَمَّيْتُ وَلَدى مُحَمَّداً» به خلاف «سَمَّيْتُ وَلَدِى بِمُحَمَّدٍ».
۳. مانند: «مَنَعَ الحَاكِمُ النَّاسَ الإحْتِكارَ».
٤. مانند: «أَعْطَيْتُ الفَقِيْرَ قَمِيْصاً»؛ آن كه پذيرندهٔ عطاء است «فقير» است نه «قميص».

فعل‌های سه مفعولی

١. **الأصل** فی الأفعال المتعدّیة إلی ثلاثة «أَعْلَمَ» و «أَریٰ» (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣) (همع الهوامع ج ١ ص ١٥٩)

٢. **الأصل** فی «رَأیٰ» و «عَلِمَ» إذا صارا «أَریٰ» و «أَعْلَمَ» أن یتعدّیا إلی ثلاثة مفاعیل (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٤١١)

٣. **الأصل** أن یثبت للثّانی و الثّالث من مفاعیل «أَرَیٰ» و «أَعْلَمَ» المتعدّیین إلی ثلاثة ما یثبت للأوّل و الثّانی من مفعولی «رَأیٰ» و «عَلِمَ» المتعدّیین[1] (همع الهوامع ج ١ ص ١٥٨)

٤. **الأصل** قیام الثّانی من مفاعیل «أَعْلَمْتُ» مقام الفاعل عند بناءه للمجهول (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٢١٨)

٥. **الأصل** فی الثّانی و الثّالث من باب «أَعْلَمَ» و «أَرَیٰ» المبتدأ و الخبر[2] (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٤١١)

٦. **الأصل** فی مجهول الأفعال المتعدّیة إلی ثلاثة أن یکون کـ «ظَنَّ»[3] (همع الهوامع ج ١ ص ١٥٩)

٧. **الأصل** فی «نَبَّأَ» أن یتعدّی إلی مفعولین إلی الأوّل بنفسها و إلی الثّانی بحرف الجرّ[4] (النّحو القرآنیّ ص ٢٢٥) (مکرّرات المدرّس ج ١ ص ٢٨٥)

٨. **الأصل** فی «أَنْبَأَ» أن یتعدّی إلی مفعولین إلی الأوّل بنفسها و إلی الثّانی بحرف الجرّ[5] (النّحو القرآنیّ ص ٢٢٥)

---

١. مانند: أحکام حذف، تعلیق، إلغاء و ... .
٢. یعنی مفعول دوّم و سوّم این باب، در اصل، مبتدا و خبر بوده‌اند.
٣. یعنی از جهت بسیاری از أحکام، مانند باب ظنّ می‌شود.
٤. مانند: نَبَّأْتُ زَیْداً بِذلکَ الأَمْرِ.
٥. مانند: أَنْبَأْتُ زَیْداً بِذلکَ الأَمْرِ.

فاعـل

١. **الأصل** فی المرفوعات الفاعـل (شـرح ملّا جامی ج ١ ص ١٤٨) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٠٩)

٢. **الأصل** فی الفاعل أن یکون مؤثّراً و المفعـول بـه متـأثّر منـه (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣١٣) (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ١٦٩) (الکلام المفید ص ٢٥٦)

٣. **الأصل** فی فاعل الفعـل الواحـد أن یکـون قـابلاً للتّغییـر بخـلاف فاعـل «حَـبَّ» فـی «حَبَّذا». (الحدائق النّدیّة ج ٢ ص ٣٥٠)

٤. **الأصل** فی المرفـوع بالأفعـال الماضـیة الملازمـة للبنـاء للمجهول أن یکـون فـاعلاً لا نائب فاعل[١] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٦٨)

٥. **الأصل** فی الفاعل أن یکون إسماً محضاً[٢] (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٤١)

٦. **الأصل** فی نیابة الجارّ و المجرور عن الفاعل ألّا یکون الجارّ دالّاً علی التّعلیل (أوضح المسالک ج ٢ ص ١٤٧)

٧. **الأصل** فی الفاعل الإصطلاحیّ أن یکون صادراً عنه الفعل[٣] (الکلام المفید ص ٢٥٦)

٨. **الأصل** فی الفاعل أن یتّصل بالفعل (النّحـو الـوافی ج ٢ ص ٧٧) (النّهجـة المرضـیّة ج ١ ص ١٥٧)(النّحو القرآنیّ ص ١٥١) (اصول النّحو ص ٤٩)

٩. **الأصل** فی معمولات الفعل التّامّ الفاعل (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٣٧٥) (الأصـول النّحویّة و الصّرفیّة ج ٢ ص ٣٥)

١٠. **الأصل** فی الفاعل أن یوجد الفعل (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٥٢)

---

١. مانند: «حُمَّ زَیْدٌ».

٢. اسم صریح در مقابل اسم مؤوّل.

٣. به خلاف مواردی همچون «ماتَ زَیْدٌ».

١١. **الأصل** فى الفاعل أن يكون مرفوعاً لفظاً و قد يكون مجروراً لفظاً و مرفوعاً محلّاً[1] (همع الهوامع ج ١ ص ١٦٠) (أوضح المسالك ج ٢ ص ٨٤) (النّحو الوافى ج ٢ ص ٥٨)

١٢. **الأصل** فى الفاعل أن لا يكون جملة[2] (النّحو الوافى ج ١ ص ٥٧) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦١٧) (شرح شذور الذّهب ص ٢٢٣)

١٣. **الأصل** فى الفاعل أن يلى عامله (شرح ملّا جامى ج ١ ص ١٥١ و ص ٣٤٨ و ج ٢ ص ١٥٠ و ص ١٥١) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٩) (همع الهوامع ج ١ ص ١٦١) (شرح قطر النّدى ص ١٥٨) (شرح إبن النّاظم ص ١٣٥)

١٤. **الأصل** فى الفاعل أن لا يحذف (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٤٥١) (شرح ملّا جامى ج ١ ص ١٦٨) (النّحو الوافى ج ٢ ص ٥٧) (همع الهوامع ج ١ ص ١٥٩ و ص ١٦٠) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٤٢٢)

١٥. **الأصل** فى فاعل «كَفىٰ» أن تدخل عليها الباء الجارّة الزّائدة (أوضح المسالك ج ٢ ص ٨٤) (همع الهوامع ج ١ ص ١٦٠)

١٦. **الأصل** فى مواضع تأنيث الفاعل إثبات التّاء مع العامل (الحدائق النّديّة ص ٩٢) (النّحو الوافى ج ٢ ص ٦٠)

١٧. **الأصل** فى الفاعل الّذى يكون ضميراً بارزاً منفصلاً مؤنّثاً عدم تأنيث عامله[3] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٧٠)

١٨. **الأصل** فى الفعل الّذى فصل من فاعله المؤنّث الحقيقىّ بغير «إلّا» أن تلحقه علامة التّأنيث[4] (الفوائد الصّمديّة ص ١٥)

١٩. **الأصل** أن تتّصل علامة التّأنيث بعامل الفاعل إذا كان الفاعل مؤنّثاً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٦٠)

---

١. مانند: آية {وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا} (نساء / ٧٩).
٢. از موارد خلاف اصل، آية {ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ} (يوسف/ ٣٥) است كه طبق نظر برخى «لَيَسْجُنُنَّهُ» فاعل «بَدا» مى‌باشد و برخى نيز فاعل را «هُوَ» مستتر راجع به مصدر مفهوم از فعل مى‌دانند.
٣. مانند: «الفَتاةُ ما فازَ إلّا هِيَ».
٤. مانند: «دَخَلَت الدّارَ هِنْدٌ».

۲۰. **الأصل** فی الفعل الّذی فصل من فاعله المؤنّث الحقیقی بـ «إلّا» أن لا تحلقه علامة التّأنیث[1] (الفوائد الصّمدیّة ص ١٥)

۲۱. **الأصل** فی الفاعل تقدّمه علی المفعول به (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ١٤٦) (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٥٧) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٤٥) (معانی النّحو ج ٢ ص ٤٧)

۲۲. **الأصل** فی عامل الفاعل الذّکر (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٢٦) (النّحو الوافی ج ٢ ص ٦٣) (القواعد الأساسیّة ص ١١٤)

۲۳. **الأصل** إسناد الفعل إلی الفاعل بلافصل (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ١٥٠)

۲۴. **الأصل** أن یلی الفاعل الفعل من غیر أن یفصل بینه و بین الفعل فاصل (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٤٣٩)

۲۵. **الأصل** فی الفاعل أن یتأخّر عن الفعل (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٤٥) (شرح التّسهیل ج ٢ ص ٦٥)

۲۶. **الأصل** فی الفعل المسند إلی الفاعل الظّاهر تجریده من علامة التّثنیة و الجمع و کذا شبه الفعل[2] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٦٢) (أوضح المسالک ج ١ ص ٣٢٤) (همع الهوامع ج ١ ص ١٦٠)

۲۷. **الأصل** فی الألف و الواو فی الفعل أن یکون فاعلاً[3] (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٤٩٤)

۲۸. **الأصل** فی الرّفع أن یکون للأصل الّذی هو الفاعل (الإقتراح ص ٧٤)

۲۹. **الأصل** فی فرض الفصل بین الفعل و الفاعل المؤنّث الحقیقیّ بغیر «إلّا» ذکر التّاء (فرائد حجّتیّه ص ٨٥)

۳۰. **الأصل** فی فرض الفصل بین الفعل و الفاعل المؤنّث الحقیقیّ بـ «إلّا» ترک التّاء (فرائد حجّتیّه ص ٨٦)

---

١. مانند: «ما قامَ إلّا هِندٌ».
٢. مانند: «أ قائمٌ الزَّیْدَانِ؟» که «قائمٌ» بدون «ان» می‌آید و اگر با «ان» بیاید، «زَیْدَانِ» نمی‌تواند فاعل «قائم» باشد، بلکه مبتدای مؤخّر است.
٣. مانند: «ضَرَبَا و یَضْرِبانِ» و «ضَرَبُوا و یَضْرِبُونَ».

نائب فاعل

۱. **الأصل** أن تتّصل علامة التّأنيث بعامل نائب الفاعل إذا كان نائب الفاعل مؤنّثاً (النّحو الوافى ج ۲ ص ٦٤)

۲. **الأصل** فى إجتماع المصدر و الظّرف و المجرور تخييرک فى إقامة ما شئت مقام الفاعل عند بناء الفعل للمجهول (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۱۷۹) (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٦۳)

۳. **الأصل** جواز قيام كلّ ما كان من ضروريّات الفعل مقام الفاعل عند بناء الفعل للمجهول (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۲۱۸ و ص ۲۱۹)

٤. **الأصل** أن يعبّر بـ «نائب الفاعل» لا «المفعول الّذى لم يسمّ فاعله» (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٦۷)

٥. **الأصل** أن ينوب المفعول الأوّل عن الفاعل فى الأفعال المتعدّية إلى مفعولين (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٦۲) (شرح إبن عقيل ج ۱ ص ٤٦۷)

٦. **الأصل** فى كلّ ما كان له مفعولان أوّلهما ليس بمبتدأ أن يجعل المفعول الأوّل منه نائب الفاعل[1] (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۲۲۱)

۷. **الأصل** فى حذف الفاعل أن يكون للجهل (قواعد اللّغة العربيّة ص ۱۱۲)

۸. **الأصل** أن ينوب المفعول به عن الفاعل (قواعد اللّغة العربيّة ص ۱٤۰)

۹. **الأصل** فى النّيابة عن الفاعل هو المفعول به (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب)

---

۱. يعنى در باب «أعطىٰ».

مفعول‌های پنج گانه

۱. **الأصل** فی المنصوبات هو المفعولات الخمس (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۹٤) (شرح شذور الذّهب ص ۲۸۳) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۱۹)

۲. **الأصل**[1] فی المفاعیل الخمسة هو المفعول به (علوم العربیّة ص ۱۳۷)

۳. **الأصل** فی إجتماع المفاعیل تقدیم المفعول المطلق فالمفعول به بلا واسطة فالمفعول به مع الواسطة فالظّرف الزّمانی فالمکانیّ فالمفعول له فالمفعول معه (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲٤٥)

٤. **الأصل** فی المفاعیل الخمسة هو المفعول المطلق (جامع المقدمات ج ۲ ص ۲۱۹)

---

۱. أکثر استعمالاً.

مفعولٌ بـه

۱. **الأصل** فی المفعول به أن یکون متأثّراً (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۱۳) (الکلام المفید ص ۲۵٦)

۲. **الأصل** فی المفعول به أن یعدّ من الفضلات[1] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۲۰ و ص ۱٤۲)

۳. **الأصل** فی فرض یکون عامل الظّرف المختصّ «دَخَلَ» أو «سَکَنَ» أو «نَزَلَ» أن یکون مفعولاً و منصوباً[2] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۰۰)

٤. **الأصل** فی المنصوبات المفعول به (علوم العربیّة ص ۱۳۷)

٥. **الأصل** فی المفعول به أن یکون منصوباً لفظاً و قد یکون مجروراً لفظاً و منصوباً محلّاً[3] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۲۰)

٦. **الأصل** أن یکون المفعول به بعد اللّام الزّائدة مصدراً مؤوّلاً[4] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۱۷)

۷. **الأصل** فی المفعول به الذّکر (القواعد الأساسیّة ص ۱۹٤) (النّحو القرآنیّ ص ۱٦۷)

۸. **الأصل** جواز حذف المفعول به (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱٤۳) (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٦۷)

۹. **الأصل** فی «تُرباً» أن یکون مفعولاً لفعل محذوف[5] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸٦)

۱۰. **الأصل** فی «جندلاً» أن یکون مفعولاً لفعل محذوف[6] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸٦)

۱۱. **الأصل** فی «مَثَلاً» فی المتون العربیّة أن یکون مفعولاً مطلقاً أو مفعولاً[7] به (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۱۱)

---

۱. گاهی جمله بدون مفعولٌ به ناقص می‌شود؛ مانند مواردی که مفعولٌ به محصور است؛ مثل: «ما أَكَلْتُ إلّا فاكِهَةً».
۲. مانند: «دَخَلْتُ الدّارَ».
۳. مانند: «ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ».
٤. مانند: «أُرِيْدُ لِأَنْ أَذْهَبَ». وَ قَدْ يَكُونُ إِسْماً صَرِيْحاً.
٥ و ٦. مانند: «أَلْزَمَهُ اللّهُ تُرباً وَ جَنْدَلاً».
۷. مفعولٌ به برای فعل محذوف «أَضْرِبُ».

١٢. **الأصل** فی «إِذْ» الواقعة فی أوائل قصص القرآن الکریم أن تکون مفعولاً لفعل محذوف تقدیره «أُذْكُرْ» (مغنی الأدیب ب ١ ص ١٦)

١٣. **الأصل** فی المفعول به أن یؤخّر عن الفاعل ما لم یفض تأخیره إلی إخلال لفظیّ أو معنویّ (مبادی العربیّة ج ٤ ص ١٤٣) (همع الهوامع ج ١ ص ١٦٦)

١٤. **الأصل** تقدیم الفاعل علی المفعول به (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٤٧) (الهدایة فی النّحو ص ٧٦)

١٥. **الأصل** عدم تقدّم المفعول به علی الفعل العامل فیه (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٢٤١) (همع الهوامع ج ١ ص ١٦٦) (النّحو القرآنیّ ص ٢٠٨) (جواهر البلاغة ص ١٤٥)

١٦. **الأصل** فی عامل المفعول به الذّکر (شرح شذور الذّهب ص ٢٨٤) (النّحو القرآنیّ ص ٢١٠)

١٧. **الأصل** فی القول و ما تصرّف منه أن تحکی به الجمل (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٢٢) (علوم العربیّة ص ٥٣٦) (معجم النّحو ص ٢٣٠) (شرح إبن النّاظم ص ١٢٥) (جرعه‌ای از ادب قرآن ص ٣٨٧)

١٨. **الأصل** فی الجمل الّتی تحتوی مفعولاً به أن یؤتی بالفعل فالفاعل فالمفعول به (معانی النّحو ج ٢ ص ٧٤)

١٩. **الأصل** فی المفعول به أن ینفصل عن الفعل (النّهجة المرضیّة ج ١ ص ١٥٧)

٢٠. **الأصل** فی الکلام أن یأتی الفعل ثمّ الفاعل ثمّ المفعول به (قواعد اللّغة العربیّة ص ١٨٨) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٣٩)

إختصاص

١. **الأصل** فى الإختصاص أن يكون بـ «أيُّ»[١] (همع الهوامع ج ١ ص ١٧١) (مكرّرات المدرس ج ٣ ص ٢٦١)

٢. **الأصل** فى الإختصاص أن لا يكون فى صدر الجملة (النّحو الوافى ج ٤ ص ٩٥)

٣. **الأصل** فى «أيُّ» فى باب الإختصاص أن يكون حكمها كحكم «أيُّ» فى باب النّداء[٢] (همع الهوامع ج ١ ص ١٧١)

٤. **الأصل** فى الإختصاص أن يكون ب «أيُّ» (همع الهوامع ج ١ ص ١٧١) (مكرّرات المدرس ج ٣ ص ٢٦١)

٥. **الأصل** فى الأسماء المضافة الدّاخلة فى باب الإختصاص «بَنِى فُلان» و «مَعْشَر» مضافة و «آلَ بَيْت» و «آلَ فُلَان» (همع الهوامع ج ١ ص ٧١) (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٤٣٢)

٦. **الأصل** فى الإسم المختصّ أن يكون معرباً[٣] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٩)

٧. **الأصل** فى الإسم المختصّ ألّا يكون علماً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٠) (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٦٠)

٨. **الأصل**[٤] أن لا يتقدّم الإسم المخصوص إسمٌ ظاهرٌ (النّحو الوافى ج ٤ ص ٩٥) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٩١ و ص ١٩٢)

---

١. مانند: «أنا أَفْعَلُ كَذا أَيُّها الرَّجُلُ» و گاهى بدون «أيُّ» مى‌آيد؛ مانند: «نَحْنُ العَرَبَ أَحْسَنُ النَّاسِ كَلَاماً».

٢. احكامى مانند: مبنىّ بر ضمّ بودن، محلاً منصوب بودن، موصوف به اسم جنس بودن و ... .

٣. اگر اسم مختصّ «أيُّ» باشد مبنىّ بر ضمّ مى‌باشد.

٤. قاعدهٔ كلّى.

٩. **الأصل**[١] فی المخصوص أن لا يرخّم إختياراً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٩٥)

١٠. **الأصل**[٢] فی المخصوص أن لا يندب (النّحو الوافی ج ٤ ص ٩٥)

١١. **الأصل**[٣] أن لا يتقدّم الإسم المخصوص ضميرُ غيبة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٩٥مبادی العربيّة ج ٤ ص ١٩١ و ص ١٩٢)

١٢. **الأصل** فی المخصوص أن يقع بعد ضمير المتكلّم (مبادی العربية ج ٤ ص ١٩١) (جامع الدّروس العربيّه ص ٣٧٢) (النّحو الوافی ج ٤ ص ٩٥) (معانی النّحو ج ٢ ص ١٠٥) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٢٦٠)

١٣. **الأصل** فی الإختصاص أن يسبق المخصوص ضمير بمعناه فی التّكلّم أو الخطاب (النّحو الوافی ج ٤ ص ٦٥)

١٤. **الأصل** فی الإسم المختصّ مع عامله أن تكون فی محلّ نصب حالاً من الضّمير الصّالح قبلها لأن يكون صاحب حال[٤] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٩٦)

١٥. **الأصل**[٥] تصدير المخصوص بـ «أَلْ» (النّحو الوافی ج ٤ ص ٩٥)

---

١ و ٢ و ٣. قاعدهٔ كلّی.

٤. اگر ضمير، مبتدا باشد نمی‌تواند صاحب حال قرار گيرد بنابراين جمله‌ای كه اسم مخصوص در آن است نمی‌تواند حال باشد بلكه جملهٔ معترضه به شمار می‌آيد.

٥. كثيراً.

تحذير

١. **الأصل** فى التّحذير أن يكون بـ «إيّا»[1] (النّهجة المرضيّة ج ٢ ص ١١١)

٢. **الأصل** فى أسلوب التّحذير أن يكون من الإنشاء الطّلبى[2] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٠٥)

٣. **الأصل** فى أسلوب التّحذير أن يشتمل على المحذِّر و المحذَّر و المحذَّر منه[3] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٩٧) (شرح إبن النّاظم ص ٣٦٩)

٤. **الأصل** فى الضّمير فى باب التّحذير أن يكون للمخاطب المحذّر (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٣١٢) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٨٧) (النّهجة المرضيّة ج ٢ ص ١١١) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٧٥)

٥. **الأصل** فى العبارة التّحذيريّة المبدوءة بالضّمير «إيّاك»، أحذّرك (معجم النّحو العربىّ ص ٧٢)

٦. **الأصل** فى المحذّر منه أن يكون منصوباً (مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٨٩)

---

١. مانند: «إِيَّاكَ وَ الأَسَدَ» اگر بدون «إيّا» باشد أحكام باب تحذير، مانند وجوب حذف عامل را ندارد؛ مانند: «نَفْسَكَ الشَّرَّ» يعنى «جَنِّبْ نَفْسَكَ الشَّرَّ».

٢. در غير اين صورت، خبرى خواهد بود.

٣. گاهى فقط «محذَّرٌ منه» ذكر مى‌شود؛ مانند: «الأَسَدَ الأَسَدَ».

إغـراء

١. **الأصل** فى أسلوب الإغراء أن تكون من الإنشاء للطّلبىّ[1] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٠٦)

٢. **الأصل** فى الضّمير فى باب الإغراء أن يكون للمخاطب (مبادى العربيّة ج ٤ ص ١٨٨)

٣. **الأصل** فى الواو فى باب الإغراء أن تكون للعطف (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٠٦)

٤. **الأصل** فى أسلوب الإغـراء أن يـشتمل علـى المُغـرِى و المُغـرىٰ و المُغـرىٰ بـه (النّحـو الوافى ج ٤ ص ١٠٥)

٥. **الأصل** فى المُغرىٰ به أن يكون منصوباً (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٠٥)

١. در غير اين صورت، خبريّه خواهد بود.

إشتغال

١. **الأصل** فی الإشتغال أن لا يقع بعد أدوات الإستفهام و الشّرط (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٧٣)

٢. **الأصل** فی باب الإشتغال أن يفسّر الفعلُ الفعلَ و الوصفُ الوصفَ[١] (النّحو الوافی ج ٢ ص ١١٢)

٣. **الأصل** فی الجملة المفسّرة أن تماثل الجملة المحذوفة المفسَّرة فی محلّها الإعرابیّ و عدمه[٢] (النّحو الوافی ج ٢ ص ١١٢)

٤. **الأصل** فی المفسَّر أن يكون عين لفظ المفسَّر (النّحو الوافی ج ٢ ص ١١٢)

٥. **الأصل** فی المشغول عنه أن يكون متقدّماً علی العامل (أوضح المسالک ج ٢ ص ١٥٨) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٤٦٨)

٦. **الأصل**[٣] فی المشغول عنه أن لا يكون متعدّداً لفظاً و معنیً[٤] (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٤٦٨)

٧. **الإصل** فی المشغول عنه أن يقبل الإضمار[٥] (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٤٦٨)

٨. **الأصل** فی المشغول عنه الرّفع علی الإبتدا (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٢٩٦) (شرح الرّضی علی الكافية ج ١ ص ٤٥٣) (شرح قطر النّدی ص ١٧١) (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٧٢)

٩. **الأصل** فی المشغول عنه أن يجوز فيه الرّفع و النّصب (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٨٧) (النّحو القرآنیّ ص ٤١١)

---

١. بنابراين در «ما زَيْداً أَنْتَ ضَارِبُهُ»، «ضَارِبٌ» و در «هَلْ زَيْداً تَضْرِبُهُ؟»، «تَضْرِبُ»، در تقدير می‌گيريم.
٢. يعنی اگر جملۀ محذوف، محلّی از إعراب داشته باشد، جملۀ مفسِّره هم همان محلّ إعرابی را دارد و اگر محلّی از إعراب نداشت، جملۀ مفسِّره هم محلّی از إعراب ندارد.
٣. قاعدۀ كلّی.
٤. بنابراين «زَيْداً دِرْهَماً أَعْطَيْتُهُ» صحيح نيست؛ امّا «زَيْداً وَ عَمْراً ضَرَبْتُهُمَا» صحيح است چون گرچه از نظر لفظ، متعدّد هستند ولی در معنا، معطوف و معطوفٌ عليه، مانند يک كلمه هستند.
٥. بنابراين مواردی مانند حال و تمييز كه نمی‌توانند ضمير باشند، مشغولٌ عنه قرار نمی‌گيرند.

منصوب به نزع خافض

۱. **الأصل** فی الإسم المنصوب عند حذف الحرف الجارّ أن یقال إنّه منصوب بنزع الخافض لا مفعولٌ به (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۲۹)

۲. **الأصل** عدم نصب الإسم علی نزع الخافض (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۳۱)

۳. **الأصل** فی «ظَنّاً» من «ظَنّاً مِنِّی» أن یکون منصوباً بنزع الخافض[1] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٤ و ص ٤۳۸)

٤. **الأصل** فی «حَقّاً» من «أَ حَقّاً» أن یکون منصوباً بنزع الخافض[2] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٤)

۵. **الأصل** فی «غَیْر» من «غَیْرَ شَکٍّ» أن یکون منصوباً بنزع الخافض[3] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤۳٤)

٦. **الأصل** فی «الشَّام» المنصوب بعد «ذَهَبَ» أن یکون منصوباً بنزع الخافض (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۳۰)

۷. **الأصل** فی «مکّة» المنصوب بعد «تَوَجَّهَ» أن یکون منصوباً بنزع الخافض (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۳۰)

۸. **الأصل** فی کلّ مکان محدود منصوب بعد «دَخَلَ و سَکَنَ و نَزَلَ» أن یکون منصوباً بنزع الخافض (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۳۰)

۹. **الأصل** فی المنصوب بنزع الخافض أن یکون سماعیّاً[4] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۵۹ و ص ٦٦۰)

---

۱ و ۲ و ۳. در اصل، قبل از این کلمات، «فِی» بوده است. برخی نیز این کلمات را منصوب بنا بر ظرفیّت (مفعولٌ فیه بودن) دانسته‌اند.

٤. حذف حرف جرّ در صورتی که باعث اشتباه نشود قبل از حروف مصدری «أنْ، أنَّ، کَیْ» جائز و قیاسی است.

تنازع

۱. **الأصل** أن يصحّ التّنازع فی المعمولات[1] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۵۰)

۲. **الأصل**[2] عدم التّنازع بین حرفین (أوضح المسالک ج ۲ ص ۱۸۹) (شرح شذور الذّهب ص ٥٤٥) (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤٩٥)

۳. **الأصل** عدم التّنازع بین فعلین جامدین[3] (أوضح المسالک ج ۲ ص ۱۸۹) (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤٩٤)

٤. **الأصل**[4] عدم التّنازع بین إسمین غیرعاملین (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤٩٥)

٥. **الأصل**[5] عدم التّنازع بین فعل متصرّف و آخر جامد (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤٩٥)

٦. **الأصل** عدم وقوع التّنازع بین أکثر من عاملین و أکثر من معمول[6] (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۰۲)

۷. **الأصل**[7] عدم التّنازع بین فعل متصرّف و إسم غیرعامل (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤٩٥)

۸. **الأصل** فی باب التّنازع أن یکون بین العاملین إرتباط[8] (أوضح المسالک ج ۲ ص ۱۸۷) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۵۰) (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤٩٥)

۹. **الأصل** فی باب التّنازع أن یکون کلّ واحد منهما موجّهاً إلی المعمول من غیر فساد فی اللّفظ أو فی المعنی (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤٩٥)

---

۱. تنازع در حال و تمییز بنا بر قول أصحّ جائز نیست.
۲. قاعدهٔ کلّی.
۳. تنازع بین دو فعل تعجّب جائز است: «ما أَجْمَلَ وَ أَبْدَعَ مَنْظَرَ الأَفْلاکِ».
٤ و ٥. قاعدهٔ کلّی.
٦. در مثال زیر، سه عامل «طَلَبْتُ وَ لَمْ أُدْرِکْ و لَمْ أَبْغِ» در دو معمول «النَّدیٰ» و «بَعْدَ» تنازع دارند: «طَلَبْتُ فَلَمْ أُدْرِکْ بِوَجْهِی وَ لَیْتَنِی قَعَدْتُ وَ لَمْ أَبْغِ النَّدیٰ بَعْدَ سائِبِ».
۷. قاعدهٔ کلّی.
۸. مانندِ آن که دو عامل، معطوف و معطوفٌ علیه باشند.

١٠. **الأصل** فى باب التّنازع أن يكون العاملان متقدّمين على المعمول (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٤٩٦) (أوضح المسالک ج ٢ ص ١٨٧)

١١. **الأصل** فى باب التّنازع أن يكون المعمول متأخّراً (شرح شذور الذّهب ص ٥٤٥)

١٢. **الأصل** فى باب التّنازع جواز إعمال كلّ واحد من العاملين (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٥٧) (شرح قطرى النّدى ص ١٧٣)

١٣. **الأصل** فى المتنازعين أن يكونا فعلين (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٤٨) (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٠١)

١٤. **الأصل** فى المتنازعين أن يكونا إثنين (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٠١) (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٥٠)

١٥. **الأصل** فى باب التّنازع أن يعمل المتنازع الثّانى فى المتنازع فيه (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٠٥)

١٦. **الأصل** فى باب التّنازع إعمال العامل الثّانى (شرح ملّا جامى ج ١ ص ١٦٨) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢٠٢ و ٢٠٣)

١٧. **الأصل** فى فرض إعمال الأوّل وجود الضّمير فى الثّانى فى جميع الحالات[1] (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٥٢)

١٨. **الأصل** فى الفعلين فى باب التّنازع أن يكونا متصرّفين (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٤٩)

١٩. **الأصل** فى عوامل باب التّنازع أن لا تكون أكثر من أربعة (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٥٠)

٢٠. **الأصل** فى باب التنازع إن كان العاملان إسمين أن يكونا مشبهين للفعل فى العمل (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٤٩٤)

٢١. **الأصل** فى المتنازع فيه أن يكون إسماً ظاهراً[2] (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٠١)

٢٢. **الأصل** فى المتنازع فيه أن يكون متأخّراً من العاملين المتنازعين (شرح الرّضى على

---

١. فرقى نمى‌كند كه ضمير رفع باشد يا نصب و يا جرّ.

٢. بنابراين نبايد ضمير باشد.

الكافية ج ١ ص ٢٠٣)

٢٣. **الأصل** فی المتنازع فیه أن یکون واحداً (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٥٠) (شرح قطر النّدی ص ١٧٣)

٢٤. **الأصل** فی المتنازع فیه أن یکون فاعلاً أو مفعولاً به[1] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٢٠٤)

٢٥. **الأصل** عدم وقوع التّنازع فی الحال و التّمییز (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٥٠)

---

١. یعنی دو عامل متنازع یا هر دو مفعولٌ به می‌خواهند یا هر دو فاعل و یا این که یکی فاعل می‌خواهد و دیگری مفعولٌ به.

مـنادی

۱. **الأصل** فی المنادی أن لا یحذف (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۷٤) (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ٤۲۹)

۲. **الأصل** فی المنادی أن یکون إسماً للعاقل (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥ و ۹)

۳. **الأصل** فی المنادی أن یکون حقیقیّاً[1] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۹) (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ۱۲٥)

٤. **الأصل** فی المنادی أن یکون مفعولاً به[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۲) (شرح إبن النّاظم ص ۷) (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۲۳٦) (قواعد اللّغة العربیّة ص ۲۳۹)

٥. **الأصل** فی المنادی أن یکون عَلَماً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۳۹۷) (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۲۸۷)

٦. **الأصل** فی النّداء ألّا یخرج عن معناه الأصلیّ[3] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۸۰)

۷. **الأصل** فی النّداء الحقیقیّ أن یکون موجّهاً للعاقل (النّحو الوافی ج ٤ ص ٦۸)

۸. **الأصل** فی النّداء أن یکون مختصّاً بالمخاطب (النّحو الوافی ج ٤ ص ۹٤) (شرح إبن عقیل ص ۲٤۳) (معانی النّحو ج ۲ ص ۱۰٥)

۹. **الأصل** فی نداء الأعداد المتعاطفة المسمّی قبل النّداء أن یکون المعطوف و المعطوف علیه منصوباً معاً عند النّداء[4] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳۰)

---

۱. اگر منادی عاقل باشد، نداء حقیقی و اگر غیرعاقل باشد، نداء مَجازی است؛ مانند: {یا أرْضُ ...} (هود / ٤٤).
۲. برای فعل محذوف «أُنَادِی».
۳. گاهی از معنای اصلی خارج می‌شود؛ مانند: «یا لَجَمال الرَّبِیْعِ!» که برای تعجّب است.
٤. مانند: «یا خَمْساً وَ عِشْرِیْنَ» (که «خَمْساً» و «عِشْرِیْنَ» نام یک شخص در نظر گرفته شده است).

۱۰. **الأصل** فی نصب الأعداد المتعاطفة أن یکون المعطوف و المعطوف علیه علماً علی فرد واحد سمّی بهما قبل النّداء (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳۰)

۱۱. **الأصل** فی المنادی الذّکر (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۰)

۱۲. **الأصل** أن یکون المنادی معرباً (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۸۱)

۱۳. **الأصل** فی المنادی المعرب أن یکون منصوباً (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۲۳) (شرح ملّا جامی ص ۲٦۱)

١٤. **الأصل** فی المنادی المفرد المعرفة أن یکون بناؤه علی الضّمّة أو علی ما ینوب عنها (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۲)

۱٥. **الأصل** عدم التّوصّل إلی نداء المقرون بـ «أل» بإسم الإشارة القریب (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۰۷)

۱٦. **الأصل** عدم جواز دخول «أل» علی المنادی (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۷۷)

۱۷. **الأصل** فی الإسم أن یکون جائز النّداء (راهنمای تجزیه و ترکیب زبان عربی ص ٤۲)

۱۸. **الأصل** فی المنادی المفرد العَلَم البناء (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۲)

۱۹. **الأصل** فی نحو «یا حسن بن علیّ» أن یبنی المنادی علی الفتح فی محلّ نصب (الفوائد الصّمدیّة ص ۳٥)

۲۰. **الأصل** فی النّکرة المقصودة البناء علی الضّمّ أو ما ینوب عنها (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۳)

۲۱. **الأصل** فی بناء النّکرة المقصودة المفردة ألّا تکون من الأعداد المتعاطفة[۱] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۳)

۲۲. **الأصل** فی بناء النّکرة المقصودة المفردة ألّا تکون معربة مجرورة باللّام فی حالة الإستغاثة أو التّعجّب[۲] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۳)

---

۱. اگر منادی از أعداد متعاطفة و عَلَم باشد هر دو جزء منصوب می‌شود؛ مانند: «یا خَمْساً وَ عِشْرِیْنَ».

۲. چون با آمدنِ جارّ و مجرور، منادی در حکم منادای مضاف و محلاًّ منصوب می‌شود؛ مانند: «یَا لَلْمَطَرِ».

۲۳. **الأصل** فی بناء النّکرة المقصودة المفردة ألّا تکون موصوفة[1] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۳)

۲٤. **الأصل** فی النّداء أن یکون الغرض منه طلب الإقبال (النّحو الوافی ج ٤ ص ۹٦) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۸٦)

۲٥. **الأصل** فی المنادی أن یقع فی أوّل الکلام (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ۱۱۸)

۲٦. **الأصل** أن یصحّ أن یکون متعّجباً منه ما کان منادی و ما لا فلا (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۸۰)

۲۷. **الأصل** یقتصی أن لا ینادی إلّا من یصحّ أن یکون منه إقبال إلیک بندائک (أوضح المسالک ج ٤ ص ۱۳)

۲۸. **الأصل** فیما إذا إضطرّ الشّاعر إلی تنوین المنادی المبنیّ علی الضّمّ أن ینوّنه مرفوعاً (الموجز فی قواعد اللّغة العربیّة ج ۱ ص ۳۲۱)

---

۱. در صورتِ موصوف بودن، منصوب می‌شود.

منادای مضاف به یاء متکلّم و توابع منادی

١. **الأصل** فی المنادی المضاف إلی یاء المتکلّم إثبات الیاء و فتحها[١] (شرح إبن النّاظم ص ٣٥٥)

٢. **الأصل** فی المنادی المضاف إلی یاء المتکلّم إسماً صحیح الآخر حذف یاء المتکلّم و الإکتفاء بالکسرة الّتی قبلها[٢] (القواعد الأساسیّة ص ٢٥٠ و ص ٢٥١)

٣. **الأصل** فی المنادی المضاف إلی یاء المتکلّم حذف الیاء و إبقاء الکسرة (قواعد اللّغة العربیّة ص ٢٤١) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٢٠٨) (مکرّرات المدرّس ص ٢٣٦)

٤. **الأصل** فی المنادی المضاف أن تکون إضافته بغیر ضمیر المخاطب (النّحو الوافی ج ٤ ص ٢٨)

٥. **الأصل** فی توابع المنادی النّصب (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٢٦١)

٦. **الأصل** فی إعراب تابع المنادی أن یکون کحکم متبوعه[٣] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٣٧٧)

٧. **الأصل** فی نصب تابع المنادی المبنیّ وجوباً علی الضّمّ أن لا یکون منعوته (المنادی) إسم إشارة و لا کلمة «أیّ» أو «أیّة» و إلّا وجب رفع النّعت صورة[٤] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٦)

---

١. مانند: «یا غُلامِیَ».
٢. مانند: «یا رَبِّ».
٣. مانند: «یا زَیْدُ الطَّوِیْلُ ذُو العِلْمِ» بنابر این که «ذُو» صفت «الطَّوِیْل» باشد.
٤. مانند: «یا زَیْدُ الْجَالِسَ» به خلاف «یا هَذا الْجَالِسُ».

حروف نـداء

١. **الأصل** عدم الفصل بين حرف النّداء و المنادى (همع الهوامع ج ١ ص ١٧٤)
٢. **الأصل** فى حرف النّداء «يا» (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨) (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٣٨) (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢٨٣)
٣. **الأصل** فى حرف النّداء ألّا يدخل على ذى اللّام (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٨١)
٤. **الأصل** فى حرف النّداء أن يكون مذكوراً (نحو مقدّماتى ص ٨٤)
٥. **الأصل** فى حرف النّداء النّائب[١] عن العامل الأصلىّ المحذوف أن يكون معمولها شبه جملة[٢] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٠)
٦. **الأصل** فى حرف النّداء الّذى يدخل على غير الإسم أن يكون حرف تنبيه[٣] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٩)
٧. **الأصل** فى «أيا» أن يكون لنداء البعيد (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٨٤ و ص ١٧٨ و ص ٦٧٤)
٨. **الأصل** فى «يا» أن تكون لنداء البعيد (همع الهوامع ج ١ ص ١٧٢)
٩. **الأصل** فى «يا» أن تستعمل فى المندوب (همع الهوامع ج ١ ص ١٧٩)
١٠. **الأصل** فى «يا» أن تكون حرف نداء (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨)
١١. **الأصل** عدم حذف حرف النّداء مع المندوب و لا مع الضّمير[٤] و لا مع المستغاث (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٣٤)

---

١. قيد توضيحى است. حرف نداء، هميشه نائب از فعل محذوف «أدْعُو» و أمثال آن است.
٢. مانند: «يا قَمَرُ بَيْنَ السَّحَابِ» كه «بَيْنَ» متعلّق به «يا» دانسته شده است بنابر اين كه «يا» به معناى «أدْعُو» و أمثال آن است.
٣. مانند: «يا لَيْتَهُ»، «يا رُبَّما» و ... .
٤. مانند: «يا أنْتَ».

١٢. **الأصل** عدم حذف حرف «يا» فى المنادى البعيد (النّحو الوافى ج ٤ ص ٧) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥٧)

١٣. **الأصل** فى موضع يكون المنادى إسم إشارة عدم حذف «يا» (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٧٥)

١٤. **الأصل** فى موضع يكون المنادى إسم جنس عدم حذف «يا» (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٧٥)

١٥. **الأصل** فى الجمع بين «أَلْ» و حرف النّداء فى المنادى المشبّه به أن يذكر معه وجه الشّبه[١] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣٢)

١٦. **الأصل** فى الجمع بين «أَلْ» و حرف النّداء فى المستغاث به أن يكون المجرور باللّام المذكورة[٢] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣٣)

١٧. **الأصل** فى الجمع بين «أَلْ» و حرف النّداء فى إسم الموصول المبدوء بـ «أَلْ» أن يكون مع صلة علماً[٣] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣٣)

١٨. **الأصل** عدم دخول حرف النّداء على غير الإسم (النّحو الوافى ج ٤ ص ٩)

---

١. مانند: «يا البلبلُ تَرَنُّماً» كه «تَرَنُّماً» وجه شبه است. (اين جمله را به شخص خواننده مى‌گوييم و او را تشبيه به بلبل مى‌كنيم).

٢. مانند: «يا لَلْوالِدِ لِلْوَلَد».

٣. مانند: «يا الَّذِى كَتَبَ» بنا بر اين كه «الَّذِى كَتَبَ» اسم شخص است.

ألفاظ خاصّه فی باب منادی

۱. **الأصل** فی «هَنٌ» أن ینادی به المذکّر المجهول (النّحو الوافی ج ٤ ص ٦٠)

۲. **الأصل** فی «هَنَةُ» أن ینادی بها المؤنّث المجهول (النّحو الوافی ج ٤ ص ٦٠)

۳. **الأصل** فی «أَبَت» و «أُمَّت» أن لا یستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥)

٤. **الأصل** فی «أَللّهُمَّ» أن لا تستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥)

٥. **الأصل** فی «فُلُ» أن لا تستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲۳۹)

٦. **الأصل** فی «فُلَة» أن لا تستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲۳۹)

۷. **الأصل** فی «لؤمان» أن لا تستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲۳۹)

۸. **الأصل** فی «مَلأمانُ» أن لا تستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥۷) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲۳۹)

۹. **الأصل** فی «مَلأمُ» أن لا تستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲۳۹)

۱۰. **الأصل** فی «نُؤمانُ» أن لا تستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲۳۹)

۱۱. **الأصل** فی «مخبثان» أن لا تستعمل فی غیر المنادی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥)

۱۲. **الأصل** فی کلّ وصف علی وزن «فَعالِ» بمعنی فاعلة أو فعیلة لسبّ الأنثی و ذمّها

أن لا تستعمل فى غير المنادى[1] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٥٨)

١٣. **الأصل** عدم الجمع بين حرف النّداء و «أل» فى غير إسم اللّه تعالى (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٤١)

١٤. **الأصل** فى الأساليب العالى عند نداء لفظ الجلالة أن يقال «اللّهُمّ»(النّحو الوافى ج ٤ ص ٣١)

١٥. **الأصل** فى «اللّه» الّذى يقع منادى أن يقترن بـ «ميم» مشدّدة عوضاً عن حرف النّداء (القواعد الأساسيّة ص ٢٤٨)

١٦. **الأصل** أن لا يستعمل «اللّهُمّ» فى غير النّداء (همع الهوامع ج ١ ص ١٧٨)

١٧. **الأصل** فى وزن «مَفْعَلَان» فى باب النّداء أن يدلّ على أمر مذموم[2] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٥٧)

١٨. **الأصل** فى «أيُّ» الّتى تكون منادى أن لا يستعمل مندوباً (النّحو الوافى ج ٤ ص ٧٢)

١٩. **الأصل** فى «أيُّ» فى النّداء أن تكون إسماً (ثورة نحويّة ص ٢٨[3]) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٧٨)

٢٠. **الأصل** فى «أيُّ» الوصليّة ألّا تلحقها علامة[4] (همع الهوامع ج ١ ص ١٧٥)

٢١. **الأصل** فى إستعمال «إبْن أُمِّى» و «إبْن عَمِّى» فى باب النّداء هو «يا إبْن أُمٍّ» «يا إبْن عَمٍّ» (مختصر النّحو ص ٢٠٦)

٢٢. **الأصل** فى نداء «اللّه» أن يقال «اللّهُمَّ» (شرح التّسهيل ج ٣ ص ٢٥٧) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٢٨١) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٤٢) (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣١)

---

١. مانند: «سَراقِ» به معناى «سارِقَة» و «خَباثِ» به معناى «خَبيثَة».
٢. مانند: «مَخْبَثَان».
٣. اين منبع، «أيُّ» را حرف دانسته كه خلاف مشهور است.
٤. فقط علامت تأنيث جائز است كه محلق به «أيُّ» شود.

مستغاثٌ بـه

۱. **الأصل** تقديم المستغاث به على المستغاث له[1] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٦١)

۲. **الأصل** أن يصحّ أن يكون مستغاثاً ما كان منادى و ما لا فلا (النّحو الوافى ج ٤ ص ٦٤) (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۸۰)

۳. **الأصل** عدم حذف المستغاث به (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۸۰)

٤. **الأصل** فى المستغاث به عدم التّرخيم و لايرخّم المنادى المستغاث (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢١٤)

٥. **الأصل** فى المستغاث به عدم جرّه بغير اللّام و لا يجرّ المستغاث بغير اللّام (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢١٤)

٦. **الأصل** عدم حذف المستغاث له (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۸۰)

۷. **الأصل** فى نداء المستغاث به أن يجرّ بلام مفتوحة وجوباً (معانى النّحو ج ٤ ص ٢٨٧)

۸. **الأصل** فى المستغاث به أن يستعمل مجروراً بلام مفتوحة (شرح قطر النّدى ص ١٩٢) (النّحو الوافى ج ٤ ص ٦٢)

---

۱. مانند: «يا لَلنَّاسِ لِلْغَرِيْقِ».

مندوب

۱. **الأصل**[1] أن يذكر حرف النّداء فی أسلوب النّدبة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧١)
۲. **الأصل**[2] عدم الإستغناء بحرف النّداء بعوض أو بغیر عوض فی أسلوب النّدبة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧١)
۳. **الأصل** فی النّدبة أن تکون فی کلام النّساء (المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ٧٦٦)
٤. **الأصل** فی النّدبة أن تکون بـ «وا»[3] (المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ٧٦٦)
٥. **الأصل** فی المندوب أن یکون معیّناً لا إبهام فیه (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٢)
٦. **الأصل** فی الموصول بشرط تجرّده من «أل»[4] و بشرط إشتهار الصّلة بین المخاطبین أن یصلح للنّدبة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٣) (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۲۵۸) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲٤٦)
٧. **الأصل** فی الموصولات المبدوّة بـ «أل» أن لا تکون مندوبة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٢)
٨. **الأصل** فی النّکرات أن لا تکون مندوبة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٢)
٩. **الأصل** فی الضّمیر أن لا یکون مندوباً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٢) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥١) (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۷۹)
۱۰. **الأصل** فی المنادی المندوب أن یختم بألف زائدة المقصود منها مدّ الصّوت[5] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٤) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٨١)

---

۱ و ۲. قانون کلّی.
۳. مانند: «وا حُسَیْنَاه».
٤. مانند: «مَنْ» موصوله.
٥. مانند: «یا زَیْدَا» و «یا زَیْدَاه».

۱۱. **الأصل** فی إسم الإشارة الخالی من علامة الخطاب فی آخره أن لا یکون مندوباً[1] (النّحوالوافی ج ٤ ص ٧٢)

۱۲. **الأصل** فی «أیٍّ» الموصولة و النّدائیّة أن لا تکون مندوبة (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٢) (شرح إبن النّاظم ص ٣٥٨)

۱۳. **الأصل**[2] أن یحذف للألف الزّائدة ما قد یکون فی آخر المندوب من ألف أخری[3] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٥) (شرح إبن عقیل ج ٢ ص ٢٥٩) (شرح إبن النّاظم ص ٢٥٩)

۱٤. **الأصل** فی الألف فی باب النّدبة ألّا تنقلب واواً و لا یاءً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٤١٤)

۱٥. **الأصل** فی المندوب أن یکون إسماً معرباً معرفة بالعلمیّة أو مضافاً إلی معرفة توجب تعریف المضاف (القواعد الأساسیّة ص ٢٥٥)

۱٦. **الأصل** أن لا تکون أداة النّدبة «یا» (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٢١٦)

۱۷. **الأصل** فی «وا» أن تکون حرف نداء و تستعمل فی باب النّدبة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٤١٢) (مغنی الأدیب ب ١ ص ٢٨٣) (همع الهوامع ج ١ ص ١٧٢)

۱۸. **الأصل** فی باب النّدبة أن یستعمل مع «وا» (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٢١٦) (شرح قطر النّدی ص ١٩٦)

۱۹. **الأصل** کون ألف المندوب فی الوقف متلوّة بهاء ساکنة (شرح التّسهیل ج ٣ ص ٢٧٤)

۲۰. **الأصل** فی المندوب أن یختم جوازاً بألف زائدة تتّصل بآخره إمّا حقیقة و إمّا حکماً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٤)

---

۱. بنابراین «وا هذا» صحیح نیست.

۲. قاعدهٔ کلّی.

۳. مانند: «وا مُصْطَفَاه» که الف «مُصطَفیٰ» حذف شده است.

ترخيم

١. **الأصل** فى التّرخيم إمّا أن يكون عَلَماً زائداً على ثلاثة أحرف و إمّا بتاء التّأنيث[١] (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤)

٢. **الأصل** فى التّرخيم أن يكون للتّخفيف (النّحو الوافى ج ٤ ص ٧٩) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٢٣)

٣. **الأصل** عدم الإشتراط فى المرخّم للضّرورة[٢] أن يكون معرفة علماً أو غير علم (النّحو الوافى ج ٤ ص ٩٠)

٤. **الأصل** فى ترخيم المنادى أن يكون المنادى معرفة إمّا بالعلميّة و إمّا بالقصد[٣] و الإقبال (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠)

٥. **الأصل** فى ترخيم المنادى أن ينوى ثبوت المحذوف فلا يغيّر ما بقى عن شىء ممّا كان عليه قبل الحذف[٤] (أوضح المسالک ج ٤ ص ٦٥ و ص ٦٦) (شرح إبن النّاظم ص ٣٦٥) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٦٨)

٦. **الأصل** فى ترخيم المنادى المذكّر أن يكون رباعياً فأكثر (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٦٥)

٧. **الأصل** فى ترخيم المنادى المذكّر أن يكون علماً (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٦٥)

٨. **الأصل** فى ترخيم المنادى المذكّر أن لايكون تركيب الإضافة و الإسناد (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٦٥)

٩. **الأصل** فى المركّب المزجىّ و الإسنادىّ عدم التّرخيم (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٥) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢٢٠)

---

١. مانند: «يا سُعا» (سُعاد) و «يا فاطِمُ» (فاطِمَة).
٢. ضرورت شعرى.
٣. منظور، نکرۀ مقصوده است.
٤. مانند: «يا جَعْفَ»، مرخّم «جَعْفَر» که فاء آن، مفتوح باقى مانده است.

۱۰. **الأصل** فى التّرخيم ألّا يكون المنادى مركّباً تركيب إسناد على الأرجح (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠)

۱۱. **الأصل** فى التّرخيم أن يكون فى المنادى المختوم بتاء التّأنيث (النّحو الوافى ج ٤ ص ٧٩)

۱۲. **الأصل** فى ترخيم النّداء إن كان المنادى مقترناً بتاء التّأنيث وجوب أن يكون عَلَماً أو نكرة مقصودة (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠)

۱۳. **الأصل**[1] فى المنادى الّذى فيه تاء التّأنيث أن يرخّم (معجم النّحو ص ۱۰۱)

١٤. **الأصل** فى المنادى المرخّم العارى من تاء التّأنيث أن يكون عَلَماً (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠) (همع الهوامع ج ١ ص ١٨٢)

١٥. **الأصل** فى فرض الوقف على المرخّم أن يوقف مع الهاء[2] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢٧٦)

١٦. **الأصل** عند ترخيم المؤنّث بالتّاء و حذفها على لغة من ينتظر أن يزاد على آخره عند الوقف هاء السّكت[3] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٦)

۱۷. **الأصل** عند ترخيم النّداء أن يكون العَلَم المجرّد من تاء التّأنيث أربعة أحرف أو أكثر (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨١)

۱۸. **الأصل** فى التّرخيم أن لا يكون مضافاً (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤) (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٢٤)

۱۹. **الأصل** فى التّرخيم أن لا يكون شبيهاً لمضاف (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤) (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢٢٤)

۲۰. **الأصل** فى التّرخيم أن لا يكون مندوباً (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤) (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢٢٠)

---

۱. أكثر.

۲ و ۳. مانند: «يا فاطِمَه».

٢١. **الأصل** فى التّرخيم أن لا يكون مستغاثاً (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤) (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢٧٣) (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢٢٠)

٢٢. **الأصل** فى التّرخيم أن لا يكون جملة (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٤) (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢٧٥)

٢٣. **الأصل** فى ترخيم النّداء أن لا يكون المنادى من الألفاظ المبنيّة أصالة قبل النّداء[1] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠)

٢٤. **الأصل** فى ترخيم النّداء أن لا يكون المنادى من الألفاظ المقصورة على النّداء[2] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠)

٢٥. **الأصل** فى المنادى المرخّم أن يحذف حرف واحد (النّحو الوافى ج ٤ ص ٨٠) (جامع الدّروس العربيّة ص ٤٦١) (شرح قطر النّدى ص ١٩٠)

٢٦. **الأصل** فى المنادى المرخّم هو الإنتظار أى نيّة المحذوف (همع الهوامع ج ١ ص ١٨٤)

٢٧. **الأصل** فى المنادى المرخّم جواز أن يكون موصوفاً (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٩٩)

٢٨. **الأصل** عدم جعل المنادى المرخّم إسماً برأسه[3] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢٨١)

---

١. مانند: «حَذام و...».

٢. مانند: « يا فُلُ و...».

٣. مثلاً در «يا حارُ» «حار» كه مرخّم «حارِث» است، به صورت اسم كامل در نظر گرفته شده و به عنوان منادای مفرد معرفه، مبنیّ بر ضمّ شده است.

إسـتثـناء

١. **الأصل** فى أسلوب الإستثناء أن يكون أسلوب الحساب فى عمليّة الطّرح[١] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٤٥)

٢. **الأصل** أن لا يمتنع إستثناء النّصف[٢] (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ١١٤)

٣. **الأصل** عدم كون المستثنى منه نكرة محضة فى فرض كون الكلام تامّاً موجباً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٥٨)

٤. **الأصل** فى العدد أن لا يقع مستثنى منه (همع الهوامع ج ١ ص ٢٢٩)

٥. **الأصل** فى الإيجاب عدم إستقامه المعنى على كون المستثنى منه عامّاً[٣] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٣٩٨)

٦. **الأصل** فى النّفى إستقامة المعنى على كون المستثنى منه عامّاً (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٣٩٨)

٧. **الأصل** فى المستثنى أن يكون إسماً (همع الهوامع ج ١ ص ٢٣٠)

٨. **الأصل** فى المستثنى إن وقع بعد تمام الكلام الموجب النّصب (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٨٠) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٥٤٣) (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ١٤٩)

٩. **الأصل** فى المستثنى التّأخير (همع الهوامع ج ١ ص ٢٢٧)

١٠. **الأصل** فى المستثنى الوارد بعد جُمَل عُطِفَ بعضها على بعض أن يعود للكلّ[٤] (همع الهوامع ج ١ ص ٢٢٧)

١١. **الأصل** فى باب الإستثناء أن يكون ما بعد الأداة مستثنى[٥] (شرح قطر النّدى ص ٢١٨)

---

١. يعنى تفريق در علم رياضى؛ مانند: ٢-٩.
٢. مانند: «لَهُ عَلَيَّ عَشَرَةٌ إلَّا خَمْسَةَ».
٣. يعنى غالباً در كلام مثبت، مستثنى منه نمى‌تواند كلمه‌اى باشد كه بر عموم دلالت دارد و عامّ است؛ به همين علّت در مثل «قَرَأْتُ الأَيّامَ إلَّا يَوْمَ كَذا»، منظور از «أيّام» تمام روزهاى دنيا نيست بلكه بخشى از روزها مانند روزهاى هفته يا ماه، منظور است.
٤. مانند: «ما قامَ أَحَدٌ وَ ما ذَهَبَ أَحَدٌ إلَّا زَيْداً» كه «زَيْداً» إستثناء از هر دو جملۀ قبل است.
٥. در مقابل تابع.

۱۲. **الأصل** فى الجملة المستثناة الفعليّة أن يكون فعلها إمّا مضارعاً و إمّا ماضياً مقترناً بـ «قَدْ» و إمّا ماضياً مسبوقاً بماضٍ آخر قبل «إلّا» (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲۷۲ و ص ۲۷۳)

۱۳. **الأصل** فى الضّمير الّذى يقع مستثنىً أن يكون منفصلاً (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲۷۹)

١٤. **الأصل** فى المستثنى أن يخالف المستثنى منه فى الحكم المذكور بالنّفى و الإثبات (سلسبيل ص ۳۹۹)

١٥. **الأصل** فى المستثنى تأخّره عن المستثنى منه (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ١١٦)(علوم العربيّة ج ۲ ص ٦٥٧)

١٦. **الأصل** فى المستثنى الّذى وقع بعد النّفى أو شبهه إن لم يتقدّم المستثنى على المستثنى منه إتباع المستثنى منه فى الإعراب[1] (مكرّرات المدرّس ج ۳ ص ١٥٠)

١٧. **الأصل** فى المستثنى أن يكون أقلّ من المستثنى منه[2] (همع الهوامع ج ١ ص ٢٢٨)

١٨. **الأصل** فى المستثنى أن يكون متّصلاً (ثورة نحويّة ص ٣٠)

١٩. **الأصل** جواز وقوع المستثنى المتّصل جملة (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲٥۹)

۲۰. **الأصل** فى الجملة المستثناة أن تقع فى الإستثناء المفرّغ (مكرّرات المدرّس ج ۲ ص ۲۰۳)

۲۱. **الأصل** فى النّفى و الإستثناء أن يجىء لأمر ينكره المخاطب أو يشكّ فيه أو لما هو منزّل هذه المنزلة (جواهر البلاغة ص ١٥٣ و ص ١٥٤)

۲۲. **الأصل** فى المستثنى المفرّغ أن يكون الكلام معه غير موجب (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ٤٧٤ و ص ٩٥ و ج ٤ ص ١٩٨) (كتاب الكنّاش ج ١ ص ١٩٨) (ثورة نحويّة ص ١٧٣)(الكلام المفيد ص ١٣٥) (فرائد حجّتيّة ص ١٧٨)

۲۳. **الأصل** فى أدوات الإستثناء أن تستعمل فى المتّصل و المنقطع[3] (همع الهوامع ج ١ ص ٢٣٢)

٢٤. **الأصل** فى المستثنى أن لا يعرب بدلاً (علوم العربيّة ص ٦٥٧)

٢٥. **الأصل** فيما يحتمل الوجهين فى باب الإستثناء هو النّصب (شرح التّسهيل ج ۲ ص ۲۰٥)

---

١. مانند: «ما جاءَ القَوْمُ إلّا زَيْدٌ».
٢. مثلاً در «ما جاءَ القومُ إلّا زَيْدٌ»، «زيد» يک نفر است و «قوم» چندين نفر.
٣. «بَيْدَ» فقط براى إستثناء منقطع استفاده مى‌شود.

أدوات إستثناء

١. **الأصل** فى الإستثناء «إلّا» و **الأصل** فى «إلّا» الإستثناء (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ١٢٦) (معانى النّحو ج ٢ ص ٢٢٦)(الكلام المفيد ص ٣٠٩)(شرح التّسهيل ج ٢ ص ٢١٧ و ص ٢٣١)

٢. **الأصل** فى «إلّا» أن تدخل على الإسم (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ١٣٨)

٣. **الأصل** فى الكلام التّامّ الموجب وجوب نصب المستثنى بـ «إلّا» (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٤٩)

٤. **الأصل** فى «إلّا» أن لايستثنى بها شيئان[١] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ١٥٦)

٥. **الأصل** فى «إلّا» أن يكون ما بعدها مغايراً لما قبلها نفياً و إثباتاً لا ذاتاً و صفةً[٢] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤٠٦)

٦. **الأصل** أن تكون أداة الحصر هى «إنّما» أو «إلّا» المسبوقة بالنّفى (النّحو الوافى ج ٢ ص ٧٣)

٧. **الأصل** فى «خلا و عدا و حاشا» مجرّدة عن «ما» كونها أفعالاً لا حروفاً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٧٣)

٨. **الأصل** فى «خلا» و «عدا» فى باب الإستثناء أن يكونا فعلين (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٣٩٢)

٩. **الأصل** أن يكون «عدا» فعلاً و أن ينصب الإسم بعده (الهداية و الصّمديّة ص ٣٦)

١٠. **الأصل** عدم تقدّم «ما» المصدريّة على «حاشا» (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٧٧)

١١. **الأصل** فى «سوى» فى باب الإستثناء أن يكون حكمه كحكم «غير»[٣] (أوضح المسالک ج ٢ ص ٢٧٨) (شرح قطر النّدى ص ٢٢٢) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢٨٦)

١٢. **الأصل** فى «سوى» أن تكون للإستثناء أو لغيره إلّا النّعت (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٧١)

---

١. مثلاً «ما ضَرَبَ أَحَدٌ أَحَداً إلّا زَيْدٌ عَمْراً» خلاف اصل است و اكثر نحويّون، آن را جائز نمى‌دانند.

٢. به خلاف آنچه كه در مورد «غَيْر» وجود دارد؛ مثلاً در «جاءَنى عَالِمٌ غَيْرُ زَيْد». «غير» دلالت بر مغايرت «زيد» و «عالم» دارد يعنى «آن عالم، زيد نبود» در حالى‌كه در إستثناء، «آمدن يا نيامدن» مطرح است.

٣. يعنى إعراب مستثنى به «إلّا» (در أقسام مختلفِ إستثناء) را مى‌گيرد و به مابعد خود اضافه مى‌شود.

۱۳. **الأصل** فی «غیر» أن لا یستعمل فی الإستثناء (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲٦۹) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ٤۰٦)

۱٤. **الأصل** حمل «غیر» علی الإستثناء لا العکس[1] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۲٦)

۱٥. **الأصل** فی «غیر» أن یکون ما بعدها مغایراً لما قبلها ذاتاً و صفةً لا نفیاً و إثباتاً (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤۰٦)

۱٦. **الأصل** فی تابع المستثنی بـ «غیر» و أخواتها الأسماء أن یکون مجروراً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۷۱)

۱۷. **الأصل** فی «غیر» أن تکون صفةً للنّکرة أو شبهها (مکرّرات المدرّس ج ۲ ص ۱٦۰) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٥) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۸٦) (الهدایة فی النّحو ص ۱۰۳)

۱۸. **الأصل** فی «لمّا» أن لا تکون إستثنائیّة (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۹۱)

۱۹. **الأصل** فی «لا سیّما» أن تقع قبلها الواو (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۳۷)

۲۰. **الأصل** فی الإسم الّذی یکون بعد «لاسیّما» أن یقع مجروراً[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۱۳۷) (الهدایة و الصّمدیّة ص ۱۲۸)

۲۱. **الأصل** هو النّصب بـ «خلا» و «عدا» مع جواز الجرّ بهما (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۹۲)

۲۲. **الأصل** فی «خلا» أن یکون فعلاً لازماً (معانی النّحو ج ۲ ص ۲۳٤)

۲۳. **الأصل** فی فرض إستثناء الجملة بـ «إلّا» أن لا یکون الإستثناء متّصلاً و أن یکون الکلام مفرّغاً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۷۲)

۲٤. **الأصل** فی «حتّی» الإستثنائیّة أن یکون ما قبلها منفیّاً (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ۱۳۸)

۲٥. **الأصل** فی أدوات الإستثناء هو «إلّا» (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۲۳٦)

۲٦. **الأصل** أن یجعل فاعل «خلا» و «عدا» فی باب الإستثناء ضمیر یعود إلی مصدر ما عمل فی المستثنی منه (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۲۳۰)

---

۱. یعنی غالباً «غیر» بر «إلّا» حمل می‌شود و معنای إستثناء پیدا می‌کند و عکس این مسأله، کم تر است.
۲. یعنی «ما» زائده باشد و «سِیًّ» به اسم بعد اضافه شده باشد.

مفعول مطلق

۱. **الأصل** فی مصدر کان نوعاً من الفعل منصوباً أن یکون مفعولاً مطلقاً لا حالاً[1] (مکرّرات المدرّس ج ۲ ص ۱۸۰)

۲. **الأصل** فی المفعول المطلق أن یکون مصدراً (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۲۰) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٢) (مختصر النّحو ص ۱۲۷ و ص ۱۲۸)

۳. **الأصل** فی المفعول المطلق أن یکون من لفظ عامله (مکرّرات المدرّس ج ۲ ص ۱۱۱)

٤. **الأصل** فی المفعول المطلق هو التّأخیر عن عامله (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٧)

٥. **الأصل** فی المصدر الواقع موقع الفعل منصوباً أن یکون المصدر مکرّراً أو محصوراً أو مستفهماً عنه أو معطوفاً و معطوفاً علیه[2] (علوم العربیّة ص ١٤٣)

٦. **الأصل**[3] فی عامل المفعول المطلق ألّا یکون إسم تفضیل (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٥٠٦)

۷. **الأصل** أن لا یعمل الفعل فی مصدرین مؤکّد و مبیّن[4] (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۸۸)

۸. **الأصل** فی عامل المفعول المطلق الذّکر (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٧) (النّحو القرآنیّ ص ۲۲۹)

۹. **الأصل** عدم حذف عامل المفعول المطلق التّأکیدی (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٧ و ص ۱۷۳) (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٥١١)

۱۰. **الأصل** عدم جواز حذف عامل المصدر المؤکّد جوازاً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۷٤)

---

۱. مانند: «جِئْتُ رَکْضاً».

۲. مانند: «زَیْدٌ سَیْراً سَیْراً»، «ما أَنْتَ إِلّا سَیْراً» و ... .

۳. قاعدهٔ کلّی.

٤. یعنی گفته نمی‌شود: «ضَرَبْتُ ضَرْباً ضَرْباً شَدِیْداً» بنا بر این در چنین مواردی، مصدر دوّم، بدل محسوب می‌شود.

۱۱. **الأصل** عدم نيابة إسم الفاعل عن المصدر المفعول المطلق (مكرّرات المدرّس ج ۲ ص ۱۱۸)

۱۲. **الأصل** فی عامل المفعول المطلق هو الفعل (قواعد اللّغة العربيّة ص ۲۰۵)

۱۳. **الأصل** فی المفعول المطلق أن يكون مصدراً من لفظ الفعل (قواعد اللّغة العربيّة ص ۲۰۶)

١٤. **الأصل** فی المفعول المطلق النّوعی بيان النّوع[1] (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٤)

١٥. **الأصل** فی المفعول المطلق النّوعی أن لا يعمل (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٧)

١٦. **الأصل** عدم تأخير عامل المفعول المطلق التّأكيدی عنه (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٧ و ص ۱۷۳)

۱۷. **الأصل** فی المفعول المطلق العددی بيان العدد[2] (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٥)

۱۸. **الأصل** فی المفعول المطلق العددی أن لا يعمل (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٧)

۱۹. **الأصل** أن يكون بعد إسم الإشارة الّذی ناب عن المفعول المطلق مصدر[3] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۷۱) (شرح إبن عقيل ج ۱ ص ۹ و ص ٥)

۲۰. **الأصل** فی الصّفة النائبة عن المصدر أن تضاف إليه[4] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۷۰)

۲۱. **الأصل** إعتبار المصدر النائب عن عامله قسماً رابعاً مستقلاً بنفسه (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۷۹ و ص ۱۸۲)

۲۲. **الأصل** أن يقوم المفعول المطلق مقام الفعل فی الدّعاء (علوم العربيّة ص ۱۲۸)

---

۱. از این جهت كه مفعول مطلق نوعی دلالت بر تأكيد عامل هم دارد.
۲. از این جهت كه مفعول مطلق عددی دلالت بر تأكيد عامل هم دارد.
۳. مانند: «ضَرَبْتُ ذلكَ الضَّرْبَ».
٤. مانند: «تَكَلَّمْتُ أَحْسَنَ التَّكَلُّمِ».

ألفاظ خاصّه در باب مفعول مطلق

۱. **الأصل** فی «فَضْلاً» أن يستعمل بعد النّفی[1] (معجم النّحو العربیّ ص ۳۵٤)

۲. **الأصل** فی «حقّاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً لفعل محذوف وجوباً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۷۹) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۳۵۰)

۳. **الأصل** فی «يقيناً» أن يكون مفعولاً مطلقاً لفعل محذوف وجوباً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۷۹)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۷۲۲)

٤. **الأصل** فی «تَبعاً» و «بُعْداً» و «تَعْساً» أن تستعمل منصوبةً مع جرّ معمولها باللّام[2] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸٤)

٥. **الأصل** فی «لَبَّيْکَ» أن تكون منصوبةً مثنّاةً مضافة إلی كاف الخطاب (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵)(مبادی العربيّة ج ٤ ص ۳۰۷)

٦. **الأصل** فی «الويل» إضافته إلی الفاعل عند التّوجّع و الفزع[3] (علوم العربيّة ص ۱٤۷)

۷. **الأصل** فی «سَعْدَيْکَ» أن تكون منصوبة مثنّاة مضافة إلی كاف الخطاب (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵)(مبادی العربيّة ج ٤ ص ۳۰۷)

۸. **الأصل** فی «الوَيْل» إضافته إلی المفعول عند التّهديد و التّخويف[4] (علوم العربيّة ص ۱٤۷)

۹. **الأصل** فی «سَعْدَيْکَ» أن تكون بعد «لَبَّيْکَ» (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸٤ و ج ۳ ص ۵۸)

۱۰. **الأصل** فی «حَنَانَيْکَ» أن تكون منصوبةً مثنّاةً مضافةً إلی كاف الخطاب (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۵) (مبادی العربيّة ج ٤ ص ۳۰۷)

---

۱. مانند: «هذا الطّالِبُ لا يَحْفَظُ دَرْساً فَضْلاً عَنِ الكِتَابِ».
۲. مانند: آيهٔ {بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ} (هود / ٤٤) (مؤمنون / ٤۱).
۳. مانند: «يا وَيْلَنا» به معنای «نَتَوَجَّعُ مِنْ هذا البَلَاءِ المُقْبِلِ».
٤. مانند: آيهٔ {وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ} (أحقاف / ۱۷) به معنای «أُخَوِّفُکَ ...».

۱۱. **الأصل** في «دَوَالَيْكَ» أن تكون منصوبةً مثنّاةً مضافةً إلى كاف الخطاب (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵) (مبادي العربيّة ج ٤ ص ۳۰۷)

۱۲. **الأصل** في «هذاذَيْكَ» أن تكون منصوبةً مثنّاةً مضافةً إلى كاف الخطاب (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵) (مبادي العربيّة ج ٤ ص ۳۰۷)

۱۳. **الأصل** في «حَذَارَيْكَ» أن تكون منصوبةً مثنّاة مضافةً إلى كاف الخطاب (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵)

١٤. **الأصل** في «سُبْحَان» أن يكون مفرداً منصوباً مضافاً و يعرب مفعولاً مطلقاً دائماً (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵ و ص ۱۸٦)

۱۵. **الأصل** في «مَعَاذ» أن تكون مفردةً منصوبةً مضافةً (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵ و ص ۱۸٦)

١٦. **الأصل** في «رَيْحَان» أن يكون مفرداً منصوباً مضافاً و يعرب مفعولاً مطلقاً دائماً (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۵ و ص ۱۸٦) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۳۹۹)

۱۷. **الأصل**[1] إستعمال «رَيْحَان[2] اللّهِ» بعد «سُبْحَانَ اللّهِ» (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸٦)

۱۸. **الأصل** في «وَيْل» أن يكون مفعولاً مطلقاً لعامل مهملٍ[3] أو لفعل من معناها (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۲ و ص ۱۸۳) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٣)

۱۹. **الأصل** في «وَيْح» أن يكون مفعولاً مطلقاً لعاملٍ مهملٍ أو لفعل من معناها (النّحو الوافي ج ۲ ص ۱۸۲ و ص ۱۸۳) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٣)

۲۰. **الأصل** في «شَيْئاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً[4] (معجم إعراب ألفاظ القرآن الكريم ص ۹۲)

۲۱. **الأصل** في «أيْضاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۸۲) (معجم الأدوات النّحويّة ص ٤٠)

---

۱. الكثير.
۲. به معناى «إسْتِرْزَاق».
۳. يعنى فعلى از لفظ مفعول مطلق كه عرب در قديم استفاده مى‌كرده ولى استعمال آن را ترک كرده است.
٤. اين در صورتى است كه بعد از فعل لازم قرار بگيرد يا بعد از فعل متعدّى داراى مفعولٌ به باشد.

٢٢. **الأصل** فی «مُفَرَّقاً» فی المتون العربيّة أن يكون مفعولاً مطلقاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٨)

٢٣. **الأصل** فی «فَضْلاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً و أن يستعمل بعد النّفی (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٨٦)

٢٤. **الأصل** فی «كرامةً» مفردةً منصوبةً غير مضافةٍ أن تكون مفعولاً مطلقاً (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٨٦) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٤١)

٢٥. **الأصل** فی «حجراً» مفردةً منصوبةً غير مضافة أن يكون مفعولاً مطلقاً (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٨٦) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٤٥)

٢٦. **الأصل** فی «نعمة» مفردةً منصوبةً غير مضافة أن تكون مفعولاً مطلقاً (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٨٦)

٢٧. **الأصل** فی «قَطْعاً» أن يعرب مفعولاً مطلقاً قطعاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٤)

٢٨. **الأصل** فی «إتّفاقاً» أن يكون مفعولاً مطلقاً أو مفعولاً به (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢١)

٢٩. **الأصل** فی «مَثَلاً» فی المتون العربيّة أن يكون مفعولاً مطلقاً أو مفعولاً به (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦١١)

مفعولٌ لـه

۱. **الأصل** فی المفعول له الذّکر (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۹۱)

۲. **الأصل**[1] فی المفعول له أن یکون مصدراً صریحاً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۸)

۳. **الأصل**[2] فی المفعول له أن یقع جواباً لـ «ما السَّبَبُ؟» أو «لِمَ؟» أو «لِماذا» (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۷)(مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۲٥)

٤. **الأصل** فیما وضع للتّعلیل أن یکون مذکوراً لفظاً (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۲٦ و ص ۳۲۷)

٥. **الأصل** فی تعلیلات الأفعال هو اللّام (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۲٦)

٦. **الأصل** بقاء اللّام فی اللّفظ و النّیّة[3] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۲٦)

۷. **الأصل** فی التّعلیل أن یکون بأمور قلبیّة معنویّة لا بأمور حسّیّة من أفعال الجوارح (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۹) (أوضح المسالک ج ۲ ص ۲۲٥)

۸. **الأصل** فی عامل المفعول له الذّکر (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۹۱)

۹. **الأصل** فی المفعول له أن یتأخّر عن عامله (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۹۱)(شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۲٤۱)

۱۰. **الأصل** فی المفعول له مع إجتماع الشّروط الثّلاثة[4] هو النّصب (جامع الدّروس العربیّة ص ۳۸۸)

۱۱. **الأصل** فی الحروف الجارّة المفیدة للتّعلیل هی اللّام (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۸)

---

۱. قاعدة کلّی.
۲. غالباً.
۳. در مفعولٌ له منصوب، «لام» در لفظ حذف شده و در نیّت باقی می‌ماند.
٤. شروط، عبارتند از: ۱. مصدر باشد ۲. فعل قلبی باشد ۳. از نظر فاعل و زمان با عاملِ خود متّحد باشد.

۱۲. **الأصل** فی المفعول لـه المجرّد مـن «أل» و الإضـافة النّـصب (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۲۸) (النّحو القرآنیّ ص ۲۳۳)(مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۲۵) (شـرح إبـن عقیـل ج ۱ ص ۵۲۲)(شـرح إبن النّاظم ص ۱٦)(شرح شذور الذّهب ص ۳۰۳)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤١)

۱۳. **الأصل** فی المفعول له التّنکیر بحسب الإستعمال (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۲۳)

۱٤. **الأصل** فی الإسم المجرّد من «أل» و الإضافة أن یکون منصوباً علی أنّه مفعـول لـه (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۹) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤١)

۱۵. **الأصل** فی المفعول له أن لا یقترن بـ «أل» (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸۸)

۱٦. **الأصل** فی المفعول له المقترن بـ «أل» الجرّ (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۲۵)(النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۸٤)(موسوعة النّحو و الـصّرف و الإعـراب ص ٦٤١) (شـرح إبـن النّـاظم ص ۱٦٦)(مکـرّرات المدرّس ج ۲ ص ۱۲۲)(شرح إبن عقیل ج ۱ ص ۵۲۲)(شرح شذور الذّهب ص ۳۰۳)

۱۷. **الأصل** فی إتیان المفعول له منصوباً أن یدلّ علی حصول العلّـة و حـدوثها[1] (معـانی النّحو ج ۲ ص ۲۰۰)

۱۸. **الأصل** فی نصب المفعول له أن یکون مقارناً[2] لفعله (معانی النّحو ج ۲ ص ۲۰۱)

۱۹. **الأصل** فی نصب المفعول له هو الإتّحاد فی الفاعل (معانی النّحو ج ۲ ص ۲۰۱)

۲۰. **الأصل** فی المفعول له المقترن بـ «أل» الجرّ بحرف التّعلیل (النّحو القرآنیّ ص ۲۳۳)

---

۱. وقتی مفعولٌ له با لام مجرور می‌شود احتمال عدم حصول علّت نیز وجود دارد.

۲. از نظر زمان.

مفعولٌ فيه و ظرف

١. **الأصل** فی المفعول فیه الذّکر (بداءة النّحو ص ١٧٧)

٢. **الأصل** فی الظّروف أن لا تکون مبنیّة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٣٤) (جامع الدّروس العربیّة ص ٣٩٣)

٣. **الأصل** فی الظّرف ألّا یکون مؤکّداً[1] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٠٣)

٤. **الأصل** فی إعراب الظّروف النّصب (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٣١٠)

٥. **الأصل** فی الغایات أن لا تقع أخباراً و لا صلاتٍ و لا صفاتٍ و لا أحوالاً (مغنی الأدیب ب ١ ص ٢٤٣)

٦. **الأصل** فی ظروف الغایات ألّا تقع نعتاً و لا منعوتاً (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٠٤)

٧. **الأصل** فی الظّرف أو المفعول فیه أن یتضمّن معنی «فی» باطّراد[2] (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٩٢)

٨. **الأصل** فی الظّروف الّتی تلاقی فعلها فی الإشتقاق أن لا تتضمّن معنی «فی» بإطّراد[3] (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٩٢)

٩. **الأصل** فی الظّروف الدّالّة علی المقادیر أن لا تتضمّن معنی «فی» بإطّراد[4] (النّحو الوافی ج ٢ ص ١٩٢)

١٠. **الأصل** فی الظّرف المکانیّ المختصّ جرّه بـ «فی» (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٠٠)

---

١. ظرف تأکیدی یعنی ظرفی که معنای جدیدی ایجاد نمی‌کند بلکه معنای آن از جملهٔ قبل آن فهمیده می‌شود؛ مانند: آیهٔ {سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً} (إسراء / ١) زیرا «إِسْراء» به حرکت در شب گفته می‌شود پس «لَيْلاً» ظرف تأکیدی است.

٢. یعنی در حالات مختلف، معنای «فی» إستمرار داشته باشد و وابسته به شرائط خاصّی یا فعل معیّن نباشد.

٣. منظور، اسم مکان یا اسم زمانی است که از فعل ساخته می‌شود.

٤. مانند: «سِرْتُ فَرْسَخاً».

۱۱. **الأصل** فی المفعول فیه هو الظّرف الزّمانیّ (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۱۸ و ص ۳۱۹)
۱۲. **الأصل** فی کلّ مکان محدود منصوب بعد «دَخَلَ» و «سَکَنَ» و «نَزَلَ» أن یکون منصوباً بنزع الخافض (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۰۳)
۱۳. **الأصل** فی فرض یکون عامل الظّرف المکانیّ المختصّ هو «دَخَلَ» و «سَکَنَ» و «نَزَلَ» أن یکون مفعولاً به و منصوباً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۰۰)
۱٤. **الأصل** فی الأسماء الزّمانیّة المبهمة المضافة لجملة مضارعیّة مضارعها معرب أن تکون معربة[1] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۳٦)
۱٥. **الأصل** فی الأسماء الزّمانیّة المبهمة المضافة لجملة إسمیّة أن تکون معربة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۳٦)
۱٦. **الأصل** فی الأسماء الزّمانیّة المبهمة المضافة لجملة فعلیّة فعلها مبنیّ أن تبنی علی الفتح (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۳٦)
۱۷. **الأصل** فی ظرف الزّمان أن لا یکون خبراً عن الجثّة[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۲۷۳) (مکرّرات المدرّس ج ۱ص ۱٦۸)
۱۸. **الأصل** فی ظرف الزّمان أن لا یقع حالاً من إسم عین (مکرّرات المدرّس ج ۱ ص ۱٦۸)
۱۹. **الأصل** فی ظرف الزّمان أن لا یقع صفة لإسم عین (مکرّرات المدرّس ج ۱ ص ۱٦۸)
۲۰. **الأصل** فی الظّرف المضاف إلی الجملة الفعلیّة المصدّرة بفعل مبنیّ أن یکون مبنیّاً (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۳۱۰)
۲۱. **الأصل** فی عامل المفعول فیه الذّکر (بداءة النّحو ص ۱۷۷)(قواعد اللّغة العربیّة ص ۲۱۸)
۲۲. **الأصل** فی المفعول فیه تأخّره عن عامله (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۹٤) (بداءة النّحو ص ۱۸۲)
۲۳. **الأصل** فی الظّرف المتصرّف المجرور أن یجرّ بـ «مِنْ» (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۰٦)

---

۱. مانند: آیهٔ {هٰذا یَوْمُ یَنفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ} (مائده/ ۱۱۹).
۲. اسم ذات.

٢٤. **الأصل** فى الظّرف الزّمان المبهم المتصرّف المضاف إلى الجملة الإعراب (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣١٠)

٢٥. **الأصل** فى نيابة كلمة عن الظّرف أن تكون فى ظروف المكان (معجم النّحو العربىّ ص ٢٦٦)

٢٦. **الأصل** فى المصدر النّائب عن الظّرف أن ينوب عن ظرف الزّمان (شرح إبن النّاظم ص ١٦٩)

٢٧. **الأصل** أنّ كلّ ما كان من الكلام فاؤه حرف علّة فان «المَفْعِل» منه مكسور العين (شرح الرّضى على الشّافية ج ٣ ص ٩٨)

«إذْ» و «إذا» و «لَدُنْ» و «حَيْثُ» و «عَنْ» و «مَعَ»

١. **الأصل** فى «إذْ» أن يكون مفعولاً فيه (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢١٦) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٥) (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٥٢٠)

٢. **الأصل** فى «إذْ» أن يكون إسماً للزّمن الماضى (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢١٦) (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١٠٨) (همع الهوامع ج ١ ص ٢٠٤) (شرح شذور الذّهب ص ١٧٣) (شرح إبن النّاظم ص ٢٢٠) (الهداية فى النّحو ص ١٦٩)

٣. **الأصل** فى «إذْ» فى أوائل قصص القرآن أن يكون مفعولاً به بتقدير «أُذْكُرْ» (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢١٦) (مغنى الأديب ب ١)

٤. **الأصل** فى «ذال» من «إذْ» عند الكوفيّين تحريكها بالكسر (النّحو الوافى ج ٣ ص ٦٤)

٥. **الأصل** فى «إذْ» أن يضاف إلى الجملة (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢١٧) (شرح إبن النّاظم ص ٢٥٢)

٦. **الأصل** فى «إذْ» أن تضاف إلى الماضى أو إلى الجملة الإسميّة (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢٥٢)

٧. **الأصل** فى «إذا» الغير الفجائيّة أن تكون ظرفاً للمستقبل (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢١٨ و ص ٢١٩) (همع الهوامع ج ١ ص ٢٠٦) (الهداية فى النّحو ص ١٦٩)

٨. **الأصل** فى «إذا» الظّرفيّة أن يتضمّن معنى الشّرط (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢١٨ و ص ٢١٩) (شرح إبن النّاظم ص ٢٤١) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٦) (الهداية فى النّحو ص ١٦٩)

٩. **الأصل** فى «إذا» أن لا تجزم (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢١٩)

١٠. **الأصل** فى «إذا» الظّرفيّة أن يكون الفعل بعدها ماضياً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٦)

۱۱. **الأصل** فی إستعمال «إذا» أن تكون لزمان من أزمنة المستقبل (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۱۰۵) (شرح إبن النّاظم ص ۲٤۱) (النّحو القرآنیّ ص ٤۹)

۱۲. **الأصل** هو القول بأنّ «إذا» ظرف مستقبل خافض شرطَه منصوب بجوابه[1] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱٦۳)

۱۳. **الأصل** فی «إذا» غیر الفجائیّة أن تكون مفعولاً فیه (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیة ص ۳۲۰)

۱٤. **الأصل** فی «لَدُنْ» أن تجرّ بـ «مِنْ» (أوضح المسالك ج ۳ ص ۱٤٥) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۳۱) (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۱۱٤) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥۷٦) (معانی النّحو ج ۲ ص ۱۸۸)

۱٥. **الأصل** فی «لَدُنْ» أن یستعمل مع «مِنْ» لإبتداء الغایة (النّحو الوافی ج ۳ ص ۸۹) (النّحو القرآنیّ ص ۱۱٥)

۱٦. **الأصل** فی «لَدُنْ» أن یكون مبنیّاً علی السّكون (النّحو الوافی ج ۳ ص ۹۰)

۱۷. **الأصل** فی «لَدُنْ» أن یخرج من الظّرفیّة إلی شبه الظرفیّة بالجرّ بـ «مِنْ» (النّحو الوافی ج ۳ ص ۹۰)

۱۸. **الأصل** فی «لَدُنْ» أن یضاف لفظاً و معناً معاً (النّحو الوافی ج ۳ ص ۸۸)

۱۹. **الأصل** فی «لَدُنْ» أن یكون مضافاً لمفرد أو لجملة (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۳۱)

۲۰. **الأصل** فی «حَیْثُ» كونها فی محلّ نصب علی الظّرفیّة أو خفض بـ «مِنْ» (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۲۷ و ص ٦۱) (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۱۷۰)

۲۱. **الأصل** فی «حَیْثُ» المجرّدة من «ما» أن تدخل علی الفعل (الفوائد الصّمدیّة ص ۳۳)

۲۲. **الأصل** فی «حَیْثُ» أن تكون للمكان (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۱۰٤) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۲۷) (همع الهوامع ج ۱ ص ۲۱۲) (شرح شذور الذّهب ص ۱۷٦)

---

۱. یعنی «إذا» به جملهٔ شرط اضافه شده و آن را مجرور می‌کند و خودش به واسطهٔ جوابِ شرط، منصوب می‌شود.

٢٣. **الأصل** في «حَيْثُ» أن تبنى على الضمّ (النّحو الوافي ج ٢ ص ٦١ و ص ٢٢٧) (الكلام المفيد ص ٤٥)

٢٤. **الأصل** إضافة «حَيْثُ» إلى الجمل إسميّة كانت أو فعليّة (أوضح المسالك ج ٣ ص ١٢٤) (النّحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٧) (شرح إبن النّاظم ص ٢٣٩ و ص ٢٤٠) (شرح شذور الذّهب ص ١٧٦) (مكرّرات المدرّس ج ١ ص ٢٣٤) (الهداية في النّحو ص ١٦٨)

٢٥. **الأصل** في ظروف المكان أن لا تكون مضافة إلى الجملة إلّا «حَيْثُ» (شرح الرّضي على الكافية ج ١ ص ٢٧٣ و ج ٣ ص ١٩٦) (النّحو الوافي ج ٣ ص ٩١)

٢٦. **الأصل** في «عِنْدَ» أن يكون ظرفاً للمكان (النّحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٨) (شرح ملّا جامي ج ١ ص ٣١٩) (الكلام المفيد ص ١٢٠)

٢٧. **الأصل** في إستعمال «عِنْدَ» أن يكون للمظروف الحاضر أو القريب (النّحو الوافي ج ٢ ص ٢٢٨)

٢٨. **الأصل** في «عِنْدَ» ألّا يستعمل في بدء الغاية الزّمنيّة (النّحو الوافي ج ٣ ص ٩٠)

٢٩. **الأصل** في «عِنْدَ» أن ينصب على الظّرفيّة أو يجرّ بـ «مِنْ» (النّحو الوافي ج ٣ ص ٩٠)

٣٠. **الأصل** في «عِنْدَ» أن يكون معرباً (النّحو الوافي ج ٣ ص ٩٠)

٣١. **الأصل** في «عِنْدَ» أن يضاف لفظاً و معناً معاً (النّحو الوافي ج ٣ ص ٨٨)

٣٢. **الأصل** في «مَعَ» أن تكون مضافة (النّحو الوافي ج ٢ ص ٢٣٥ و ج ٣ ص ٩٠)

٣٣. **الأصل** في «مَعَ» المضافة أن تدلّ على زمان إجتماع إثنين (النّحو الوافي ج ٢ ص ٢٣٥ و ج ٣ ص ٩٠)

٣٤. **الأصل** في «مَعَ» أن تدلّ على إتّحاد الوقت بين الشّيئين أو الأشياء ما لم تقم قرينة على عدم الإتّحاد (النّحو الوافي ج ٣ ص ٩٥)

٣٥. **الأصل** في «مَعَ» أن تكون ظرفاً للمكان (معاني النّحو ج ٢ ص ٢١٠) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ١٥٥)

بقيّهٔ ألفاظ در باب مفعولٌ فيه

١. **الأصل** فى «عَوْضُ» أن يتقدّمه نفى أو شبهه (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٠٦) (أوضح المسالك ج ٢ ص) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٥٣٤) (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ١٣٤) (معجم الأدوات النّحويّة ص ٧٢)

٢. **الأصل** فى «عَوْضُ» الظّرفيّة أن تكون لإستغراق الزّمان المستقبل المنفيّ دائماً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٠٦) (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١١٦) (أوضح المسالك ج ٢ ص) (علوم العربيّة ج ٢ ص ٨٠٠) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٥٣٤) (الهداية فى النّحو ص ١٧٤)

٣. **الأصل** فى «ما» الزّائدة بعد «رَيْث» وصلها فى الكتابة بالظّرف[١] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٨٨)

٤. **الأصل** فى «ما» المصدريّة بعد «رَيْث» فصلها فى الكتابة عن الظّرف (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢١٣)

٥. **الأصل** فى «قَطُّ» الظّرفيّة فتح القاف و تشديد الطّاء ضمّاً (همع الهوامع ج ١ ص ٢١٣)

٦. **الأصل** أن تستعمل «قَطُّ» مع الماضى (المحرّر فى النّحو ج ١ ص ١٧٨)

٧. **الأصل** فى الجملتين بعد «لمّا» الظّرفيّة أن تكونا ماضويّتين (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣١٦)

٨. **الأصل** أن يقال بأنّ «الآنَ» معرب منصوب على الظّرفيّة لا مبنيّ (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٢١)

٩. **الأصل** فى «أَمْسِ» مقرونة بـ «أل» أن تكون معرباً متصرّفاً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٢١) (مكرّرات المدرّس ج ١ ص ٧٣) (شرح شذور الذّهب ص ١٤١)

---

١. «رَيْثما» نوشته مى‌شود.

١٠. **الأصل فى** «أَمْسِ» مجرّدة من «أل» كونها مبنيّة على الكسر (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٢١)

١١. **الأصل فى** «أَمْسِ» أن يراد بها اليوم الّذى قبل يومك (مبادى العربيّة ج ٤ صرف ص ٢٨٣)

١٢. **الأصل فى** «بَيْنَ» أن يكون ظرفاً للمكان (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٢٣) (معانى النّحو ج ٢ ص ١٨٠)

١٣. **الأصل فى** «بَيْنَ» الّتى أضيفت لمفرد و كان إسماً ظاهراً لا يدلّ على تعدّد أن لا تتكرّر[1] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٢٥)

١٤. **الأصل فى** «بَيْنَ بَيْنَ» بين هؤلاء بين هؤلاء (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٦٧)

١٥. **الأصل** وقوع «بَيْنَ» مفرداً ظرفاً لمتوسّط فى مكان أو زمان ملازماً للإضافة إلى ما يتوسّط فيه منها (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٦٧)

١٦. **الأصل فى** «بَيْنا» و «بَيْنَما» دخولهما على الجملة (علوم العربيّة ص ٣٨٢)

١٧. **الأصل فى** «أَبَداً» أن تكون ظرفاً لإستغراق المستقبل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٧) (المحرّر فى النّحو ج ١ ص ١٧٨)

١٨. **الأصل فى** «مَتىٰ» أن تكون للزّمان شرطاً أو إستفهاماً (الهداية فى النّحو ص ١٧٣)

١٩. **الأصل فى** «سوىٰ» أن يكون مقصوراً مضموم السّين (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٣١٩)

٢٠. **الأصل فى** «سوىٰ» أن تستعمل ظرفاً لا أداة إستثناء (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ١٦١)

٢١. **الأصل فى** «بَعْد» أن يكون معناها الدّلالة على تأخّر شىء عن آخر فى زمانه أو مكانه (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٢٢ و ج ٣ ص ١٠٧ و ص ١٠٨)

٢٢. **الأصل فى** «قَبْل» و «بَعْد» و «دُوْن» أن تكون مضافة (النّحو الوافى ج ٣ ص ١٠٦ و ص ١٠٨)

٢٣. **الأصل فى** «دُوْن» أن ينصب على أنّه مفعول فيه (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٧٠)

---

١. مانند: «تَضِيعُ الغَايَةُ بَيْنَ التَّرَدُّدِ وَ اليَأْسِ».

۲٤. **الأصل** فی «دون» أن يكون معناه الدّلالة على المكان الأقرب إلى مكان المضاف إليه (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱۰۸)

۲٥. **الأصل** فی وضع «أَيْنَ» الدّلالة على الظّرفيّة المكانيّة (النّحو القرآنیّ ص ٤۷)

۲٦. **الأصل** فی وضع «حَيْثُما» الدّلالة على الظّرفيّة المكانيّة (النّحو القرآنیّ ص ۳۷)

۲۷. **الأصل** فی الجهات السّتّ أن تكون مضافةً (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱۰۹)

۲۸. **الأصل** فی أسماء الجهات أن تعرب إعراب المفعول فيه (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۸۰)

۲۹. **الأصل** فی «مُدَّة» أن تكون مفعولاً فيه (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۲۱) (معجم الأدوات ص ۱۱۲)

۳۰. **الأصل** فی «أَسْفَلَ» أن يكون منصوباً على الظّرفيّة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥۳)

۳۱. **الأصل** فی «نادراً» أن يكون مفعولاً فيه (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٦۹)

۳۲. **الأصل** فی «هُنَيْهَة[1]» أن تعرب ظرف زمان (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۷۰٤)

۳۳. **الأصل** فی «يَمِيْناً» أن يكون مفعولاً فيه (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۷۲۲)

۳٤. **الأصل** فی «آجلاً» أن تعرب ظرف زمان (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲۳)

---

۱. به معنای «زمان اندک»؛ مانند: «إنْتَظِرْنی هُنَيْهَةً».

مفعولٌ معه

۱. **الأصل**[1] فی المفعول معه أن یکون بعد واو بمعنی «مَعَ» (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٥٣٦)
۲. **الأصل** عدم وقوع المفعول معه منصوباً بعد «ما» أو «کَیْفَ» الإستفهامیّتین[2] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲٤۰)
۳. **الأصل** فی إفادة معنی المصاحبة و المعیّة هو الواو (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۳۰)
٤. **الأصل** فی الواو الّتی قبل المفعول معه أن تکون للعطف[3] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ٥١٦) (همع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۰) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۳٤ و ۲۳٥)
٥. **الأصل** فی الواو أن لا تعمل (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ٥١٨)
٦. **الأصل** فی دوران الأمر بین المعیّة و العطف هو العطف (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۳۳۷) (النّهجة المرضیّة ج ۱ ص ۲۱۰)(همع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۱) (شرح قطر النّدی ص ۲۰۷)
۷. **الأصل** هو القول بأنّ العامل فی المفعول معه هو الفعل أو معناه[4] بتوسّط الواو الّتی بمعنی «مَعَ» (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۳۱)
۸. **الأصل** هو القول بأنّ ناصب المفعول معه هو ما سبقه من فعل أو شبهه (قواعد اللّغة العربیّة ص ۲۱۲ و ص ۲۱۳)

---

۱. قاعدهٔ کلّی.
۲. «کَیْفَ أَنْتَ وَ الْبَحْرَ» و أمثال آن سماعی است.
۳. امّا برای این که معنای مصاحبت و معیّت را صراحتاً برساند از اصل خود خارج می‌شود.
٤. شبه فعل؛ مانند: «أنا ذَاهِبٌ وَ خَالِداً».

حال

۱. **الأصل** فی الحال أن لا يتوقّف معنی الكلام عليها (ثورة نحويّة ص ١٩٢)

٢. **الأصل** فی الحال أن تكون فضلة (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٨٤ و ص ٣٣٤)(أوضح المسالک ج ١ ص ٢٣٢ و ص ٣٥٩) (معجم النّحو العربیّ ص ١٤١)

٣. **الأصل** فی الحال أن يقع بعد تمام الكلام من جهة التّركيب لا من جهة المعنی (مبادی العربيّة ج ٤ ص ٢٤٢)

٤. **الأصل** فی لفظ الحال التّذكير و فی معناه التّأنيث (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٨٣)

٥. **الأصل** فی الحال أن تكون مذكورة (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣١٧)

٦. **الأصل** فی الحال أن تكون جائزة الحذف (همع الهوامع ص ٢٤٩)(شرح إبن عقيل ج ١ ص ٦٠٠)

٧. **الأصل** عدم جواز تعارض الأحوال المتعدّدة[1] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٠٣)

٨. **الأصل** فی الحال أن تكون نكرة أو مؤوّلة بالنّكرة (همع الهوامع ص ٢٩٣) (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٩٣)(أصول النّحو ص ٩٩)(الدّروس النّحويّة ک ٢ ص ٥٩) (النّحو القرآنیّ ص ٢٥٤)

٩. **الأصل** فی الحال أن تكون منتقلة[2] (النّحو الوافی ج ١ ص ٢٨٨)(الفوائد الصّمديّة ص ٢٨) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٥٦٩)(شرح إبن النّاظم ص ١٩٣)(أوضح المسالک ج ٢ ص ٢٩٦)(القواعد النّحويّة ص ١٤٧)(معانی النّحو ج ٢ ص ٢٤٤) (النّحو القرآنیّ ص ٢٥٢)

١٠. **الأصل** فی الحال أن لا تكون لازمة (شرح إبن النّاظم ص ١٩٣)

---

۱. مثلاً گفته نمی‌شود: «حَضَرَ القِطَارُ سَرِيْعاً بَطِيْئاً». البتّه گاهی دو حال که در ظاهر، متضادّ هستند، با هم معنای وسط و معتدل در آن معنا را می‌رسانند که در این صورت، آمدن دو حال متضادّ جائز است؛ مانند: «أُتْرُک الطَّعَامَ مُمْتَلِئاً جَائِعاً» يعنی «در حالتی که بين گرسنگی و سيری هستی دست از غذا بکش».

۲. در مقابل حال ثابته که هميشه، ملازم صاحب حال است؛ مانند: «زَيْدٌ أَبُوکَ رَحِيْماً» که مهربانی، هميشه در پدر وجود دارد برخلاف «جاءَ زَيْدٌ رَاكِباً».

۱۱. **الأصل** فی الحال الثّابتة أن تلازم صاحبها (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۸۵)

۱۲. **الأصل** فی الحال أن تکون مقصودة لذاتها[1] (جامع الدّروس العربیّة ص ۴۲۰) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۹۱)

۱۳. **الأصل** فی الحال أن تکون مقارنة[2] (النّحو الوافی ج ۱ ص ۲۵۸ و ج ۲ ص ۲۸۴ و ص ۳۰۴)(مغنی الأدیب ب ۴ ص ۶۴)(الفوائد الصّمدیّة ص ۲۸)

۱۴. **الأصل** فی الحال أن لا تکون مقدّرة[3] (الکلام المفید ص ۱۱۳)

۱۵. **الأصل** هو القول بعدم وجود الحال المحکیّة[4] فی اللّغة العربیّة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۰۴)

۱۶. **الأصل** فی الحال أن تکون مُبیِّنة[5] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۸۵)(مغنی الأدیب ب ۴ ص ۶۴)

۱۷. **الأصل** فی الحال أن لا تکون مؤکِّدة (شرح قطر النّدی ص ۲۱۵)(النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۸۵)

۱۸. **الأصل** هو القول بجواز مجیء الحال المؤکّدة بعد الجملة الفعلیّة (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۵۸)

۱۹. **الأصل** مجیء الحال المؤکّدة بعد الجملة الإسمیّة (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۳۵۹)

۲۰. **الأصل** فی الحال الّتی تؤکّد عاملها أن یکون وصفاً موافقاً للعامل معنیً لا لفظاً[6] (شرح إبن النّاظم ص ۲۰۷)

---

۱. در مقابل حال موطّئه که مقدّمه چینی برای صفت خود است؛ مانند: آیهٔ {فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا} (مریم/ ۱۷) که در اصل، «سَوِیّاً» حال است و «بَشَراً» که اکنون حال واقع شده برای زمینه چینی است. (حال موطّئه همیشه جامد و موصوف است).

۲. از لحاظ زمانی؛ مثلاً در «جاءَ زَیْدٌ رَاکِباً»، زید در هنگام آمدن، سواره است.

۳. در مقابل حال مقارنه. در حال مقدّره (مستقبله)، زمان حال بعد از عامل حال است؛ مانند: آیهٔ {إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا} (انسان/ ۳) که زمان «شَاکِراً» و «کَفُوراً» بعد از «هَدَیٰ» است.

۴. حال محکیّه یعنی حالی که مربوط به زمان گذشته است؛ مانند: «جاءَ زَیْدٌ أَمْسِ رَاکِباً». طبق این اصل، موارد حال محکیّه نیز جزء حال مقارنه به حساب می‌آیند زیرا زمان آمدن و سواره بودن، یکی است.

۵. مُبیِّنه که مؤسّسه نیز گفته می شود در مقابل «حال مؤکّده» قرار دارد که معنای حال از ماقبل فهمیده می‌شود و حال فقط آن را تأکید می‌کند و معنای جدیدی به جمله اضافه نمی‌کند؛ مانند: {وَلَّى مُدْبِرًا} (نمل/ ۱۰).

۶. گاهی لفظاً نیز مانند عامل است؛ مثل: آیهٔ {وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولاً} (نساء/ ۷۹).

۲۱. **الأصل** فى الحال أن تكون حقيقيّة[1] (النّحو الوافى ج ۲ ص ۳۱۲)

۲۲. **الأصل** فى الحال السّببيّة أن تكون مفردة و إن كان الإسم المرفوع بها تثنية أو جمعاً (النّحو الوافى ج ۲ ص ۳۱۳)

۲۳. **الأصل** فى الحال أن يكون مفرداً[2] (أوضح المسالک ج ۲ ص ۳۳۶)(شرح ملّا جامى ج ۲ ص ۲۵۸)(شرح إبن عقيل ج ۱ ص ۵۹٤) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ۲٤۸) (شرح ملّاجامى ج ۱ ص ۳۵۲)(ماء مَعين ص ۱۲۳)(شرح التّسهيل ج ۳ ص ۱۷۱)

۲٤. **الأصل** فى الحال أن يكون مشتقاً (الوافى فى النّحو و الصّرف ص ۳۰۱)(النّحو الوافى ج ۲ ص ۱٦٦ و ص ۲۸۷)(شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۵٦۹ وص ۵۷۱) (الدّروس النّحويّة ک ۲ ص ۵۹) (شرح ملّاجامى ج ۱ ص ۳۵۰ و ج ۲ ص ۲۵۳)(شرح إبن النّاظم ص ۱۹۳)(مبادى العربيّة ج ٤ ص ۱٦۰)(اصول النّحو ص ۹۹) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۱٦۱)

۲۵. **الأصل** فى الحال أن يكون وصفاً (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲۸٤)(شرح إبن عقيل ج ۱ ص ۵۷٤)(معانى النّحو ج ۲ ص ۲٤٤) (النّحو القرآنىّ ص ۲۵۵)

۲٦. **الأصل** فى الحال أن لا تكون مصدراً (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۵۷٤) (النّحو القرآنىّ ص ۲۵۵)

۲۷. **الأصل** فى الحال الجامدة أن تؤوّل بالمشتقّ (همع الهوامع ج ۱ ص ۲۳۸)

۲۸. **الأصل** فى رابط الجملة الحاليّة أن يكون مذكوراً (النّحو الوافى ج ۲ ص ۳۲۰)

۲۹. **الأصل** فى الإسم المنصوب الّذى بعد «وَقَعَ» أن يكون حالاً أو خبراً لـ «وَقَعَ»[3] (همع الهوامع ص ۱۱۳)

۳۰. **الأصل** عدم ذكر «قَدْ» بدون الواو فى الجملة الحاليّة المصدّرة بفعل ماض مثبت[4] (مبادى العربيّة ج ٤ ص ۲۵۰)

---

۱. يعنى حال، بيان كنندهٔ هيئت خود صاحب حال باشد برخلاف حال سببيّه كه بيان كنندهٔ هيئت متعلّقِ صاحب حال است؛ مانند: «جاءَ زَيْدٌ رَاكِباً أَبُوهُ».

۲. در مقابل جمله.

۳. مانند: «لا يَقَعُ الْفِعْلُ مُبْتَدَءاً» (بنابر خبر بودن اسم منصوب، «وَقَعَ» فعل ناقصه است).

٤. «زُرْتُکَ وَ قَدْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ» صحيح است.

۳۱. **الأصل** فی رابط الجملة الحالیّة هو الضّمیر (شرح الصّفائی ج ٤ ص ۱۸۳)

۳۲. **الأصل** فی الجملة الماضویّة أن لا تقترن بالواو[1] (شرح شذور الذّهب ص ۲۰٦)

۳۳. **الأصل** فی المضارع المنفیّ بـ «لا» أن لا یقترن بالواو (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۵۵)

۳٤. **الأصل** عدم وقوع الواو الرّابطة فی الجملة الحالیّة الماضویّة المسبوقة بـ «لا» النّافیة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۱۰)

۳۵. **الأصل** فی الجملة الحالیّة الإسمیّة الواقعة بعد حال مفرد أن لا تقترن بالواو[2] (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲٤۹)

۳٦. **الأصل** فی رابط الجملة الحالیّة أن یکون ضمیراً (جامع الدّروس العربیّة ص ٤۲۲) (القواعد الأساسیّة ص ۲۳۲)

۳۷. **الأصل** فی الجملة الحالیّة أن یکون ربطها بالواو و الضّمیر معاً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ٤۱) (همع الهوامع ص ۲٤٦)

۳۸. **الأصل** فی الجملة الحالیّة المصدّرة بـ «لَیْسَ» أن یکون ربطها بالواو و الضّمیر معاً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ٤۱) (همع الهوامع ص ۲٤٦)

۳۹. **الأصل** فی فرض وحدة الحال و تعدّد ما تصلح له بلا قرینة أن تکون للأقرب[3] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۰۱)

٤۰. **الأصل** عدم تقدیم الحال علی المضاف إلیه فی الإضافة اللّفظیّة[4] (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲۵٤)

٤۱. **الأصل** فی الحالین اللّتین إقتضاهما أفعل التّفضیل أن تتأخّر عنه[5] (همع الهوامع ج ۱

---

۱. إقتران آن به «واو» بسیار کم است؛ مانند: آیهٔ {أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ} (شعراء/ ۱۱۱).
۲. مانند: «جاءَ زَیْدٌ رَاکِباً یَدُهُ عَلیٰ رَأْسِهِ».
۳. مانند: «جاءَ زَیْدٌ وَ عَمْروٌ وَ بَکْرٌ ضَاحِکاً» که «ضاحِکاً» حال از «بَکْر» است.
٤. در اضافهٔ معنوی کاملاً ممتنع است ولی در اضافهٔ لفظی به صورت کم گاهی مقدّم می‌شود؛ مانند: «هذا شَارِبُ مَمْزُوجَةً القَهْوَةِ» که در اصل «هذا شَارِبُ الْقَهْوَةِ مَمْزُوجَةً» بوده است. البتّه همچنان که گفته شد این إستعمال، بسیار کم و خلاف اصل است.
۵. البتّه در استعمال، «أَفْعَل» همیشه بین دو حال قرار می‌گیرد؛ مانند: «هذا بُسْراً أَطْیَبُ مِنْهُ رُطَباً»، و غیر این صورت جایز نیست و این اصل، این نکته را بیان می‌کند که طبق اصل اوّلی، حال باید بعد از عامل

ص ٢٤٢)

٤٢. **الأصل** فى الحال الفضلة و العمدة أن تذكر فى الكلام (معجم النّحو العربىّ ص ١٤١)

٤٣. **الأصل** أن يصحّ الإستدلال لتعيين الحال بالجواب عن السّؤال بـ «كيف» (معجم النّحو العربىّ ص ١٣٧)

٤٤. **الأصل** فى واو الحال أن تكون بمعنى «إذْ» (معانى النّحو ج ٢ ص ٢٦٣)

٤٥. **الأصل** فى الحال أن يجوز فيها أن تتأخّر عن صاحبها (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٢٣)

٤٦. **الأصل** فى الحال أن لا تدلّ على الثّبوت و الدّوام (الكلام المفيد ص ٢٦٩)

٤٧. **الأصل** فى الجملة الّتى تلى «ما لِى، ما لَنا و...» أن تكون حاليّة منفيّة[1] بـ «لا»(جامع الدّروس العربيّة ص ٤٢٤)

قرار بگيرد امّا به خاطر اين كه أفعل تفضيل هميشه بين مفضّل و مفضّلٌ عليه قرار مى‌گيرد در اينجا نيز از اصل، چشم پوشى شده است.

١. مانند: آيۀ {وَمَا لَنَا لاَ نُؤمِنُ بِاللّهِ} (مائده/ ٨٤).

صاحب حال و عامل حال

١. **الأصل** فی صاحب الحال أن یکون معرفة (شرح إبن النّاظم ص ١٩٨) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٢٩٤) (اصول النّحو ص ٩٩) (معجم النّحو العربیّ ص ١٤٢) (النّحو القرآنیّ ص ٢٥٧) (قواعد اللّغة العربیّة ص ٢٢٢) (مختصر النّحو ص ١٥١) (الهدایة فی النّحو ص ٩٨)

٢. **الأصل** فی الحال أن تکون نفس صاحبها فی المعنی[1] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٩٤ و ص ٣٠٤) (جامع الدّروس العربیّة ص ١٤٠) (شرح إبن النّاظم ص ١٩٧)

٣. **الأصل** مطابقة الحال مع صاحبها فی التّذکیر و التّأنیث و الإفراد و التّثنیه و الجمع (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣١٣ و ص ٣١٦) (معجم النّحو العربیّ ص ١٤٣)

٤. **الأصل** فی صاحب الحال أن یکون مذکوراً (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٢٠) (معجم النّحو العربیّ ص ١٤٣) (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٦٠٠)

٥. **الأصل** فی صاحب الحال أن یکون معرفة أو نکرة غیرمحضة (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٣٤١) (همع الهوامع ج ١ ص ٢٤٠)

٦. **الأصل** فی صاحب الحال أن لا یکون نکرة (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣١٤) (مکرّرات المدرّس ج ٢ ص ١٨١)

٧. **الأصل** فی فرض کون صاحب الحال نکرة أن تکون عامّة[2] أو خاصّة[3] أو مؤخّرة عن الحال (شرح شذور الذّهب ص ٣٣٠)

٨. **الأصل** فی صاحب الحال أن لا یکون مضافاً إلیه (همع الهوامع ص ٢٤٠)

٩. **الأصل** فی صاحب الحال أن لا یکون مبتدءاً و لا ما أصله المبتدأ (النّحو الوافی ج ٤ ص ٩٧) (شرح شذور الذّهب ص ٤٤)

---

١. یعنی در «جاءَ زَیْدٌ رَاکِباً» شخص سواره (راکب) همان «زَیْد» است.
٢. مانند آن که نکره در سیاق نفی باشد.
٣. به واسطۀ اضافه یا وصف.

۱۰. **الأصل** فی الحال تأخّرها عن صاحبها (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۹۵) (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۲۵۱) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲٥٤) (شرح إبن النّاظم ص ۱۹۹) (همع الهوامع ص ۲٤۱)

۱۱. **الأصل** عدم تقدیم الحال المؤکّدة علی صاحبها (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۹۵)

۱۲. **الأصل** فی عامل الحال أن یکون هو عاملاً فی صاحبها (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۲۳) (مکرّرات المدرّس ج ۲ ص ۱۸۸)

۱۳. **الأصل** فی عامل الحال الذّکر (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۱۸ و ص ۳۲۰)

۱٤. **الأصل** فی عامل الحال أن یجوز حذفه (همع الهوامع ص ۲٤۹)

۱۵. **الأصل** فی عامل الحال الّذی یجب ذکره أن یکون عاملاً معنویّاً (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٥۹۹)

۱٦. **الأصل** فی عامل الحال أن لا یکون حذفه واجباً (همع الهوامع ص ۲٤۹)

۱۷. **الأصل** فی الحال تأخّرها عن عاملها (همع الهوامع ص ۲٤۱) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۹۵) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲٥٥) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۳۰۹) (قواعد اللّغة العربیّة ص ۲۲٤)

۱۸. **الأصل** فی الحال أن یجوز فیها أن تتأخّر عن العامل و أن تتقدّم علی العامل (أوضح المسالک ج ۲ ص ۳۲٦)

۱۹. **الأصل** عدم تقدیم الحال المؤکّدة علی عاملها (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۹۵)

۲۰. **الأصل** عدم تقدیم الحال علی العامل المعنویّ[1] (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۳٤٦)

۲۱. **الأصل** فی عامل الحال وجوب أن یذکر فی الکلام (معجم النّحو العربیّ ص ۱٤٥)

۲۲. **الأصل** فی عامل الحال أن یکون فعلاً (معجم النّحو العربیّ ص ۱٤۳)

۲۳. **الأصل** فی صاحب الحال تقدیمه (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۲٥۱)

۲٤. **الأصل** أن یکون العامل فی الحال هو العامل فی صاحبها (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۲٦۹)

---

۱. بنابراین «قَائماً زَیْدٌ فِی الدَّارِ» صحیح نیست.

ألفاظ خاصّه در باب حال

١. **الأصل فی** «بَغْتَة» فی «جاءَ العَدُوُّ بَغْتَةً» أن یکون حالاً مؤوّلاً بالصّفة[1] (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٢٤٦)

٢. **الأصل فی** «رکْضاً» فی «جاءَ العَدُوُّ رکْضاً» أن یکون حالاً مؤوّلاً بالصّفة[2] (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٢٤٦)

٣. **الأصل فی** «صَبْراً» فی قولک «قَتَلْتُهُ صَبْراً» أن یکون حالاً مؤوّلاً بالصّفة[3] (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٢٤٣)

٤. **الأصل فی** «شَجاعةً» فی قولک «زَیْدٌ عَنْتَرَةٌ شَجَاعَةً» أن یکون حالاً مووّلاً بالصّفة[4] (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٢٤٦)

٥. **الأصل فی** «مَرَحاً» أن یعرب حالاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢١)

٦. **الأصل فی** «مُفرَّقَةً» أن یعرب حالاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٣٨)

٧. **الأصل فی** «وحداناً» أن یعرب حالاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧١٢)

٨. **الأصل فی** «مَعاً» أن یکون حالاً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٢٠)

٩. **الأصل فی** «وَحْدَهُ» أن یکون حالاً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٢٠)

١٠. **الأصل فی** «لُغَةً» أن تعرب حالاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٧٩)

١١. **الأصل فی** «إتّفاقاً» أن یکون حالاً أو مفعولاً مطلقاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٢١)

١٢. **الأصل فی** «یَقْیناً» أن یکون حالاً أو مفعولاً مطلقاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧٢٢)

١٣. **الأصل فی** «کافَّةً» أن تکون مجرّدة من «أل» و الإضافة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٤٠) (علوم العربیّة ص ٥٧٣)

١٤. **الأصل فی** «جَمِیْعاً» أن یقطع عن الإضافة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٣٦١)

---

١ و ٢ و ٣ و ٤. بَاغِتاً و رَاکِضاً و صَابِراً و شُجَاعاً.

تمييز

١. **الأصل** فى التّمييز الذّكر (بداءة النّحو ص ١٩٠)
٢. **الأصل** فى التّمييز أن لا يكون مؤكّداً لعامله (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٣٤)(القواعد النّحويّة ص ٢٤١) (شرح قطر النّدى ص ٢١٥)
٣. **الأصل** فى التّمييز أن يكون موصوفاً بما انتصب عنه[١] (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٧١)
٤. **الأصل** فى التّمييز أن لا يتوقّف معنى الكلام عليه (ثورة نحويّة ص ١٩٢)
٥. **الأصل** فى التّمييز أن يكون غير سببىّ
٦. **الأصل** فى التّمييز المنصوب بفعل متصرّف كونه فاعلاً فى الأصل[٢] (شرح إبن النّاظم ص ٢١٨)
٧. **الأصل** فى التّمييز أن يكون نكرة (النّحو الوافى ج ٣ ص ٣١٤)(ثورة نحويّة ص ٢٦)(همع الهوامع ص ٢٥٢) (شرح إبن النّاظم ص ٢١٤) (شرح شذور الذّهب ص ٢٠٤) (شرح قطر النّدى ص ٢٤٨)
٨. **الأصل** فى التّمييز الجمود (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٢٥ و ص ٣٣٤)(معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ١٦١)
٩. **الأصل** فى التّمييز أن يكون إسماً جامداً و أن يكون للذّوات (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٢٥٩ و ص ٢٦٠) (النّحو القرآنىّ ص ٢٧٥)(فرائد حجّتيّه ص ١٥٩)
١٠. **الأصل** فى التّمييز أن يكون بمعنى «مِنْ» البيانيّة (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٢٤ و ص

---

١. مانند: «زَيْدٌ طابَ نَفْساً» و «أَنْتَ مِثْلُهُ رَجُلاً»، كه در اصل« لِزَيْدٍ نَفْسٌ طابَتْ» و «أَنْتَ رَجُلٌ مِثْلُهُ» بوده است.
٢. مثلاً «طابَ زَيْدٌ نَفْساً» در اصل«طابَ نَفْسُ زَيْدٍ» بوده است.

۳۲۵)(شرح إبن عقیل ج ۱ ص ۶۰۱) (شرح شذور الذّهب ص ۳۳۹)(شرح إبن النّاظم ص ۲۱۴)

۱۱. **الأصل** فی التّمییز أن یطلب فیه بیان الجنس و ذلک یتأدّی بالمفرد (شرح شذور الذّهب ص ۳۳۶)

۱۲. **الأصل** فی المبهمات المقادیر (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۷۱)

۱۳. **الأصل** فی تمییز المفرد أن یکون جامداً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۲۵)

۱۴. **الأصل** فی تمییز الذّات أن یکون عن مقدار (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۳۶۴) (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۵۶)(شرح قطر النّدی ص ۲۱۲)(الهدایة و الصّمدیّة ص ۱۵۸)

۱۵. **الأصل** فی تمییز المفرد أن یکون ممیّزه شیئاً محسوساً مجسّماً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۲۵)

۱۶. **الأصل** فی تمییز الجملة أن یکون ما أصله فاعل أو مفعول به فی الصّناعة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۲۶)

۱۷. **الأصل** فی تمییز الأعداد الثّلاثة إلی العشرة الّذی یکون إسم جمع أو إسم جنس أن یکون مجروراً بـ «مِنْ»[1] (جامع الدّروس العربیّة ص ۴۳۱)

۱۸. **الأصل** عدم الفصل بین العدد و التّمییز (جامع الدّروس العربیّة ص ۴۳۶)(همع الهوامع ص ۲۵۳)

۱۹. **الأصل** فی تمییز الثّلاثة إلی العشرة أن یجمع جمع قلّة (همع الهوامع ص ۲۵۲)

۲۰. **الأصل** عدم حذف ممیّز[2] «کَمْ» الإستفهامیّة و الخبریّة (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۱۰۰)

۲۱. **الأصل** فی تمییز «کَمْ» الإستفهامیّة أن یکون منصوباً و فی الخبریّة أن یکون مجروراً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۵۵۳)

۲۲. **الأصل** فی تمییز «کَمْ» الخبریّة الإفراد (جامع الدّروس العربیّة ص ۴۳۳) (مبادی العربیّة ج ۴ ص ۲۶۴)

۲۳. **الأصل** فی تمییز «کَمْ» الإستفهامیّة الإتّصال (همع الهوامع ص ۲۵۴)

---

۱. مانند: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْقَوْمِ»(اسم جمع) و «ثَلَاثَةٌ مِنَ الطَّیْرِ» (اسم جنس).
۲. تمییز؛ مانند: «کَمْ تِلْمِیْذاً نَجَحَ؟» و «کَمْ تِلْمِیْذٍ نَجَحَ».

۲٤. **الأصل** عدم دخول «مِنْ» فی ممیّز «کَمْ» الإستفهامیّة (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۹۰)
۲٥. **الأصل** فی ممیّز «کَأَیِّنْ» أن یکون مجروراً بـ «مِنْ»[۱] (جامع الدّروس العربیّة ص ٤۳٤) (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ۲۷۰) (همع الهوامع ص ۲٥٥)(مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲٦٤)
۲٦. **الأصل** فی التّمییز أن یکون منصوباً (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۷۱) (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۲٤) (أوضح المسالک ج ۲ ص ۳٦۳)
۲۷. **الأصل** فی تمییز المقدار أن یکون منصوباً (الفوائد الصّمدیّة ص ۲۹)
۲۸. **الأصل** فی أسماء الوزن و الکیل و المساحة و العدد و کلّ ما کان فیه نوع من الإبهام أن تحتاج إلیٰ التّمییز (اصول النّحو ص ۱۰۲)
۲۹. **الأصل** فی تمییز المفرد أن یکون منصوباً فی موضع یکون الممیّز کیلاً أو وزناً أو مساحةً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۲۷)
۳۰. **الأصل** فی التّمییز تأخّره عن الممیّز و العامل (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۸۱)(أوضح المسالک ج ۲ ص ۳۷۱)(شرح إبن النّاظم ص ۲۱٤)(مکرّرات المدرّس ج ۲ ص ۳۲۲)(القواعد النّحویّة ص ۲٤۱)(الکلام المفید ص ۱۱٥) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲٦٥)
۳۱. **الأصل** فی موضع کان العامل فعلاً مشتقّاً أو وصفاً یشبهه عدم تقدیم التّمییز علی عامله[۲] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۳۱)(جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۳٥)(شرح شذور الذّهب ص ۲۰٥)(مبادی العربیّة ج ٤ ص ۲٦٥)
۳۲. **الأصل** فی عامل التّمییز أن یتقدّم علی التّمییز (قواعد اللّغة العربیّة ص ۲۳۰)
۳۳. **الأصل** فی التّمییز المنصوب بفعل متصرّف أن یکون فاعلاً فی الأصل (قواعد اللّغة العربیّة ص ۲۳۱)
۳٤. **الأصل** عدم تأویل التّمییز الجامد بالمشتقّ[۳] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۷۹)

---

۱. مانند: «کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ أَنْکَرَهُ قَوْمُهُ».
۲. در مواردی که عامل، فعل جامد باشد، تقدّم قطعاً ممتنع است.
۳. به خلاف مانند «کَفَیٰ زَیْدٌ رَجُلاً» که به معنای «کَفَیٰ زَیْدٌ کامِلاً فِی الرُّجُولِیَّةِ» است.

اسم عدد

١. **الأصل** فى الثّلاثة إلى العشرة ثبوت التّاء (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١٢٩) (علوم العربيّة ص ٥١١) (شرح إبن النّاظم ص ٤٤٧)(شرح التّسهيل ج ٢ ص ٣١١)

٢. **الأصل** فى الثّلاثة إلى العشرة أن يقصد بها المعدود و يذكر (معجم النّحو ص ٢٣٣)

٣. **الأصل** فى الثّلاثة إلى العشرة أن تقترن بالتّاء للمذكّر و تحذف للمؤنّث (معجم النّحو ص ٢٣٢)

٤. **الأصل** فى أسماء العدد من الواحد إلى العشرة أن تكون على أوزان خاصّة معهودة[1] (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٩٤)

٥. **الأصل** أن لا يجمع بين إثنين و معدوده (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٩٢)

٦. **الأصل** فى إستعمال الإثنين أن يكون للمذكّر بدون التّاء و للمؤنّث بالتّاء (الهداية فى النّحو ص ١٧٨)

٧. **الأصل** فى الواحد أن يكون للمذكّر بدون التّاء و للمؤنّث بالتّاء (الهداية فى النّحو ص ١٧٨)

٨. **الأصل** فى «ثمانى عشرة» فتح الياء (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١٣٥) (الكلام المفيد ص ١٥٠)

٩. **الأصل** فى العدد المركّب إستعمال «أَحَد» و «إِحْدىٰ» لا «واحِد» و «واحِدة»[2] (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٩٣)

١٠. **الأصل** فى المركّب من العدد التّرتيبى أن يجرى مجرى المركّب من العدد الأصلىّ فى أنّ الجزئين منه يبنيان على الفتح[3] (سلسبيل ص ٤٠٠)

---

١. به خلاف أعداد معدول؛ مانند: «ثُلَاث و ...».
٢. مانند: «أَحَدَ عَشَرَ».
٣. مانند: «الفَصْلُ الخَامِسَ عَشَرَ».

١١. **الأصل** فی «حادی عشر» أن تكون مبنيّة علی الفتح (الهداية و الصّمديّة ص ١٧٥)

١٢. **الأصل** فی كلمة «نيّف»[١] أن تستعمل بعد العقود و بعد «مِأَة» و «أَلْف» (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٩٥)

١٣. **الأصل** فی أسماء العدد أن لا تثنّی و لا تجمع (همع الهوامع ج ١ ص ٤٣)

١٤. **الأصل** عدم «أل» فی باب أسماء العدد (علوم العربيّة ص ٥١٤)

١٥. **الأصل** فی العَلَم المذكّر كان مؤنّث اللّفظ مراعاة اللّفظ و تذكير العدد[٢] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٤٤)

١٦. **الأصل** فی جميع ألفاظ العدد أن تضاف إلی معدوداتها (شرح الرّضی علی الكافية ج ٣ ص ٢٨٧)

١٧. **الأصل** فی موضع كان المضاف عدداً أن يقع المضاف إليه موصوفاً لا المضاف[٣] (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٢١٧)

١٨. **الأصل** فی مميّز الثّلاثة إلی العشرة أن يكون مجروراً بالاضافة لا بـ «مِنْ» (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٩٦)

١٩. **الأصل** فی المضاف إليه لأعداد الثّلاثة إلی العشرة أن يكون من جموع القلّة (معجم النّحو ص ٢٣٦) (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٢٨) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣١٣)

٢٠. **الأصل** فی مميّز العدد التّنكير (شرح الرّضی علی الكافية ج ٣ ص ٢٩١)

٢١. **الأصل** فی المعدود أن يكون موصوفاً (شرح الرّضی علی الكافية ج ٣ ص ٣٠٠)

٢٢. **الأصل** إذا كان المميّز إسم جنس جمعیّ أو إسم جمع أن يفصل بينه و بين العدد بـ «مِنْ»[٤] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٤٥)

٢٣. **الأصل** أن لا يجمع بين الواحد و الإثنين و معدودهما إلّا إذا أريد بيان أنّ المقصود

---

١. كنايه از عددی بين يک تا سه.
٢. مانند: «جاءَ ثَلَاثُ حَمَزَات».
٣. مانند: آيۀ {سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ} (يوسف/ ٤٣).
٤. مانند: «ثَلاثَةٌ مِنَ القَوْمِ» و «ثَلاثَةٌ مِنَ العَرَبِ».

بإسم الجنس المعدود لا الجنسيّة[1] (أوضح المسالک ج ٤ ص ٢٤٣)

٢٤. **الأصل** في تمييز المفرد المتعدّد العطف بين المتعدّد[2] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٢٨)

٢٥. **الأصل** في «مأة» أن يكون مميّزها مفرداً مجروراً (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ١٠٠)

٢٦. **الأصل** في مميّز الثّلاثة إلى العشرة أن يكون مجروراً مجموعاً لفظاً أو معنىً[3] (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١٣٦ و ص ١٣٧) (شرح شذور الذّهب ص ٦٠٠) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣١١ و ص ٣١٢) (الهداية فى النّحو ص ١٨١)

٢٧. **الأصل** في «أحد» هو «واحد» و **الأصل** في «إحدى» هو «واحدة» (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١٣١)

٢٨. **الأصل** في العدد المركّب أن يكون بالواو[4] (معانى النّحو ج ٣ ص ٢٣٤)

٢٩. **الأصل** في المركّب العددى كلمتان بينهما واو العطف (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣٩٥)

٣٠. **الأصل** في «واحد» و «إثنيْن» أن لا يستعملا مع تمييز (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣٩٨)

٣١. **الأصل** إستعمالاً عطف العقود على الزّائد لا عطف الزّائد على العقود (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١٣٤)

٣٢. **الأصل** في أسماء العدد إثنتا عشرة كلمة[5] (الكلام المفيد ص ١٤٦)

٣٣. **الأصل** في «أحد عشر» و «إحدى عشرة» «وحد عشر» و «وحدى عشرة» (شرح التّسهيل ج ٢ ص ٣١٥)

---

١. مثلاً در آية {وَقَالَ اللَّهُ لاَ تَتَّخِذُواْ إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ} (نحل/ ٥١) آيه در صدد بيان نفى تعدّد إله است نه بحث سر إثبات يا عدم إثبات إلاهيّت.

٢. مانند: «عِنْدِى رِطْلٌ سَمناً و زَيْتاً».

٣. مانند: «ثَلاثَةُ رِجَالٍ» و «ثَلاثَةُ رَهْطٍ» (رَهْطُ الرَّجُلِ: قوم و خويش شخص).

٤. يعنى اصل «خَمْسَةَ عَشَرَ»، «خَمْسَةٌ و عَشَرٌ» بوده است.

٥. يعنى از يک تا ده و صد (مِئَة) و هزار (أَلْف).

حروف جرّ

١. **الأصل** فى حرف الجرّ أن لا يدخل على مثله إلّا لتوكيد لفظى (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٦)

٢. **الأصل** فى الحروف الجارّة أن يكون لها معنىً[1] (سلسبيل ص ٣٢١)

٣. **الأصل**[2] فى حرف الجرّ أن يجرّ الظّاهر و المضمر[3](علوم العربيّة ج ٢ ص ٣٦٩)

٤. **الأصل** فيما إذا أمكن فى كلّ حرف يتوهّم خروجه عن أصليّ و كونه بمعنى كلمة أخرى أن يبقى على أصل معناه الموضوع له[4] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٣٢٩)

٥. **الأصل** فيما إذا أمكن فى كلّ حرف يتوهّم خروجه على أصليّ و كونه زيادة أن يبقى على أصل معناه الموضوع له (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٣٢٩)

٦. **الأصل** عدم نيابة أحرف الجرّ بعضها عن بعضٍ (معجم النّحو ص ١٢٥) (مغنى الأديب ب ١ ص ٤١) (معانى النّحو ج ٣ ص ٧ و ج ٢ ص ١٦٨)

٧. **الأصل** فى الحرف الجارّ إذا كان وسيلةً للتّعدية أن لا يجوز حذفه مع بقاء معموله مجروراً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٤٢) (الإقتراح ص ١١٥)

---

١. گاهی برخی حروف گرچه زائده نیستند ولی معنا هم ندارند؛ مانند: «باء» تعدیه در مثل «ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ» که «باء» معنای خاصّی ندارد و فقط عامل را تغییر می‌دهد.

٢. الأكثر.

٣. یعنی توانایی جرّ اسم ظاهر و ضمیر را داشته باشد به خلاف برخی حروف جرّ که فقط بر سر اسم ظاهر می‌آیند؛ مانند: «کاف».

٤. یعنی به جای آن که معنای حرف جرّ را تغییر دهیم یا آن را زائد بدانیم، در صورت امکان باید معنای فعل را تغییر دهیم تا متناسب با آن حرف جرّ باشد. البتّه تغییر معنای فعل به صورت تضمین است نه به طور کلّی؛ مثلاً در آیهٔ {إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ} (مطفّفین/٢) به جای آن که «علی» را به معنای «مِنْ» بدانیم می‌گوییم «إِكْتَالُوا» متضمّن معنای «حکم و تسلّط» است: «تَحَكَّمُوا فِي الإِكْتِيالِ (وَ تَسَلَّطُوا) عَلَى النَّاسِ».

۸. **الأصل** فی الحروف الجارّة أن تعدّی الأفعال إلی الأسماء[1] (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۱۰۹)
۹. **الأصل** قصر التّعدیة علی حرف الجرّ الأصلیّ[2] (النّحو الوافی ج ۲ ص ٤۰۷)
۱۰. **الأصل** عدم تعلّق حرف الجرّ الأصلیّ مع مجروره بأحرف المعانی[3] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳٤۲)
۱۱. **الأصل** أن لا یحذف حرف الجرّ (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۸۰)
۱۲. **الأصل** فی حروف الخفض أن لا یجوز الإبتداء بها (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥٦٦)
۱۳. **الأصل** فی حروف الخفض أن لا تقع فی موضع مبتدأ (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥٦٦)

---

۱. یعنی ارتباط دادن بین معنای فعل و معنای اسم.
۲. یعنی ارتباط دادن بین معنای فعل و معنای اسم.
۳. برخی قائل به جواز تعلّق حرف جرّ به حروف معانی هستند؛ مثلاً در آیهٔ {مَا أنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ} (قلم/ ۲)«بِنِعْمَةِ» را متعلّق به «ما» می‌دانند.

جارّ و مجرور

١. **الأصل** فى الجارّ و المجرور أن يكون لهما متعلّق به (الدرّ المصون ص ٢٢)

٢. **الأصل** تقديم المتعلَّق على المتعلِّق (الدرّ المصون ص ٢٢) (تجزيه و تركيب پيشرفته ص ٧٩)

٣. **الأصل** عدم الإتيان بالجرّ بالمجاورة (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٣٦)

٤. **الأصل** فى المجرور أن يكون إسماً ظاهراً (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٧٤)

٥. **الأصل** فى المجرور هو المجرور بالحرف (شرح شذور الذّهب ص ٤١٧) (شرح قطر النّدى ص ٢٢٣)

٦. **الأصل** فى باب القَسَم أن يكون المجرور إسم اللّه تعالى (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٧٥)

«باء» و «تاء» و «كاف»

١. **الأصل** فى معانى الباء الإلصاق و الإستعانة (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٠)
٢. **الأصل** فى القَسَم بالحرف أن يكون بالباء الجارّة (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٧٤)
٣. **الأصل** فى باء التّعدية أن يستعان بها فى تعدية الفعل اللّازم إلى مفعول به (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٠ و ص ٣٨١) (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٠)
٤. **الأصل** فى «بَصَر» أن يتعدّى بالباء (النّحو الوافى ج ٢ ص ١٢٢)
٥. **الأصل** فى الباء بمعنى التّعدية عدم تقديره (جامع المقدّمات ج ص ٤٥٢)
٦. **الأصل** دخول الباء الّتى بمعنى بدل على المتروك (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨١)
٧. **الأصل** فى الباء بمعنى «عن» أن يكون بعد السّؤال (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ٢٣٨)
٨. **الأصل** أن تزاد الباء الجارّة فى مفعول «عرفتُ» و نحوه (مغنى الأديب ج ١ ص ٨٥) (همع الهوامع ج ١ ص ١٦٧)
٩. **الأصل** فى الباء الجارّة بعد الإنتهاء أن تكون زائدة (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٣٧)
١٠. **الأصل** فى الباء التّعليليّة أن تفيد المقابلة مع التّعليل (معانى النّحو ج ٢ ص ٢٠٣)
١١. **الأصل** فى الباء الجارّة المعدّية أن تعدّى الفعل القاصر (مغنى الأديب ب ١)
١٢. **الأصل** فى معنى الباء الإلصاق الحقيقىّ أو المجازىّ (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٦٦)
١٣. **الأصل** أن يتعدّى «خلا» بالباء (النّحو القرآنىّ ص ٢٩٢)
١٤. **الأصل** فى كاف التّشبيه أن تكون مؤخّرة (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ١٦١)
١٥. **الأصل** فى الباء الزّائدة أن تزاد فى الفاعل و المفعول به و المبتدأ و خبره و خبر النّاسخ (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٤)
١٦. **الأصل** فى الباء بعد إسم الفعل «عَلَيْكَ» أن تكون زائدة (موسوعة النّحو و الصّرف و

الإعراب ص ١٨٧)

١٧. **الأصل** في الباء بعد «أَلْقِىٰ» أن تكون زائدة (كتاب الكنّاش ج ٢ ص ٧٧)

١٨. **الأصل** في مجرور التّاء لفظ الجلالة «اللّه» (شرح إبن النّاظم ص ٢٣١) (شرح قطر النّدى ص ٢٢٥) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٧١) (الهداية في النّحو ص ٢٧٣)

١٩. **الأصل** في التّاء الجارّة القسميّة أن لا تجرّ إلّا «اللّه و ربّ و الرّحمن» (النّحو الوافي ج ٢ ص ٣٧٩) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ١٥) (نحو مقدّماتي ص ٧٤)

٢٠. **الأصل** في الكاف أن تكون حرفاً جارّاً (النّحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٠)

٢١. **الأصل** في الكاف المتّصلة بـ «ما» الزّائدة أن تكفّ عن العمل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٣٥ و ص ٥٣٦) (النّحو الوافي ج ١ ص ٤٠١) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٣٢) (شرح إبن النّاظم ص ٣٢٩)

٢٢. **الأصل** في الكاف الملحقة بـ «ما» الزّائدة أن تدخل على الجملة الإسميّة (شرح إبن النّاظم ص ٢٢٩) (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ٢٥٠)

٢٣. **الأصل** في التّشبيه الكاف (النّحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٠) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٧١)

٢٤. **الأصل** في الكاف التّشبيه (النّحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٠) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٧١) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٦٥) (الهداية في النّحو ص ٢٧٣)

٢٥. **الأصل** دخول الكاف على المشبّه به (النّحو الوافي ج ٢ ص ٤٠٠) (معجم النّحو العربيّ ص ٣٩٣)

٢٦. **الأصل** في الكاف التّعليليّة أن تفيد التّشبيه مع التّعليل (معاني النّحو ج ٢ ص ٢٠٣)

٢٧. **الأصل** في الكاف الجارّة أن تدخل على الإسم لا الضّمير (شرح الرّضي على الشّافية ج ٤ ص ٤٨٩)

«فِی» و «عَنْ» و «عَلیٰ»

۱. **الأصل** فی معانی «فی» الجارّة الظّرفیّة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۹۳) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳٦۹) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۳٦٤)

۲. **الأصل** فی «فی» الّتی تکون بمعنی «مِنْ» أن تکون تبعیضیّة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۹٤)

۳. **الأصل** فی «فی» کونها أصلیّة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۹۳)

٤. **الأصل** أن تکون المقایسة الّتی کانت من معانی «فی» الجارّة بین شیء سابق علی «فی» و شیء لاحق بعدها و یکون اللّاحق أفضل و أکثر من السّابق[1] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۹۳)

٥. **الأصل** فی «فی» التّعلیلیّة أن تفید الظّرفیّة مع التّعلیل (معانی النّحو ج ۲ ص ۲۰۳)

٦. **الأصل** فی معانی «عن» المجاوزة و **الأصل** فی المجاوزة «عن» (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳٦۱ و ص ۳۹۸) (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۲٥) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۳٦۳) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۷۱) (الهدایة فی النّحو ص ۲۷۳) (نحو مقدّماتی ص ۷۳)

۷. **الأصل** فی فرض وقوع ساکن بعد «عن» أن تتحرّک نونها بالکسر (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۹۸)

۸. **الأصل** فی «عن» الإسمیّة بمعنی جانب أن تقع مجرورة بـ «مِنْ» لا غیر (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۹۹) (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۲۹)

۹. **الأصل** فی معانی «علی» الجارّة الإستعلاء (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۹٥) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۷۱) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۳٦۳)

---

۱. مانند: آیهٔ {فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ} (توبه / ۳۸) که متاع آخرت، أفضل از متاع دنیا است.

۱۰. **الأصل** فی «علی» أن تکون للضّرر (جامع المقدّمات ج ۱ ص ٤٥٥)

۱۱. **الأصل** فی مادّة المرور أن تستعمل مع «علی» لا مع الباء (ثورة نحویّة ص ۱٥۷)

۱۲. **الأصل** فی کلمة «علی» الجارّة الأصلیّة إذا کانت للإضراب و الإبطال عدم تعلّقها هی و مجرورها بشیء[1] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳٤٥ و ص ۳۹۷)

۱۳. **الأصل** فی «علی» الإسمیّة بمعنی «فَوْق» أن تقع مجرورةً بـ «مِنْ» (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۹۷) (شرح إبن النّاظم ص ۲۲۷ و ص ۲۹۷)

۱٤. **الأصل** تعدیة «بَخِلَ» و «شَحَّ» و «ضَنَّ» بـ «علی» (شرح التّسهیل ج ۳ ص ۲۹)

۱. مانند: «الحَسَدُ کَالإِسْرافِ کِلاهُما دَاءٌ، عَلی أَنَّ الإِسْرافَ أَقَلُّ ضَرَراً».

«لام» و «مُنْذُ» و «مُذْ» و «رُبَّ» و «مِنْ»

١. **الأصل** فی لام الجرّ الفتح (الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ١ ص ٤٩٠)

٢. **الأصل** فی حروف التّعليل هی اللّام (علوم العربيّة ج ٢ ص ٧٧٠)(شرح التّسهيل ج ٣ ص ٢٠)

٣. **الأصل** فی اللّام الجارّة أن تكون مكسورة مع كلّ ظاهر و مفتوحة مع كلّ ضمير (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٧٤)

٤. **الأصل** فی الإرادة أن لا تتعدّی باللّام (ثورة نحويّة ص ١٣٦)

٥. **الأصل** فی معانی اللّام الجارّة الإختصاص (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٦٨) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٦٩)(ثورة نحويّة ص ١١٨)

٦. **الأصل** فی اللّام أن تكون للنّفع (جامع المقدّمات ج ١ ص ٤٥٥)

٧. **الأصل** فی اللّام الجارّة أن لا تستعمل لإنتهاء الغاية (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٦٦)

٨. **الأصل** فی اللّام الجارّة الدّالّة علی التّعجّب بغير قَسَم أن تكون بعد النّداء (النّحو الوافی ج ١ ص ٣٧١)

٩. **الأصل** فی اللّام المقدّرة فی الإضافة أن تكون لبيان الملک أو الإختصاص (مبادی العربيّة ج ٤ ص ٣٦٥)(النّحو الوافی ج ٣ ص ١٩)

١٠. **الأصل** أن تزاد اللّام الجارّة بين الفعل و مفعوله (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٦٧)

١١. **الأصل** فی فرض كون الزّمن بعد «مُنْذُ» للحاضر أن تكون حرف جرّ و الإسم بعدها مجروراً بها (النّحو الوافی ج ٢ ص ٤٠٣)

١٢. **الأصل** فی فرض كون الزّمن بعد «مُنْذُ» للماضی إعتبارها حرف جرّ (النّحو الوافی ج ٢ ص ٤٠٤)

١٣. **الأصل** فى «مُنْذُ» أن تكون حرفاً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٣٥)

١٤. **الأصل** فى فرض كون الزّمن بعد «مُذْ» للحاضر أن يكون حرف جرّ و الإسم بعدها مجروراً بها (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٠٣)

١٥. **الأصل** فى فرض كون الزّمن بعد «مُذْ» للماضى إعتبارها إسماً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٠٤)

١٦. **الأصل** فى «مُذْ» أن تكون إسماً (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٣٥)

١٧. **الأصل** فى «رُبَّ» أن يكون جوابها فعلاً ماضياً[1] (القواعد الأساسيّة ص ٢٦٤)

١٨. **الأصل** أن يكون لـ «رُبَّ» مع مجرورها إتّصال معنوىّ بفعل ماض يقع بعدها أو بما يعمل عمله (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٠٦)

١٩. **الأصل** فى المبتدأ الّذى يكون مجروراً لـ «رُبَّ» أن يكون خبره محذوفاً (نحو مقدّماتى ص ٧٢)

٢٠. **الأصل** فى «رُبَّ» المكفوفة أن تدخل على الفعل الماضى (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٥٠)

٢١. **الأصل** فى «رُبَّ» أن تكون للتّقليل[2] (أصول النّحو ص ١٥٢) (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٢٨٧) (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٧ و ص ٩٠) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٧٠)

٢٢. **الأصل** فى «رُبَّ» أن تكون للتّكثير[3] (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ٢٣٠)

٢٣. **الأصل** فى «ما» الزّائدة الّتى تقع بعد «رُبَّ» أن تكون كافّة (مغنى الأديب ب ١ ص ١١٣) (شرح الرّضى الكافية ج ٤ ص ٢٩٤)

٢٤. **الأصل** فى «رُبَّ» أن تجرّ النّكرات (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٣ و ص ٣٣١ و ص ٤٠٥) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ١٥)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥٧) (مبادى العربيّه ج ٤ ص ٢٩٨ و ص ٢٩٩) (شرح شذور الذّهب ص ١٨٠ و ص ٤٢٢) (جامع المقدّمات ج ١ ص ٤٥٧)

---

١. مانند: «رُبَّ فَتىً نَفَعَهُ الإِجْتِهادُ».

٢. در اصل، وضع شده براى تقليل.

٣. در استعمال غالباً براى تكثير استفاده مى‌شودگرچه وضعاً براى تقليل است.

٢٥. **الأصل** فى مجرور «رُبَّ» أن يكون مبتدأ مرفوعاً محلّاً (معجم الأدوات النّحويّة ص ٦٢) (علوم العربيّة ص ٣٦٧)

٢٦. **الأصل** فى إستعمال «رُبَّ» و ما دخل عليه أن يجيء بعد حالة خالية من اليقين (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٠٤ و ص ٤٠٥)

٢٧. **الأصل** فى حذف «رُبَّ» و بقاء عملها أن يكون بعد الواو (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٠٩) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٨٣)

٢٨. **الأصل** أن تكون الجملة الّتى تكون نعتاً لمجرور «رُبَّ» فعليّة ماضويّة لفظاً و معنىً أو معنىً فقط (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٠٦)(معجم النّحو العربى ص ١٧٢)

٢٩. **الأصل** إحتياج النّكرة الّتى يجرّها «رُبَّ» لنعتٍ مفرد أو جملة أو شبه جملة (النّحو الوافى ج ٢ ص ٤٠٦ وص ٤٠٧)(شرح إبن النّاظم ص ٢٢١)

٣٠. **الأصل** فى معانى «مِنْ» الجارّة إبتداء الغاية (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٨) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ١٧)

٣١. **الأصل** فى معنى «مِنْ» إبتداء الغاية المكانيّة أو الزّمانيّة (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٦١)

٣٢. **الأصل** فى «مِنْ» الّتى لإبتداء الغاية أن تكون للمكان (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٨)

٣٣. **الأصل** فى «مِنْ» التّبيينيّة أن يكون ما قبلها أكثر و أكبر ممّا بعدها (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٨)

٣٤. **الأصل** فى «مِنْ» البيانيّة أن يكون ما قبلها جنساً عامّاً يشمل ما بعدها (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٨)

٣٥. **الأصل** فى «مِنْ» الّتى لبيان الجنس أن تقع بعد «ما» و «مَهْما» (أوضح المسالك ج ٣ ص ٢١) (مغنى الأديب ب ١ ص ٢٥٠)

٣٦. **الأصل** فى «مِنْ» الجارّة التّبعيضيّة أن يكون ما قبلها جزءاً من المجرور بها (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٧)

٣٧. **الأصل** فى «مِنْ» التّبعيضيّة أن يكون ما قبلها أقلّ و أصغر ممّا بعدها (النّحو الوافى

ج ٢ ص ٣٥٧)

٣٨. **الأصل** في «مِنْ» التّعليليّة أن تفيد الإبتداء مع التّعليل (معاني النّحو ج ٢ ص ٢٠٣)

٣٩. **الأصل** في «مِن» الزّائدة أن تقع بعد نفي أو شبهه[1] (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ٢٣٣) (سلسبيل ص ٣٤٩)

٤٠. **الأصل** هو القول بزيادة «مِنْ» في غير الكلام الموجب (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ١٩) (شرح ملّا جامي ج ٢ ص ٣٦٥)

٤١. **الأصل** في «مِنْ» الدّاخلة على الظّروف غير المتصرّفة[2] أن تكون للسّببيّة (النّحو الوافي ج ٢ ص ٣٦١)

٤٢. **الأصل** في الإسم المجرور بـ «مِنْ» المبدوء بـ «أَلْ» الّتي ليست من الحروف الأصليّة فتح نون «مِنْ» (النّحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٣)

٤٣. **الأصل** عدم حذف نون «مِنْ» في فرض وقوع حرف مشدّد بعد «أَلْ» الّتي ليست من الحروف الأصليّة[3] (النّحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٣)

٤٤. **الأصل** في فرض وقوع حرف ساكن غير «أَلْ» بعد «مِنْ» تحرّك النّون بالكسر[4] (النّحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٣)

٤٥. **الأصل** في «مِنْ» الجارّة المكفوفة بـ «ما» أن لا تكون بمعنى «رُبَّما» (النّحو الوافي ج ٢ ص ٣٦٢) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٨)

٤٦. **الأصل** في «مُذْ»، «مُنْذُ» (شرح التّسهيل ج ٢ ص ١٤٤)

---

١. نهي و استفهام.
٢. مانند: «بَعْد، قَبْل و ...».
٣. برخي قبائل گاهي نون «مِنْ» را حذف مى‌كنند؛ مانند: «مِلْفِتْيانِ» كه در اصل «مِنَ الْفِتْيانِ» است.
٤. مانند: «عَجِبْتُ مِنْ إسْتِبْدادِ الإنسانِ».

«حَتّیٰ» و «إلیٰ» و «لَوْلا» و «کَیْ» و «لَعَلَّ» و «مَتیٰ»

۱. **الأصل** فی «حتّی» الواقعة بعد النّفی و الإستفهام و «قَلَّمَا» إذا أُرید بها[۱] النّفی المحض نصب الفعل بعدها (همع الهوامع ج ۲ ص ۲٤۱)

۲. **الأصل** فی «حتّی» أن تکون جارّة لکثرة إستعمالها (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤۱۷) (شرح ملّاجامی ج ۲ ص ٤۹)

۳. **الأصل**[۲] فی «حتّی» دخول ما بعدها فی حکم ما قبلها (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۷۵) (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۱۰۱) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۳۸۲)

٤. **الأصل** أن تجرّ «حتّی» الآخِرَ من الأشیاء أو ما یتّصل بالآخر ممّا یکون قبله مباشرة[۳] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۷۵)

۵. **الأصل**[٤] عدم دخول ما بعد «حتّی» فیما قبلها (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳٦٦)

٦. **الأصل** فی «حتّی» أن یکون مدخولها جزءاً ممّا قبلها لا ملاقیاً للجزء الأخیر (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤۰۹) (المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ۹۲۳) (جامع المقدّمات ج ۱ ص ٤۵٦)

۷. **الأصل** فی معانی «حتّی» إنتهاء الغایة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۷٤ و ص ۳۷۵) (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۱۰۰) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳٦۱)

۸. **الأصل** عدم دلالة «حتّی» الجارّة علی الإستثناء (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۷٦ و ص ۳۷۸) (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۱۰۰)

۹. **الأصل** أن یکون الوصول إلی إنتهاء الغایة فی «حتّی» الغائیّة دفعات لا دفعةً واحدة أی تدریجاً و تمهّلاً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۷۵) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۳۸۱)

---

۱. «قَلَّما».
۲. غالب در استعمال.
۳. مانند: «أَتْمَمْتُ الصَّفْحَةَ حَتّی السَّطْرِ الأَخِیْرِ» و {سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ} (قدر/ ۵).
٤. اصلِ اوّلی بدون در نظر گرفتن استعمال.

١٠. **الأصل** أن يكون الإستثناء بـ «حتّى» منقطعاً (النّحوالوافى ج ٢ ص ٣٧٧)

١١. **الأصل** أن يبقى النّفى الّذى قبل «حتّى» على حاله بعد تأويلها بـ «إلّا» (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٧٧)

١٢. **الأصل** فى «إلى» عدم دخول ما بعدها فى حكم ما قبلها (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٦٤) (مغنى الأديب ب ١ ص ١٠١)

١٣. **الأصل** فى «إلى» الغائيّة أن تقتضى إنقضاء ماقبلها بغير تمهّل أو إنقطاع (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٧٥)

١٤. **الأصل** فى معانى «إلى» الجارّة إنتهاء الغاية (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٦٤) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢٠) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٦٩) (الهداية فى النّحو ص ٢٦١) (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٦٢)

١٥. **الأصل** فى معنى «إلى» إنتهاء الغاية المكانيّة و الزّمانيّة (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٦٢)

١٦. **الأصل** فى «إلى» دلالتها على الوصول إلى الغاية دفعة واحدة (الوافى فى النّحو و الصّرف ص ٣٨١)

١٧. **الأصل** فى «لَوْلا» أن لا يكون الضّمير المتّصل بعدها (شرح قطر النّدى ص ٢٢٥)

١٨. **الأصل** فى «لَوْلا» أن يقال بعدم كونها حرف جرّ (شرح قطر النّدى ص ٢٢٣ و ص ٢٢٤)

١٩. **الأصل** فى «كَيْ» أن يقال بعدم كونه حرفاً جارّاً (شرح قطر النّدى ص ٢٢٣ و ص ٢٢٤)

٢٠. **الأصل** فى لام «كَيْ» أن تكسر (النّحو القرآنىّ ص ٣٤)

٢١. **الأصل** فى «لَعَلَّ» الجارّة أن يكون معناها التّرجّى و التّوقّع (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٦)

٢٢. **الأصل** عدم إستعمال «لَعَلَّ» حرف جرّ (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٥٦) (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٤٠٣) (شرح قطر النّدى ص ٢٢٣ و ص ٢٢٤)

٢٣. **الأصل** فى «متى» أن يقال بعدم كونها حرف جرّ (شرح قطر النّدى ص ٢٢٣ و ص ٢٢٤)

٢٤. **الأصل** فى «حتّى» معنى السّببيّة (كتاب الكنّاش ج ٢ ص ١٤)

إضـافـه

١. **الأصل** فى الإضافة تضمّن معنى اللّام (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١٠٢) (أوضح المسالک ج ٣ ص ٨٥) (معجم النّحو ص ٣٢)

٢. **الأصل** فى معنى الإضافة هو الإختصاص (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٤٣٤) (مكرّرات المدرّس ج ١ ص ٣٣)

٣. **الأصل** فى الوصف العامل أن يرفع ضميراً مستتراً عند الإضافة (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٨)

٤. **الأصل** فى حذف النّون فى المثنّى و الجمع أن يكون لسبب الإضافة (أوضح المسالک ج ٣ ص ١٠١)

٥. **الأصل** هو الإضافة إلى المظهر (شرح ملّاجامى ج ١ ص ٧٥)

٦. **الأصل** جواز إضافة كلّ ظرف مبهم أريد به المستقبل إلى الإسميّة المشتملة على معنى الإستقبال (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٠٩)

٧. **الأصل** أن يضاف الزّمان إلى الجملة الفعليّة (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ١٧٢)

٨. **الأصل** فى الإضافة الأصليّة أن لا يقع بين طرفيها فاصل يضعف قوّة الإرتباط و الإتّصال (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٨)

٩. **الأصل** فى الأسماء أن تكون صالحة للإضافة و الإفراد (مكرّرات المدرّس ج ٢ ص ٢٧٠) (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٥٥)

١٠. **الأصل** فى الإسم أن يجوز إضافته و عدم إضافته (النّحو الوافى ج ٣ ص ١١٥)

١١. **الأصل** فى الإضافة إثبات المضاف و المضاف إليه (معجم النّحو العربىّ ص ٥٠٦)

١٢. **الأصل** فى إسم المفعول أن لا يضاف إلى نائب الفاعل (معجم النّحو العربىّ ص ٥١٧)

١٣. **الأصل** فى الأسماء إذا تعلّق أحدهما بالآخر الإضافة (همع الهوامع ج ٣ ص ٤٤)

١٤. **الأصل** فى أغراض الإضافة هو التّعريف (النّحو القرآنىّ ص ٣١٥)

إضافه لفظيّه و معنويّه

١. **الأصل** فى الإضافة اللّفظيّة أن تكون وصفاً (النّحو الوافى ج ٣ ص ٩)

٢. **الأصل** فى الإضافة المعنويّة ألّا تكون ظرفيّة[1] (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٦٦) (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٢٠٦)

٣. **الأصل** فى المضاف فى الإضافة المعنويّة الذّكر (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٥٠)

٤. **الأصل** فى الإضافة أن تكون معنويّة (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤٠) (الهداية و الصّمديّة ص ٧٦)

٥. **الأصل** فى الإضافة المحضة أن يكون المضاف إسماً جامداً أو فى حكم الجامد (النّحو الوافى ج ٣ ص ٣٢)

٦. **الأصل** فى الإضافة المحضة أن تكون خالية من ضمير يفصل بين المضاف و المضاف إليه[2] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٧)

٧. **الأصل** فى الإضافة المعنويّة أن تجعل كلّ مضاف المعرفة معرفة (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٤٩)

٨. **الأصل** فى الإضافة المعنويّة أن يكتسب المضاف من المضاف إليه تعريفاً أو تخصيصاً (شرح الصّفائىّ ج ٢ ص ٢٥٠)

٩. **الأصل** فى الإضافة اللّفظيّة أن يكون المضاف إسماً مشتقّاً عاملاً فى المضاف إليه (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٩٧)

١٠. **الأصل** فى الإضافة غير المحضة أن يحذف «أل» من المضاف (النّحو الوافى ج ٣ ص ١٣)

١١. **الأصل** فى الإضافة غير المحضة أن يكون المضاف وصفاً عاملاً (معجم النّحو العربىّ ص ٥٠٤)

---

١. إضافة ظرفيّه، نسبت به دو نوع ديگر كم تر است.

٢. منظور، ضميرى است كه در مضاف، مقدّر است همچنان كه در إضافة لفظى اين گونه است و در إضافة معنوى نيز اضافة اسم تفضيل چنين است.

مضاف و مضافٌ إليه

۱. **الأصل** فی المضاف و المضاف إليه أن يكونا متغايرين[1] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۲۸٦ و ج ۲ ص ۲۲٦)

۲. **الأصل** فی المضاف و المضاف إليه أن يكونا شيئين (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤۰)

۳. **الأصل** عدم حذف المضاف إليه و إبقاء المضاف على حاله (شرح الرّضی على الكافية ج ۲ ص ۱۳٤)

٤. **الأصل** فی الحرف الجارّ المقدّر بين المضاف و المضاف إليه أن يكون «مِنْ» أو «لام» (القواعد الأساسيّة ص ۲۷۲ و ص ۲۷۳)

٥. **الأصل** فی المضاف إذا حذف المضاف إليه أن يكون معرباً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۱۰٥)

٦. **الأصل** فی المضاف أن يكون معرباً (النّحو الوافی ج ۳ ص ٦) (شرح الرّضی على الكافية ج ۲ ص ۱٥٦)

۷. **الأصل** أن يقال بعدم دخول «أَلْ» على العدد المضاف (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱۱٤)

۸. **الأصل** عدم جواز دخول «أَلْ» على العدد المضاف إلى ذی «أَلْ» (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲٤۸) (شرح الرّضی على الكافية ج ۲ ص ۲۱۰)

۹. **الأصل** فی كلّ مضاف أن يكون فی رتبة المضاف إليه[2] (شرح قطر النّدى ص ۹۷)

۱۰. **الأصل** مغايرة المضاف للمضاف إليه (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۱۳)

۱۱. **الأصل** فی إكتساب المضاف عن المضاف إليه التّذكير أو التّأنيث كون المضاف صالحاً للحذف و إقامة المضاف إليه مقامه (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ٤۸)

---

۱. در إضافهٔ بيانيّه، تغاير وجود ندارد.

۲. از لحاظ معرفه بودن، البتّه مضاف به ضمير در رتبهٔ عَلَم است.

١٢. **الأصل** فى المضاف إليه أن يكون إسماً حقيقةً أو حكماً (أوضح المسالک ج ٣ ص ٨١) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ١٨٧) (الكلام المفيد ص ١١٨) (النّحو الوافى ج ٣ ص ٦) (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٢٠٨)

١٣. **الأصل** أن يقوم المضاف إليه مقام المضاف المحذوف و يحلّ محلّه فى الإعراب (النّحو الوافى ج ٣ ص ١١٦) (شرح ملّاجامى ج ١ ص ١٤٦)

١٤. **الأصل** فى مورد جيء بمضاف إليه و نعت للإسم الواحد أن يقدّم المضاف إليه فى الكتابة و يقدّم النعت فى التّرجمة بالفارسيّة

١٥. **الأصل** أن يقال بأنّ المضاف إليه يجرّ بحرف الجرّ المقدّر (الدرّ المصون ج ١ ص ٢٣)

١٦. **الأصل** فى المضاف إليه الإفراد[1] (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٠٨) (النّحو الوافى ج ٣ ص ٦١) (شرح ملّاجامى ج ٢ ص ٣٨٥)

١٧. **الأصل** فى المضاف إلى المفرد الإعراب (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ١١٧)

١٨. **الأصل** فى فرض حذف المضاف أن يخلفه المضاف إليه فى إعرابه (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٥٧)

١٩. **الأصل** فى فرض حذف المضاف إليه أن يكون المضاف معرباً منوّناً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٠٥)

٢٠. **الأصل** أن لا يفصل بين المضاف و المضاف إليه (شرح ملّاجامى ج ٢ ص ٢٥) (جامع المقدّمات ج ١ ص ٥٠٢)

٢١. **الأصل** عدم الفصل بين المضاف و المضاف إليه بغير الظّرف (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٣٨٦)

٢٢. **الأصل** فى المتضايفين أن يكون الفصل بينهما فى الشّعر بالظّرف و الجارّ و المجرور (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٢٦٠)

---

١. در مقابل جمله.

٢٣. **الأصل**[1] فی المضاف أن یکون اسماً (أوضح المسالک ج ٣ ص ٨١) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ١٨٧) (النّحو الوافی ج ٣ ص ٩)

٢٤. **الأصل** عدم جواز تعدّد المضاف مع المضاف إليه الواحد (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٣٩٧)

٢٥. **الأصل** فی الظّروف المبهمة المضافة إلی الجمل الفعليّة و الإسميّة الإعراب (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٥٧)

٢٦. **الأصل** فی فرض حذف المضاف إليه أن يبقی إعرابه و يردّ إليه تنوينه (قواعد اللّغة العربيّة ص ٢٥٧)

٢٧. **الأصل** فی المضاف إليه أن يستقلّ من المضاف فی الخارج (أصول النّحو ص ١٢٦)

---

١. قاعدة کلّی.

ألفاظ خاصّه در باب إضافه

١. **الأصل** فی «لبّیک» أن تضاف إلی ضمیر المخاطب (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٧٦)

٢. **الأصل** فی الألفاظ المتوغّلة فی الإبهام أن تکون ملازمة للتّنکیر[١] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٢١)

٣. **الأصل** فی جمیع الألفاظ المتوغّلة فی الإبهام أن لا یصلح لأن یکون نعتاً أو منعوتاً (النّحو الوافی ج ٣ ص ٢٢)

٤. **الأصل** فی «مِثْل» أن تکون من الألفاظ المبهمة و الأسماء المتوغّلة فی الإبهام (النّحو الوافی ج ٣ ص ٢٢)

٥. **الأصل** فی «غَیْر» أن یکون مضافاً (النّحو الوافی ج ٣ ص ٩٧)

٦. **الأصل** فی الأسماء المتوغّلة فی الإبهام أن لا تستفید التّعریف من المضاف إلیه المعرفة إلّا بأمر خارج عن الإضافة[٢] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٣٦)

٧. **الأصل** فی «غَیْر» عدم التّخصیص بالمضاف إلیه (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٢١١)

٨. **الأصل** أن لا یحذف المضاف إلیه بعد «غَیْر» (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٦٩)

٩. **الأصل** فی المضاف إلیه لـ «کُلّ» أن یکون إسماً ظاهراً و مماثلاً للمنعوت فی لفظه و معناه معاً[٣] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٣٣)

١٠. **الأصل** فی «کُلّ» إذا أضیفت إلی المعرفة مراعاة اللّفظ[٤] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٥٠)

---

١. مانند: «غَیْر» و «مِثْل».
٢. مثلاً اگر «غَیْر» میان دو ضدّ واقع شود؛ مثل: «العِلْمُ غَیْرُ الجَهْلِ».
٣. مثل: «الرَّجُلُ کُلُّ الرَّجُلِ ...».
٤. یعنی مفرد مذکّر.

١١. **الأصل** فی «حَیْثُ» أن یضاف إلی الجملة الفعليّة (النّحو الوافی ج ٣ ص ٦١) (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٣٠٠ و ج ٢ ص ١٠٤)

١٢. **الأصل** أن یکون الفعل بعد «إذا» ماضیاً (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٣٠٩)

١٣. **الأصل** فی «إذْ» أن تضاف إلی الفعليّة الّتی فعلها ماضٍ (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٣٠٩)

١٤. **الأصل** فی «إذْ» أن یکون ظرفاً للزّمن الماضی المبهم و یضاف إلی الجملة (النّحو الوافی ج ٣ ص ٦٢ و ص ٦٣) (شرح إبن عقیل ج ٢ ص ٥٥)

١٥. **الأصل** فی المضافات إلی الجمل «إذْ» و «إذا» (شرح التّسهیل ج ٣ ص ١٢٠)

١٦. **الأصل** فیما یضاف إلی الجمل من أسماء الزّمان «إذْ» فی الماضی و «إذا» فی المستقبل (شرح التّسهیل ج ٣ ص ١٢٣)

١٧. **الأصل** فی «مَعَاذَ» أن یستعمل مضافاً منصوباً (النّحو الوافی ج ٢ ص ٩٢ و ص ٩٣)

١٨. **الأصل** فی «سُبْحَانَ» أن یستعمل مضافاً منصوباً (النّحو الوافی ج ٢ ص ٩٣) (کتاب الکنّاش ج ١ ص ٢٩٦)

١٩. **الأصل** فی «غُدْوَة» الواقعة بعد «لَدُنْ» جرّها (مبادی العربیّة ج ٤ ص ٣٠٧)

٢٠. **الأصل** فی «أيُّ» عدم الإضافة إلی مفرد معرفة (شرح إبن عقیل ج ٢ ص ٦١)

٢١. **الأصل** فی «أيُّ» الوصفيّة أن لا تضاف إلّا إلی نکرة (شرح إبن عقیل ج ٢ ص ٦٢ و ص ٦٣)

٢٢. **الأصل** فی «أيُّ» الشرطيّة و الإستفهاميّة أن یضافا إلی المعرفة و إلی النّکرة (شرح إبن عقیل ج ٢ ص ٦٣)

٢٣. **الأصل** أن یذکر مع «أيّ» مضاف إليه (ثورة نحويّة ص ٥٦) (مغنی الأدیب ب ١ ص ٧٨)

٢٤. **الأصل** فی «غَیْر» الّتی قطعت عن الإضافة أن تتقدّمها «لَیْسَ» (شرح الصّفائیّ ج ٢ ص ٢٤٩)

٢٥. **الأصل**[1] فی «غَیْر» المقطوعة عن الإضافة أن تبنی علی الضمّ (مبادی العربیّة ج٤ ص ٣٠٦)

٢٦. **الأصل** فی «غَیْر» أن یکون ملازماً الإضافة و الإبهام (النّحو القرآنیّ ص ٢٤٨)

---

١. الأحسن.

مصدر

۱. **الأصل** صحّة مجیء صیغة الصّفة مقام المصدر[1] (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۳۵۹)

۲. **الأصل** فی المصدر أن یفرد[2] (الأصول النّحویّة و الصّرفیّة ج ۱ ص ٤٦٨)

۳. **الأصل** فی المصدر أن یشتمل علی کلّ الحروف الأصلیّة و الزّائدة الّتی یشتمل علیها فعله الماضی (سلسبیل ص ۳۵۲)

٤. **الأصل** فی المصدر أن یتضمّن أحرف فعله لفظاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٦)

۵. **الأصل** فی المصدر أن یکون له فعل من لفظه (کتاب الکنّاش ج ۱ ص ۳۲۰) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤۳)

٦. **الأصل** أن یصحّ الإستغناء عن المصدر بجعل الفعل مع «أن» و «ما» المصدریّتین محلّه[3] (النّحو الوافی ج ۳ ص ١٥٦)

۷. **الأصل** أن لا یجعل المصدر خبراً و نعتاً للذّات (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۵۳)

۸. **الأصل** إستعمال المصدر نعتاً (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۸٦)

۹. **الأصل** فی المصدر ألّا یثنّی و لا یجمع (الحدائق النّدیّة ج ۲ ص ۱۳٦)(سلسبیل ص ۳٦۳)

۱۰. **الأصل** فی المصدر أن یکون صریحاً (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٢)

۱۱. **الأصل** فی المصدر الصّریح أن یدلّ علی الحدث و لا یدلّ علی الزّمان (النّحو الوافی ج ۲ ص ١٦٢)

---

۱. مانند آن که برخی گفته‌اند: در آیهٔ {وَلاَ تَعْثَوْا فِي الأَرْضِ مُفْسِدِينَ} (بقره/٦٠) «مُفْسِدِینَ» به معنای «إِفْسَاد» است.

۲. یعنی مثنّی و جمع نشود.

۳. گاهی حرف مصدری همراه با صله‌اش نمی‌تواند به جای مصدر صریح بیاید؛ مانند: «کانَ إِسْتِقْبالُکَ الضُّیُوفَ حَسَناً» که به جای «استقبال» نمی‌توان مصدر مؤوّل آورد زیرا در کلام عرب، حرف مصدری بلافاصله بعد از «کانَ» استعمال نشده است.

۱۲. **الأصل** فی المصدر الصّریح ألّا یدلّ علی ذات و لا زمان و لامکان و لا تذکیر و لا تأنیث و لا عدد (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱۳۳)

۱۳. **الأصل** فی المصدر الصّریح الخالی من الدّلالة علی المرّة أو الهیئة أن یدلّ علی المعنی العقلیّ المحض الّذی لا وجود له فی غیر الذّهن[۱] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱٦۲ و ص ۱٦۱)

١٤. **الأصل** فی المصدر أن یکون متصرّفاً[۲] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۲۹)

۱۵. **الأصل** فی المصدر المیمیّ أن یعرب علی حسب حاجة الجملة (النّحو الوافی ج ۳ ص ٦۸)

۱٦. **الأصل** عدم بناء مصدر النّوع من غیر الثلاثی المجرّد (القواعد النّحویّة ص ۱۸۷)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۳۰ و ص ٦۳۱)

۱۷. **الأصل** فی المصدر المصوغ للدّلالة علی المرّة ألّا یعمل (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱٦۵ و ج ۳ ص ۱٦٤)

۱۸. **الأصل** فی المصادر القیاسیّة لغیر الثلاثیّ أن تکون مضبوطة محصورة (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱٤۵)

۱۹. **الأصل** أن لا تدخل الألف و اللّام علی المصادر الأعلام[۳] (الأصول النّحویّة و الصّرفیّة ج ۲ ص ۵۱)

۲۰. **الأصل** فی المصدر أن یضاف (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱۵۹) (مکرّرات المدّرس ج ۳ ص ۱۳)

۲۱. **الأصل** فی المصدر أن یکون مضافاً إلی الضّمیر[٤] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ٤۳۳ و ص ٤۳۲)

---

۱. به نوعی توضیح اصلِ شمارهٔ ۱۲ است.
۲. یعنی نقش‌های مختلف علاوه بر مفعول مطلق بگیرد.
۳. یعنی وقتی مصدر عَلَم می‌شود؛ مانند آن که اسم شخصی را «عَوْن» بگذاریم.
٤. منظور، این است که در مواردی که ضمیر بعد از مصدر می‌آید غالباً مصدر به آن اضافه می‌شود و گاهی نیز ضمیر به صورت منفصل می‌آید (أَعْجَبَنِی ضَرْبٌ إیَّاکَ).

٢٢. **الأصل** فی المصدر المضاف أن يعمل (معجم النّحو ص ٣٤٧)
٢٣. **الأصل** فی المصادر المثنّاة لفظاً أن تضاف إلی ضمير المخاطب لا غير[١] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٥٨)
٢٤. **الأصل** فی المصدر الّذی كان من المتعدّی أن يضاف إلی فاعله و يذكر بعده المفعول به منصوباً (مبادی العربيّة ج ٤ ص ١٧٧)
٢٥. **الأصل** إضافة المصدر إلی فاعله ثمّ يأتی مفعوله (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ١٨٦)(شرح الرّضی علی الكافية ج ٣ ص ٤٠٨) (أوضح المسالک ج ٣ ص ٢١٢ و ص ١٩٢) (شرح إبن النّاظم ص ٢٥٤) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٨) (النّحو المقدّماتی ص ١٠٤)
٢٦. **الأصل** عدم إضافة المصدر إلی المفعول به (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ١٨٦)
٢٧. **الأصل** عدم إضافة المصدر إلی المفعول فيه (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ١٨٦)
٢٨. **الأصل** عدم إضافة المصدر إلی المفعول له (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ١٨٧)
٢٩. **الأصل** فی المصدر المنوّن أن يعمل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٨)
٣٠. **الأصل** فی المصدر أن يكون منوّناً (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ١٥٧)
٣١. **الأصل** فی المصدر العددیّ[٢] ألّا يعمل (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٥٧)
٣٢. **الأصل** فی المصدر المعرّف بـ «أَلْ» أن لا يعمل (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ١٥٩)(شرح قطر النّدی ص ٢٣٩) (جامع المقدّمات ج ١ ص ٥٤٤ و ص ٤٩٩) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٨)
٣٣. **الأصل** فی إعمال المصدر ألّا يكون مصغّراً (النّحو الوافی ج ٤ ص ١١٥)
٣٤. **الأصل** فی الفعل هو المصدر[٣] (الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ٢ ص ٧٥)
٣٥. **الأصل** فی المصدر أن يدلّ علی الحدث (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ١٩٥)

---

١. منظور، مصادری است كه لفظاً مثنّی هستند ولی در معنا دلالت بر تكرار می‌كنند؛ مانند: «لَبَّيْکَ، سَعْدَيْکَ و ...».
٢. مصدر مرّة.
٣. يعنی اصلِ فعل، مصدر است و فعل از مصدر ساخته شده است.

۳٦. **الأصل** فی إشتقاق الفعل هو المصدر (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۳ ص ٦۳)

۳۷. **الأصل** هو القول بإشتقاق الفعل الماضی و فعل الأمر و الفعل المضارع و اسم الفاعل و اسم المفعول من المصدر (شرح التّسهيل ج ۲ ص ۲٥)

۳۸. **الأصل** أن يكون المصدر العامل مقدّراً بحرف مصدری موصول بفعل (شرح التّسهيل ج ۲ ص ٤٤۰)

۳۹. **الأصل** فی المصدر المتعدّی أن يضاف إلی فاعله (فرائد حجّتيّه ص ۲٤٦)

أوزان خاصّه در باب مصدر

۱. **الأصل** فی الفعل الّذی یدلّ علی صناعة أن یکون مصدره علی وزن «فِعَالة» (النَحو الوافی ج ۳ ص ۱٤۲) (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۱ ص ۱۰۷)

۲. **الأصل** فی مصدر «فَعَلَ» الدّالّ علی داء أو صوت أن یکون علی وزن «فُعال» (أوضح المسالک ص ۲۳۷)(شرح إبن النّاظم ص ۲٦۳) (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۱۷) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۲٦)

۳. **الأصل** فی مصدر «فَعَلَ» الدّالّ علی سَیْر أن یکون علی وزن «فَعِیْل» (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳۷) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۲٦)

٤. **الأصل** فی مصدر «فَعَلَ» الدّالّ علی حرفة أو ولایة أن یکون علی وزن «فِعالَة» (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳۷) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۲٦)

٥. **الأصل** فی مصدر «فَعَلَ» الدّالّ علی إمتناع أو إباء أن یکون علی وزن «فِعال»[۱] (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳٦) (شرح إبن النّاظم ص ۲٦۳)(شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۱٦)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۲٦)

٦. **الأصل** فی مصدر «فَعَلَ» الدّالّ علی تقلّب و إضطراب و حرکة أن یکون علی وزن «فَعَلان»[۲] (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳٦) (شرح إبن النّاظم ص ۲٦۳)(شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۱۷)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۱۱۷)

۷. **الأصل** فی مصدر «فَعَلَ» الدّالّ علی صوت أن یکون علی وزن «فُعَال» أو «فَعِیْل»[۳] (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۱ ص ۱۰۸) (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳۷) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۲٦)

---

۱. مانند: «أبَیٰ إباءً» و «جَمَحَ جِماحاً».
۲. مانند: «جالَ جَوَلاناً».
۳. مانند: «صَرَخَ صُراخاً» و «صَهَلَ صَهِیْلاً».

۸. **الأصل** فى مصدر «فَعُلَ» أن يكون على وزن «فُعُولَة» أو «فَعَالَة»[۱] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۲۷)

۹. **الأصل** فى مصدر «أَفْعَلَ» معتلّ العين أن يكون على وزن «إفالَة»[۲] (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ٤٢) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۲۷)

۱۰. **الأصل** فى مصدر «إسْتَفْعَلَ» معتلّ العين أن يكون على وزن «إسْتِفَالَة[۳]» (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ٤٢) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۲۷)

۱۱. **الأصل** فى مصدر «فَعَلَ» المتعدّى أن يكون على وزن «فَعْل»[٤] (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳۳) (شرح إبن النّاظم ص ۲۶۲) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۳۵) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۲۶)

۱۲. **الأصل** فى مصدر «فَعِلَ» المتعدّى أن يكون على وزن «فَعْل»[۵] (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳۳) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۳۵) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۲۶)

۱۳. **الأصل** فى مصدر «فَعَلَ» اللّازم أن يكون على وزن «فُعُول»[۶] (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳۶) (شرح إبن النّاظم ص ۲۶۲) (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۱۱۶) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۲۶)

۱٤. **الأصل** فى مصدر الفعل اللّازم على وزن «فَعَلَ» أن يكون على وزن «فِعالة» إذا دلّ على حرفة أو ولاية[۷] (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۳۵)

۱۵. **الأصل** فى مصدر «فَعِلَ» اللّازم الدّالّ على غير لون أن يكون على وزن «فَعَل»[۸] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٤۵۶) (أوضح المسالک ج ۳ ص ۲۳۶) (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۱۱۵) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۶۲۶)

---

۱. مانند: «سَهُلَ سُهُولةً» و «فَصُحَ فَصَاحَةً».
۲. مانند: «أَقَامَ إقامَةً».
۳. مانند: «إستَقَامَ إستِقَامَةً».
٤. مانند: «ضَرَبَ ضَرْباً».
۵. مانند: «فَهِمَ فَهْماً».
۶. مانند: «جَلَسَ جُلُوساً».
۷. مانند: «فَلَحَ فِلاحَةً».
۸. مانند: «فَرِحَ فَرَحاً».

۱٦. **الأصل** فی مصدر «فَعِلَ» اللّازم الدّالّ علی لون أن یکون علی وزن «فُعْلَة»[1] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٧)

۱۷. **الأصل** فی مصدر الفعل اللّازم علی وزن «فَعِلَ» أن یکون علی وزن «فَعَل»[2] إذا لم یدلّ علی حرفة أو ولایة (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۳٥)

۱۸. **الأصل** فی الفعل الماضی الثلاثیّ لازماً معتلّ العین أن یکون مصدره علی وزن «فَعْل»[3] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱٤۳)

۱۹. **الأصل** فی مصدر الفعل الثلاثیّ المجرّد أن یکون علی وزن «فَعْل» (جامع الدّروس العربیّة ص ٤۹۹ و ص ۱۱۲ و ص ۱۰٥) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥۰۹)

۲۰. **الأصل** عدم مجیء «فِعْلَة» للهیئة من غیر الثّلاثیّ (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۲٥)

۲۱. **الأصل** فی مصدر «فَعَّلَ» التّفعیل (سلسبیل ص ۲٦۳ و ص ۲٦۲)

۲۲. **الأصل** فی مصدر «فاعَلَ» المفاعلة (سلسبیل ص ۲٦۳ و ص ۲٦۲)

۲۳. **الأصل** فی المصدر المیمیّ للثّلاثیّ المجرّد أن یکون علی وزن «مَفْعَل» (مغنی الفقیه صرف جامع کاربردی ص ۲۹۳)

۲٤. **الأصل** فی «فُعُول» المصدر أن یکون لازماً (شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۳۲۱)

۲٥. **الأصل** فی مصدر الأدواء من غیر باب «فَعِلَ» المسکور العین أن یکون علی وزن «فُعَال» (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۱ ص ۱۰۸)

۲٦. **الأصل** فی مصدر الأدواء من باب «فَعِلَ» المسکور العین أن یکون علی وزن «فَعَل» (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۱ ص ۱۰۹)

۲۷. **الأصل** فی الشّراد و الهِیاج و شبهه أن یکون مصدرها علی وزن «فِعَال» (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۱ ص ۱۰۷)

۲۸. **الأصل** عدم مجیء المصدر المضاعف علی وزن «فَعْلَان» بفتح الفاء (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ٤٤)

---

۱. مانند: «سَمِرَ سُمْرَةً».
۲. مانند: «فَرِحَ فَرَحاً».
۳. مانند: «نامَ نَوْماً».

إسم مصدر

۱. **الأصل** فی إسم المصدر فی اللّغة أن یدلّ علی الحاصل من المصدر (سلسبیل ص ۳۵۲)

۲. **الأصل** فی إسم المصدر فی اللّغة أن لا یراد منه معنی المصدر[1] (سلسبیل ص ۳۵۲)

۳. **الأصل** فی إسم المصدر فی صناعة النّحو أن یکون بمعنی المصدر (جرعه‌ای از ادب قرآن ص ۳٤٥ و ص ۳٤٦) (أوضح المسالک ج ۲ ص ۲۰۷)

٤. **الأصل** فی إسم المصدر أن ینقص عن حروف فعله[2] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱٦۹)

٥. **الأصل** فی إسم المصدر أن لا یدلّ علی الحدث (معانی النّحو ج ۳ ص ۱٤۳) (معجم الفروق النّحویّة و الصّرفیّة ص ۱۹٥)

٦. **الأصل** فی إسم المصدر أن یضاف (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱٦۳)

۷. **الأصل** فی إسم المصدر أن لا یعمل (النّحو الوافی ج ۳ ص ۱٦۱) (معجم النّحو ص ۲٤)

---

۱. گاهی معنای مصدر از اسم مصدر اراده می‌شود؛ مانند: «صَلَّیْتُ صَلَاةً».

۲. مانند «عَطَاء» که اسم مصدر باب «إعْطَاء» است و یک همزه کم دارد.

إسم فاعل

١. **الأصل** عدم زيادة تاء التّأنيث فی إسم الفاعل الخاصّ بالمؤنّث[1] (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٧٨)

٢. **الأصل** فی وزن «فَعِلَ» إذا كان لازماً أن يكون وزن إسم فاعله على «فَعِل» أو «فَعْلان» أو «أَفْعَل» (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ١٢٧)

٣. **الأصل** فی إسم الفاعل أن يكون للحدوث (أوضح المسالک ج ٣ ص ٢٤٤)(شرح إبن عقيل ج ٢ ص ١٣٢) (الهداية و الصّمديّة ص ٧٤)(معجم النّحو ص ١٧)

٤. **الأصل** فی إسم الفاعل أن يدلّ على المعنى المجرّد الحادث و فاعله (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٩١)

٥. **الأصل** زيادة تاء التّأنيث فی آخر إسم الفاعل لدلالته على تأنيثه (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٧٨)

٦. **الأصل** إذا وقع إسم الفاعل مبتدأ مستغنياً بمرفوعه عن الخبر إعتماده على النّفی أو الإستفهام[2] (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٧٩)

٧. **الأصل** جواز إضافة إسم الفاعل إلى فاعله فی موضع كان متعدّياً لمفعول واحد[3] (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٧٦)

٨. **الأصل** فی الوصف أن يكون صلة «أَلْ» (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٢)

٩. **الأصل** فی «أَلْ» الدّاخلة على المشتقّات العاملة أن تكون موصولة (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٧٨)

---

١. مانند: «حائض».
٢. مانند: «أَ قَائمٌ الزَّيْدَانِ؟» و «ما قَائمٌ الزَّيْدَانِ».
٣. البتّه وقتی اسم فاعل به فاعل خود اضافه شود ملحق به باب صفت مُشبِهه می‌شود و مفعول آن نيز غالباً حذف می‌شود.

١٠. **الأصل** فى الوصف المستوفى لشروط العمل إعماله لا إضافته (همع الهوامع ج ٣ ص ١٤٨)

١١. **الأصل** إشتقاق إسم الفاعل من الفعل (كتاب الكنّاش ج ١ ص ٣٠٦)

١٢. **الأصل** عدم مجىء إسم الفاعل مـن الثّلاثـىّ المزيـد فيـه علـى وزن «فاعِـل» (كتـاب الكنّاش ج ١ ص ٣٢٧) (مكرّرات المدرس ج ٣ ص ٥٤)

١٣. **الأصل** عدم مجىء إسم الفاعـل مـن الثّلاثـىّ المجـرّد علـى وزن «مُفْعِـل» (شـرح ملّا جامى ج ٢ ص ١٩٣)

١٤. **الأصل** فى إصطلاح أهل النّحو إطلاق إسم الفاعـل علـى المحـدود فـى بابـه (شـرح التّسهيل ج ٣ ص ٢٩٤)

إسم مفعول

۱. **الأصل** فى إسم المفعول أن يؤخذ من الفعل المتعدّى (القواعد الأساسيّة ص ۳۱۳) (الصّرف الصّافى ص ۲٤۲)

۲. **الأصل** أن لا يجمع إسم المفعول جمع تكسير (جامع الدّروس العربيّة ج ٤ ص ۱۹۳)

۳. **الأصل** عدم إضافة إسم المفعول إلى مرفوعه (النّحو الوافى ج ۳ ص ۱۹۸ و ص ۱۹۹)

٤. **الأصل** عدم مجيء إسم المفعول على وزن «فُعْلَة»[1] (كتاب الكنّاش ج ۱ ص ۳۳۲)

٥. **الأصل** عدم إتّحاد لفظ إسم الفاعل و إسم المفعول (الصّرف الصّافى ص ۲٤۳)

---

۱. گاهى براى مبالغه، اسم مفعول بر وزن «فُعْلَة» استعمال شده است؛ مانند: «زَيْدٌ ضُحْكَةٌ غُلَامُهُ».

صفت مُشْبِهه

۱. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة أن تدلّ علی معنی و ذات (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۳۲)
۲. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة الإشتقاق[1] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۱٦)
۳. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة أن تصاغ من الصّفات الثّابته لموصوفاتها (علوم العربیّة ص ۲۷٥)
٤. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة أن تصاغ من مصدر الفعل الثّلاثیّ اللّازم المتصرّف (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۰٤) (دانش صرف ص ۳٦۰)
٥. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة أن تشتقّ من الفعل اللّازم (جرعه‌ای از أدب قرآن ص ۳۲٦)
٦. **الأصل**[2] فی الصّفة المُشْبِهة الموصوغة من الثّلاثیّ المجرّد أن تصاغ من وزن «فَعِلَ»[3] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۰٥)
۷. **الأصل** أن یقال فی مؤنّث «أَفْعَل» التّعیین[4] «فَعْلَاء» (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱٦٥)
۸. **الأصل** أن یجیء باب «أفْعَل، فَعْلَاء» من باب «فَعِلَ، یَفْعَلُ» (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱٦۳)
۹. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة عدم تعرّفها بالإضافة[5] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۲٥)
۱۰. **الأصل** عدم إضافة الصّفة المُشْبِهة إلی المعمول المضاف إلی ضمیر الموصوف[6] (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۳۷)

---

۱. در برخی موارد، اسم در اصل، جامد است و تأویل به صفت مُشْبِهه می‌رود؛ مانند: «زَیْدٌ أَسَدٌ» که به معنای «شُجَاعٌ» است. به عبارت دیگر: صفت مُشْبِهٔ اصیل همیشه مشتقّ است.
۲. یعنی اکثر.
۳. یعنی فعل آن بر وزن «فَعِلَ» باشد؛ مانند: «فَرِحَ، تَعِبَ و ...».
٤. در مقابل أفعل تفضیل؛ مانند: «أَحْمَر حَمْرَاء».
٥. یعنی با اضافه شدن معرفه نمی‌شود.
٦. یعنی «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ حَسَنِ وَجْهِهِ» خلاف اصل است.

۱۱. **الأصل** عدم إضافة الصّفة المُشْبِهة إلى المعمول المضاف إلى ما أضيف إلى ضمير الموصوف[1] (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۱۳۷)

۱۲. **الأصل** فی «أَلْ» الدّاخلة على الصّفة المُشْبِهة أن تكون للتّعريف (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۲٥)

۱۳. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة أن لا تكون مجارية على حركات المضارع و سكناته (شرح قطر النّدى ص ۲٤۷) (مبادی العربيّة ج ٤ ص ۷۱٤)

١٤. **الأصل** فی معمول الصّفة المُشْبِهة أن يكون مرفوعاً (شرح الرّضی على الكافية ج ۳ ص ٤۳۸) (شرح قطر النّدى ص ۲۸)

١٥. **الأصل** فی معمول الصّفة المُشْبِهة المرفوع أن يكون فاعلاً (شرح قطر النّدى ص ۲٤۸)

١٦. **الأصل** فی معمول الصّفة المُشْبِهة المعرّف المقترن بضمير الموصوف أن يرفع على أنّه فاعل لها[2] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٠)

١٧. **الأصل** فی معمول الصّفة المُشْبِهة المعرّف المضاف إلى ما فيه ضمير الموصوف أن يرفع على أنّه فاعل لها[3] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٠) (مبادی العربيّة ج ٤ ص ۱۷۳)

۱۸. **الأصل** فی قولک «زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهُهُ» أن يكون «وَجْهُهُ» مرفوعاً (شرح شذور الذّهب ص ٥۱۸)

۱۹. **الأصل** فی معمول الصّفة المُشْبِهة المنصوب المنكّر أن يكون تمييزاً[4] (شرح قطر النّدى ص ۲٤۸)

۲۰. **الأصل** عدم الفصل بين الصّفة المُشْبِهة و بين معمولها المرفوع أو المنصوب بظرف أو جارّ و مجرور (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۲٦)

---

۱. يعنی «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ حَسَنِ وَجْهِ أَبِيْهِ» خلاف اصل است.
۲. مانند: «جَاء رَجُلٌ حَسَنٌ وَجْهُهُ».
۳. مانند: «جَاء رَجُلٌ حَسَنٌ وَجْهُ أَبِيْهِ».
٤. مانند: «زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهاً».

۲۱. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة عدم تقديم معمولها عليها[1] (شرح الرّضی علی الکافية ج ۲ ص ۲٦) (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۱۳٤) (شرح شذور الذّهب ص ٥۱۹)

۲۲. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة أن تکون غير جارية علی لفظ المضارع (شرح إبن النّاظم ص ۲۷۱)

۲۳. **الأصل** أن تدلّ الصّفة المُشْبِهة علی الثّبوت و اللّزوم (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥۹۳)

۲٤. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة لـ «فَعُلَ ـُ» أن تکون علی وزن «فَعِيْل»[2] (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۱ ص ۱۰٤)

۲٥. **الأصل** فی الصّفة المُشْبِهة أن تکون فی «فَعِلَ»[3] (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۱ ص ۱۰٤)

۲٦. **الأصل** فيما فاعلها جمع فی باب الصّفة المُشْبِهة أن تجمع جمع تکسير[4] (شرح التّسهيل ج ۲ ص ٤۲۸)

---

۱. تقديم جارّ و مجرور بر صفت مُشْبِهه جائز است؛ مانند: «زَيْدٌ بِکَ فَرِحٌ».
۲. مانند: «کَرُمَ يَکْرُمُ کَرِيْم».
۳. مانند: «عَلِيْم، رَحِيْم و ...».
٤. مانند: «حِسَان» جمع «حَسَن» در «مَرَرْتُ بِرِجَالٍ حِسَانٍ غِلْمَانُهُمْ».

صيغهٔ مبالغه

١. **الأصل** عدم إضافة إسم المبالغة إلى مفعوله (نحو مقدّماتی ص ١٠٦)

٢. **الأصل** فی صيغة المبالغة الحدوث و عدم الدّوام (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٩١) (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ٣٨٢)

٣. **الأصل** فی صيغة المبالغة أن تكون علی وزن «فَعَّال» أو «فَعُول» أو «مِفْعَال» (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٨٩) (شرح قطر النّدی ص ٢٤٤)

٤. **الأصل** فی وزن «فَعَّال» أن يكون للمبالغة (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٩٤) (ثورة نحويّة ص ٧٤)

٥. **الأصل** فی وزن «فَعُول» بمعنی الفاعل عدم لحوق تاء التّأنيث عليه[١] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣١٧)

٦. **الأصل** فی وزن «فَعُول» أن يكون بمعنی الفاعل (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٩٤)

٧. **الأصل** فی صيغة المبالغة عدم تقديم معمولها عليه (شرح الرّضی علی الكافية ج ٣ ص ٤٢٣)

٨. **الأصل** فی إسم المبالغة أن يصاغ من الثّلاثیّ المجرّد (دانش صرف ص ٣٦٢)

---

١. مانند: «صَبُور» به معنای «صابِر» كه مشترک بين مؤنّث و مذكّر است.

إسم تفضيل

۱. **الأصل** فی إسم التّفضيل المذكّر أن يكون على وزن «أَفْعَل»[1] (الهداية فی النّحو ص۲۰۷) (الهداية و الصّمديّة ص ۷۷)

۲. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن يكون غيرمنصرف مذكّراً أو مؤنّثاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥٠ و ص ٦٥١)

۳. **الأصل** فی إسم التّفضيل التّغاير بحسب الذّات بين المفضّل و المفضّل عليه (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲۳۲ و ص ۲۳۵)

٤. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن يكون من له الزّيادة فاعلاً[2] (مكرّرات المدرّس ج ۳ ص ۹۹)

٥. **الأصل** فی مسألة الكحل أن يقع الإسم الظّاهر بين الضّميرين أوّلهما للموصوف و ثانيهما للظّاهر[3] (مكرّرات المدرّس ج ۳ ص ۱۰۷) (قواعد اللّغة العربيّة ص ۱۱۲)

٦. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن يدلّ على أنّ شيئين إشتركا فی صفة و زاد أحدهما على الآخر فيها (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱) (شرح قطر النّدى ص ۲٤٦) (معجم النّحو ص ۱۱ و ص ۱۲)

۷. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن يدلّ على الإستمرار و الدّوام (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۸۱) (مغنی الفقيه صرف جامع كاربردی ص ۳٦٦)

۸. **الأصل** فی معمول إسم التّفضيل أن لا يتقدّم عليه (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۸۵) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۵۱)

۹. **الأصل** فی صيغة التّفضيل «أَفْعَل» إذا جاءت مجرّدة من «أَلْ» و الإضافة أن لا تثنّى و لا تجمع و لا تؤنّث (معجم النّحو العربیّ ص ۵۵۲)

---

۱. به خلاف «خَيْر» و «شَرّ».

۲. گاهی تفضيل در مفعول است؛ مانند: «أَعْرَف» به معنای «أَشَدُّ مَعْرُوفِيَّةً».

۳. مانند: «ما رَأَيْتُ رَجُلاً أَحْسَنَ فِي عَيْنِهِ الكُحْلُ مِنْهُ فِي عَيْنِ زَيْدٍ» كه ضمير «عَيْنِهِ» به «رَجُلاً» برمی‌گردد و ضمير «مِنْهُ» به «الكُحْل».

١٠. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن يستعمل باللّام أو الإضافة أو كلمة «مِنْ»[١] (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٩٨ و ص ٩٩) (الهداية و الصّمديّة ص ١٤)

١١. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن لا يثنّى و لا يجمع و لا يؤنّث (النّحو الوافی ج ٣ ص ٢٨٥ و ص ٢٨٦) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٥٨٨) (شرح قطر النّدى ص ٢٤٦)

١٢. **الأصل** فی «أَخْيَر» و «أَشْرَ» أن تحذف همزتهما (الهداية و الصّمديّة ص ١٢٧)

١٣. **الأصل** فی «أَخْيَر» و «أَشْرَ» أن يستعملا «خَيْراً» و «شَرّاً» (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٢١٨ و ص ٢١٩)

١٤. **الأصل** فی إسم التّفضيل إذا كان مجرّداً من «أَلْ» و الإضافة أن يكون مفرداً مذكّراً فی جميع إستعمالاته (النّحو الوافی ج ٣ ص ٢٩١ و ص ٣٠٢) (شرح ملّاجامی ج ٢ ص ٢٢٨) (شرح إبن النّاظم ص ٢٩٤) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥٢)

١٥. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن يستعمل مع «مِنْ» (الكلام المفيد ص ٢١٣) (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٢٣٠) (شرح الرّضی على الكافية ج ٣ ص ٤٣٣ و ص ٤٥٧ و ص ٤٥٨)

١٦. **الأصل** أن يتأخّر «مِنْ» مع مجروره عن أفعل التّفضيل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦١)

١٧. **الأصل** عدم الفصل بين إسم التّفضيل و «مِنْ» الّتی بعده (النّحو الوافی ج ٣ ص ٢٨٨)

١٨. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن يبنى للفاعل (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٢٢٢ و ص ٣٤٨) (كتاب الكنّاش ج ١ ص ٣٤٢)

١٩. **الأصل** فی أفعل التّفضيل أن لا يصاغ من إسم العين[٢] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٢٨٣)

٢٠. **الأصل** فی إسم التّفضيل أن لا يعمل فی الإسم الظّاهر (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٢٢)

٢١. **الأصل** فی إسم التّفضيل المضاف أن تقصد به الزّيادة على من أضيف إليه (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٢٢٥) (الهداية و الصّمديّة ص ٧٨)

---

١. به همين علّت گفته می‌شود: «أُخَر» از اصل خود عدول كرده و غير منصرف است. يعنی در اصل «الأُخَر» يا «أُخَر مِنْ» بوده است.
٢. ساختن أفعل تفضيل از اسم عين شاذ است؛ مانند: «أَحْنَک» از «حنک».

إسم آلـت

۱. **الأصل** فی صيغة إسم الآلة أن تكون على وزن «مِفْعَل» و «مِفْعَلَة» و «مِفْعَال» (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۳۸)

۲. **الأصل** فی إسم الآلة من معتلّ اللّام و اللّفيف أن يكون على وزن «مِفْعَلَة»[1] (مبادی العربيّة ج ٤ صرف ص ۱۳۳)(فرهنگ اصطلاحات صرف و نحو عربی ص ۲۸)

۳. **الأصل** فی إسم الآلة أن يصاغ من الثّلاثیّ المجرّد المتعدّی (دانش صرف ص ۳۷٦) (ماء مَعين ص ۱۰۸) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۲۰۳) (الصّرف الصّافی ص ۲٥۸)

٤. **الأصل** فی إسم الآلة أن لا يصاغ من الأسماء الجامدة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۰)

---

۱. مانند: «مِصْفَاة و مِشْوَاة».

فعل تعجّب

١. **الأصل** فى التّعجّب أن لا يصغّر[1] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٤٣)

٢. **الأصل** عدم الفصل بين فعل التّعجّب و معموله (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٥٠) (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٥٣)

٣. **الأصل** فى باب التّعجّب ذكر المتعجّب منه (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٤٧)

٤. **الأصل** فى التّعجّب أن يكون على صيغتى «ما أَفْعَلَهُ» و «أَفْعِلْ بِهِ» (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٤٧) (شرح قطر النّدى ص ٢٨٨)

٥. **الأصل** فى «أَفْعَلَ» التّعجّب أن لا ينصب إلّا مفعولاً به واحداً[2] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٥٩)

٦. **الأصل** عدم الفصل بين «ما» و فعل التّعجّب (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٥٦)(معجم النّحو ص ١١٢)

٧. **الأصل** وقوع «كان» الزّائدة بين «ما» و فعل التّعجّب (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٥٦)

٨. **الأصل** فى «أَفْعِلْ بِهِ» عدم حذف الباء (جامع الدّروس العربيّة ص ٤٧) (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٥٦)

٩. **الأصل** ذكر الفاعل المجرور بالباء فى «أَفْعِلْ بِهِ» (علوم العربيّة ج ٢ ص ٢١٣)

١٠. **الأصل** فى فاعل «أَفْعِلْ بِهِ» أن يكون مجروراً بالباء الزّائدة دائماً (أوضح المسالك ج ٢ ص ٨٩)

١١. **الأصل** فى فاعل «أَفْعِلْ بِهِ» أن يكون مفرداً مذكّراً للمخاطب دائماً راجعاً إلى مصدر الفعل المذكور[3] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٤٥)

---

١. «ما أُمَيْلَحَ فُلاناً و ما أُحَيْسَنَهُ» نيز استعمال شده كه خلاف اصل است.

٢. «ما أَكْسى الْغَنِيَّ لِلْفَقِيْرِ ثِياباً» و أمثال آن، خلاف اصل است.

٣. طبق قول كسانى كه قائلند فاعلِ «أَفْعِلْ بِهِ» «أَنْتَ» مستتر در آن است نه ضمير مجرور در «بِهِ».

أفعال مدح و ذّم

١. **الأصل** فى فاعل «فَعُلَ» فى هذا الباب أن يجرّ بالباء الزّائدة إن كان إسماً ظاهراً[١] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٧٨)

٢. **الأصل** فى فاعل أفعال المدح و الذّمّ أن يكون إسماً ظاهراً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٢٧)

٣. **الأصل** فى فاعل أفعال المدح و الذّمّ أن يكون قابلاً للتّغيير (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٦٢)

٤. **الأصل** فى إسم المخصوص صحّة دخول النّواسخ عليه[٢] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٦٩)(القواعد الإساسيّة ص ٣٣٥)(مغنى الأديب ب ٤ ص ٧٩)

٥. **الأصل** عدم تقديم المخصوص على أفعال المدح و الذّمّ (معجم النّحو ص ١٧٢)

٦. **الأصل** فى المخصوص بالمدح و الذّمّ أن يتأخّر (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٥٦)

٧. **الأصل** فى المخصوص أن لا يحذف (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٦٧)(جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٦١)

٨. **الأصل** عدم تقديم التّمييز على أفعال المدح و الذّمّ (معجم النّحو ص ١٧٢)

٩. **الأصل** جواز إجتماع الفاعل الظّاهر و التّمييز فى أسلوب المدح و الذّمّ[٣] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٢٦٣)

١٠. **الأصل** فى أفعال المدح و الذّمّ هو «نِعْمَ» و «بِئْسَ» (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٣٦٠)

١١. **الأصل** عدم كون فاعل «نِعْمَ» و «بِئْسَ» نكرة (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٥٤)

---

١. مانند: «شَرُفَ بزَيْد».
٢. مانند: «نِعْمَ رَجُلاً كانَ زَيْدٌ».
٣. مانند: «نِعْمَ الشُجَاعُ رَجُلاً يَقُولُ الحَقَّ».

١٢. **الأصل** فى «نِعْمَ» و «بِئْسَ» إذا قصد بهما المدح و الذّمّ كسر الفاء و إسكان العين (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٣٥٤)

١٣. **الأصل** فى فاعل «نِعْمَ» و «بِئْسَ» أن لا يثنّى و لا يجمع و لا يؤنّث (شرح ملّاجامى ج ٢ ص ٣٥٥)

١٤. **الأصل** فى «نِعْمَ» أن يكون بكسر النّون و سكون العين (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٩٢)

١٥. **الأصل** فى المخصوص أن يذكر بعد «نِعْمَ» و «بِئْسَ» و فاعلهما (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٩٢)(النّحو القرآنىّ ص ٤٢٢)

١٦. **الأصل** أن يعتبر تمييز الضّمير المستتر فى «نِعْمَ» و «بِئْسَ» من تمييز المفرد (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٧٠)

١٧. **الأصل** هو القول بأنّ «حَبَّذا» جملة فعليّة (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٧٠)

١٨. **الأصل** فى فاعل «حَبَّذا» أن يكون «ذا» (النّحو الوافى ج ٣ ص ٢٦١)

١٩. **الأصل** عدم تغيير «ذا» فى «حَبَّذا» (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ١٦٠)

٢٠. **الأصل** فى إسم المخصوص فى باب المدح و الذّمّ أن يكون علماً (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ١١٩)

غیر منصرف

۱. **الأصل** فی غیر المنصرف أن یکون جرّه بالفتحة (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۷۱)

۲. **الأصل** فی غیر المنصرف أن لا یدخل علیه تنوین الصّرف (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۲۹٤)

۳. **الأصل** فی الأسماء أن تکون منصرفة (الأصول النّحویّة و الصّرفیّة ج ۲ ص ۲۱ و ۲٦)(فرائد حجّتیّه ص ٦۳)(شرح شذور الذّهب ص ٥۸۸) (الکلام المفید ص ۲۲٥)

٤. **الأصل** فی غیر المنصرف أن یصیر منصرفاً إذا صغّر[1] (همع الهوامع ج ۱ ص ۳٦)

٥. **الأصل** فی العدل أن لا یکون تحویله للقلب[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۷۱)

٦. **الأصل** فی العدل أن لا یکون تحویله للتّخفیف[3] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۷۱)

۷. **الأصل** فی العدل أن لا یکون تحویله للإلحاق[4] أو لزیادة المعنی[5] [6] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۷۱)

۸. **الأصل** أنّه إذا کان المعنی مکرّراً یکون اللّفظ أیضاً مکرّراً[7] (الهدایة و الصّمدیّة ص ١٤)

۹. **الأصل** فی الأعداد العشرة المعدولة أن تکون حالاً أو نعتاً أو خبراً (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۷۳)

---

۱. در مواردی که تصغیر، باعث از بین رفتن سبب منع صرف می‌شود مانند وزن فعل؛ امّا در مواردی مانند تأنیث که تصغیر، سبب منع صرف را از بین نمی‌برد، اسم منصرف نمی‌شود.

۲. «أیسَ» که مقلوب از «یَئِسَ» است معدول به شمار نمی‌رود.

۳. «فَخْذ» که مخفّف از «فَخِذ» است معدول به شمار نمی‌رود.

٤. «کَوْثَر» که برای إلحاق به باب «جَعْفَر»، واو به آن اضافه شده، معدول به شمار نمی‌رود.

٥. «رُجَیْل» که برای رساندن معنای تحقیر، تغییر پیدا کرده، معدول به شمار نمی‌رود.

٦. این اصل و دو مورد قبل به معنای قاعدهٔ کلّی است.

۷. به همین علّت گفته می‌شود: «ثُلَاث» معدول از «ثَلَاثَة ثَلَاثَة» است زیرا معنای «ثُلَاث»، «سه تا سه تا» می‌باشد و باید لفظ نیز در اصل «ثَلَاثَة ثَلَاثَة» بوده باشد.

١٠. **الأصل** فى ما كان على وزن «فُعَل» علماً لمفرد مذكّر أن يمنع من الصّرف سماعاً للعلميّة مع العدل[1] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٩٥)

١١. **الأصل** فى علم غير منصرف أن ينصرف عند التّنكير[2] (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٠٧)

١٢. **الأصل** فى منع صرف الإسم للعلميّة مع العجمة أن يكون علماً فى أصله الأعجميّ ثمّ ينتقل بعد ذلک إلى اللّغة العربيّة علماً فيها (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٨٥)

١٣. **الأصل** فى منع إسم إجتمع فيه القاف بعد الجيم أن يكون عجميّاً (شرح ملّا جامى ج ١ ص ١١٣)

١٤. **الأصل** فى منع صرف الإسم للعلميّة مع العجمة أن يكون رباعيّاً فأكثر (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٨٥)

١٥. **الأصل** فى الأسماء الّتى تكون على وزن صيغ الأفعال المزيد فيها أن لا تنصرف (جامع الدّروس العربيّة ص ٢٨٤)

١٦. **الأصل** فى منع الصّرف لوزن الفعل و العلميّة أن تكون صيغة ثابتة فى كلّ لا تتغيّر[3] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٩١)

١٧. **الأصل** فى منع الصّرف لوزن الفعل و العلميّة أن تكون صيغة الفعل أصليّة لم يدخلها تغيير[4] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٩١)

١٨. **الأصل** فى منع الصّرف لوزن الفعل و العلميّة أن لا يخالف العلم الطّريقة السّائرة فى الفعل[5] (النّحو الوافى ج ٤ ص ١٩١)

---

١. مانند: «عُمَر».
٢. مانند:«لكُلِّ مُوسىً فِرْعَوْنٌ».
٣. مثلاً كلمه «إمْرِىء» كه «راء» آن مى‌تواند مضموم، مفتوح يا مكسور باشد، اگر عَلَم شود غيرمنصرف نمى‌شود.
٤. مثلاً «رَدَّ» داراى وزن «فَعْل» است امّا اين وزن، اصلى نيست بلكه وزن اصلى آن «فَعِل» بوده است و به خاطر ادغام تغيير پيدا كرده است؛ پس «قُفْل» اگر عَلَم شود غير منصرف نمى‌شود گرچه هم وزن «رَدَّ» است.
٥. مثلاً «البُب» اگر عَلَم شود غيرمنصرف نمى‌شود؛ زيرا قاعدهٔ جارى در فعلى كه لام الفعل و عين الفعل آن يكسان است، ادغام است.

۱۹. **الأصل** فی «أَفْعَل» الموضوع علی الإسميّة الملحوظة فيه معنی الصّفة أن يكون منصرفاً[1] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥١)

۲۰. **الأصل** فی «أَفْعَل» الموضوع علی الوصفيّة المزالة فيه المنتقل إلی الإسميّة أن يكون غير منصرف[2] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥١)

۲۱. **الأصل** فی كلّ عَلَم علی وزن «فَعَل» أن يكون منصرفاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٤٠٠) (الهداية و الصّمديّة ص ١٦)

۲۲. **الأصل** عدم جمع منتهی الجموع جمع سلامة (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۱٦)

۲۳. **الأصل** فی وزن منتهی الجموع الّذی لا ينصرف أن يكون جمعاً (شرح الرّضی علی الكافية ج ۱ ص ۱٥۱)

۲٤. **الأصل** فی «سَراوِيْل» أن يكون غيرمنصرف (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۲۲)

۲٥. **الأصل** فی وزن «فَعْلان» أن يكون غيرمنصرف (شرح الرّضی علی الكافية ج ۱ ص ۱٦٠٠)

۲٦. **الأصل** فی «رُبَاع» و «مَرْبَع»، أربع أربع (الكلام المفيد ص ۲۱۹)

۲۷. **الأصل** فی الإسم أن يكون علی وزن الإسم لا علی وزن الفعل (فرائد حجّتيّه ص ۲٦٤)

۲۸. **الأصل** فی الأعلام المنقولة عن الأفعال أن تعرب إعراب الإسم الّذی لا ينصرف (الموجز فی قواعد اللّغة العربيّة ج ۱ ص ۱۸۰)

---

۱. مانند: «أجدل، أفعی، أخيل و...» كه در اصل، اسم هستند و لحاظ معنای وصفيّت در آنها نيز جائز است.

۲. مانند: «أدْهَم» كه در اصل به معنای شیء دارای سياهی بوده و به إسميّت انتقال يافته بدون اين كه معنای وصفيّت در آن باقی مانده باشد.

تـوابـع

١. **الأصل** أنّ العامل فی التّابع هو العامل فی المتبوع (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣١١)

٢. **الأصل** فی التّابع أن یکون علی الإعراب الظّاهر[١] للمتبوع (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٤١٨)

٣. **الأصل** فی التّوابع تبعیّتها لمتبوعها فی الإعراب دون البناء (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٤٣١)

٤. **الأصل** کون الجملة تابعة للمفرد فی الإعراب لا العکس[٢] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٣٥٤)

٥. **الأصل** فی التّابع أن یکون علی اللّفظ[٣] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ١٠٧)

٦. **الأصل** أن لا یکون بین التّابع و متبوعه واسطة

٧. **الأصل** فی معمول التّابع أن لا یتقدّم علی المبتوع (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٠٩)

٨. **الأصل** التّسویة بین المعرب و المبنیّ فی إجراء التّوابع علیهما[٤] (همع الهوامع ج ٣ ص ١٥٥)

٩. **الأصل** فی تابع المنادی المبنیّ النّصب[٥] (همع الهوامع ج ٣ ص ١٥٠)

---

١. در مقابل إعراب محلّی.
٢. بنابراین «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ شَرِیْفٍ وَ أَبُوهُ کَرِیْمٌ» بهتر از «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ أَبُوهُ کَرِیْمٌ و شَرِیْفٍ» می‌باشد.
٣. در مقابل تبعیّت از محلّ.
٤. طبق این اصل، کلمه‌ای که بعد از تکمیل خبر، بر اسم «إنّ» عطف داده شده است جائز است مرفوع باشد و فرقی نمی‌کند که اسم «إنّ» مبنیّ باشد یا معرب. در حالی که برخی قائلند جواز رفع معطوف فقط در صورتی است که اسم «إنّ» مبنیّ باشد؛ مثل: «إنَّ هذا قائمٌ وَ زَیْدٌ».
٥. مانند: «یا زَیْدُ صَاحِبَ الکُتُبِ».

نعـت

۱. **الأصل** فى النّعت أن لا يكون للتّأكيد و لكنّه قد يكون للتّأكيد[1] (علوم العربيّة ص ٥٦۰) (جامع الدّروس العربيّة ص ٥۰۳)

۲. **الأصل** فـى موضع جىء بنعت و مضاف إليه للإسم الواحد أن يقدّم النّعت فـى التّرجمة بالفارسيّة و يقدّم المضاف إليه فى الكتابة[2]

۳. **الأصل** فى التّوابع هو النّعت (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۲۷۸)

٤. **الأصل** فى النّعت أن يكون مشتقّاً (معانى النّحو ج ۳ ص ۱٥۹) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۲۳٤) (الكلام المفيد ص ۱۸٤)

٥. **الأصل** فى الصّفة الّتى تلى المركّب الإضافىّ أن تكون للمضاف (معجم النّحو ص ۲۱۰) (مكرّرات المدرّس ج ۳ ص ۱۱٦)

٦. **الأصل** فى المنعوت أن يكون غير جامد (شرح إبن عقيل ج ۱ ص ٥۷٥)

۷. **الأصل** فى الموصوف أن يكون أخصّ من الصّفة و أعرف منها أو مساوياً لها[3] (شرح التّسهيل ج ۳ ص ۱٦۹)(جامع الدّروس العربيّة ص ٥۰۲) (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۳۱۰)

۸. **الأصل** جواز حذف الموصوف فى كلّ وصف أريد به موصوفه[4] (علوم العربيّة ص ۸)

۹. **الأصل** فى حذف منعوت أن يكون النّعت مفرداً لا جملة و لا شبهها (علوم العربيّة ص ٥٥٥)

۱۰. **الأصل** أن يحذف الموصوف مع قرينة دالّة عليه (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۲۹۰ و ص ۳۲٦)

---

۱. ضَرَبْتُ زَيْداً ضَرْبَةً وَاحِدَةً.

۲. مانند :«كِتابُ زَيْد النّافعُ» كتاب سودمند زيد.

۳. به همين علّت، جمهور نحويّين، اسم اشاره در مثل «جاءَ الرَّجُلُ هذا» را عطف بيان يا بدل مى‌دانند نه صفت چون «هذا» أعمّ از «الرَّجُل» است.

٤. مانند: «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ» كه در اصل، «تَعَلَّمُوا اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ» بوده است.

۱۱. **الأصل** فی النّعت الإشتقاق (جامع الدّروس العربيّة ص ٤٩٧)
۱۲. **الأصل** فی النّعت أن يكون مشتقاً أو مؤوّلاً به (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۷٥) (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۱۷۸)
۱۳. **الأصل** فی النّعت أن يكون حقيقيّاً
١٤. **الأصل** هو الوصف بالإسم (همع الهوامع ج ۳ ص ٩٤)
١٥. **الأصل** مطابقة النّعت الحقيقیّ للمنعوت وجوباً فی التّذكير و التّأنيث و التّعريف و التّنكير و فی الإفراد و فروعه و فی حركات الإعراب الثّلاث (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۱٥) (سلسبيل ص ۳۹۰) (شرح شذور الذّهب ص ٥٦١)
١٦. **الأصل** فی النّعت السّببیّ أن يذكر بعده إسم ظاهر (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۲٤)
۱۷. **الأصل** فی النّعت الإسم و الإفراد[1] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲٥٨) (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤٦٦) (مبادی العربيّة ج ٤ ص ۳۳۱) (مغنی الأديب ب ۳ ص ٤٧) (النّحو المقدّماتی ص ١١٤)
۱۸. **الأصل** فی الجملة الواقعة صفةً أن لا تكون خالية من ضمير يربطها بالموصوف (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۱۸۳) (شرح شذور الذّهب ص ٥٥٩)
۱۹. **الأصل** أن لا يكون الوصف لمجرّد المدح أو الذّمّ (شرح الرّضی علی الكافية ج ۲ ص ۳۱۰)
۲۰. **الأصل** فی النّعت أن يكون للتّوضيح مع المعرفة و للتّخصيص مع النّكرة (شرح الرّضی علی الكافية ج ۲ ص ۱۸۷) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲٥۳) (الهداية فی النّحو ص ۱۲۷)
۲۱. **الأصل** فی الصّفة أن تكون لبيان الموصوف (جامع الدّروس العربيّة ص ٥٠۳)
۲۲. **الأصل** فی النّعت أن يكون للتّخصيص أو التّوضيح (مكرّرات المدرّس ج ۲ ص ۱۱۷)
۲۳. **الأصل** عدم الفصل بين الصّفة و الموصوف (النّحو الوافی ج ۱ ص ۲۰۸ و ج ۳ ص ۳۱۰)
٢٤. **الأصل** عدم الفصل بين الصّفة و الموصوف بالخبر (شرح الرّضی علی الكافية ج ۲ ص ۱۳۰)

---

١. منظور، إفراد در مقابل جمله است.

۲۵. **الأصل** عدم الفصل بالخبر بين الصّفة و الموصوف (شرح ملّا جامی ج ص ٤١١)
۲٦. **الأصل** عدم الفصل بين الصّفة و موصوفها (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٢٦٨)
۲۷. **الأصل** فی النّعت الّذی يجوز قطعه عن التّبعيّة أن يكون موصوفه معلوماً حقيقة لا إدّعاء[1] (شرح قطر النّدی ص ٢٥٧)
۲۸. **الأصل** فی كلّ نعت مقطوع أن يكون مدحاً أو ذمّاً أو ترحّماً (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٢٣٢)
۲۹. **الأصل** فی النّعت المقطوع المرفوع الّذی يكون خبراً أن يكون مبتدأه المحذوف ضميراً[2] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٤٩)
۳۰. **الأصل** فی النّعت أن يكون مفرداً (ماء مَعين ص ٢٢٨) (شرح التّسهيل ج ٣ ص ١٧١)
۳۱. **الأصل** فی النّعت أن يكون مفرداً[3] (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٤٨٩)
۳۲. **الأصل** فی النّعت أن يشترک النّعت مع المنعوت فی الضّبط الإعرابیّ (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٤٦)
۳۳. **الأصل** فی العَلَم و قد وصف بالإبن أو الإبنة مضافين إلی عَلَم أو ما يجری مجراه ترک التّنوين فيه (شرح الرّضی علی الشّافية ج ٢ ص ٣٥٥)
۳٤. **الأصل** فی النّعت أن يجاء به لفائدة إزالة الإشتراک أو العموم (النّحو القرآنیّ ص ٣٤٤)
۳۵. **الأصل** فی نعت مصحوب الإحاطيّة موافقة اللّفظ (شرح التّسهيل ج ٢ ص ٢٥١)
۳٦. **الأصل** فی خبر مصحوب الإحاطيّة موافقة اللّفظ (شرح التّسهيل ج ٢ ص ٢٥١)
۳۷. **الأصل** فی فرض إجتماع النّعوت تقديم المفرد و توسيط الظّرف أو شبهه و تأخير الجملة (شرح التّسهيل ج ٣ ص ١٨١)

---

١. يعنی موصوف حقيقتاً برای مخاطب شناخته شده باشد نه اين كه مجهول باشد و صِرفاً نازل منزلهٔ شناخته شده قرار بگيرد.
٢. مانند: «مَرَرْتُ بِزَيْدٍ الشُّجَاعُ» يعنی «هُوَ الشُّجَاعُ».
٣. مفرد در مقابل جمله و شبه جمله است.

ألفاظ خاصّه در باب نعت

۱. **الأصل** فی «كُلّ» الّذی يقع نعتاً أن يضاف إلى إسم ظاهر مماثل للمنعوت فی لفظه و معناه معاً[۱] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳٦۷)

۲. **الأصل** وصف المضاف إليه لـ «كُلّ» لا «الكُلّ» نفسه[۲] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ٤۱۱)

۳. **الأصل** فی «غَيْر» أن تكون صفة مفيدة لمغايرة مجرورها لموصوفها (شرح الرّضی علی الكافية ج ۲ ص ۱۲۵)

٤. **الأصل** فی «غَيْر» الوصفيّة أن تكون نعتاً للنّكرة (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۷۰)

۵. **الأصل** فی «غَيْر» أن تقع صفة (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ٤۰٦) (المحرّر فی النّحو ج ۲ ص ۸۸۵) (شرح التّسهيل ج ۲ ص ۲۱۷)

٦. **الأصل** فی «غَيْر» المضافة لفظاً أن تكون صفة تفيد مغايرة مجرورها لموصوفها (معانی النّحو ج ۲ ص ۲۲٦)

۷. **الأصل** فی وقوع «إلّا» نعتاً أن يكون ذلك فی أسلوب يصحّ فيه الإستثناء (النّحو الوافی ج ۲ ص ۲۷۳)

۸. **الأصل** فی الوصف بـ «إلّا» أن يكون وصفاً نحويّاً[۳] (همع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۹)

۹. **الأصل** فی الأسماء المتوغّلة فی الإبهام أن لا تقع نعتاً و لا منعوتاً إلّا «غَيْر» و «سِوی» فيصلحان للنّعت (النّحو الوافی ج ۳ ص ۲۳٦)

۱۰. **الأصل** فی موصوف «إلّا» الوصفيّة أن يكون جمعاً منكّراً (همع الهوامع ج ۱ ص ۲۲۹)

---

۱. مانند: «يا أَشْبَهَ النَّاسِ كُلِّ النَّاسِ بِالْقَمَرِ» كه «كُلّ» صفت «النَّاس» است و به مماثل آن اضافه شده است.

۲. بنابراين گفته می‌شود: «رَأَيْتُ كُلَّ رَجُلٍ عَالِمٍ فِي الْبَلَدِ» نه «كُلَّ رَجُلٍ عَالِماً».

۳. برخی نحويّون، مرادشان از وصف در اين باب، عطف بيان است.

۱۱. **الأصل** فی «أَیُّ» النّعتیّة أن یکون المضاف إلیه لـ «أَیُّ» نکرة مماثلة للمنعوت فی التّنکیر و فی اللّفظ و المعنی معاً أو معناً فقط[۱] (النّحو الوافی ج ۳ ص ۸۳ و ص ۸۷)

۱۲. **الأصل** فی المضاف إلیه لـ «أَیُّ» النّعتیّة أن یکون مذکوراً فی الکلام (النّحو الوافی ج ۳ ص ۸۳ و ص ۸۷)

---

۱. مانند: «إسْتَمَعْتُ إلی شاعِرَةٍ أیِّ شاعِرَةٍ» و «إسْتَمَعْتُ إلی فَتَاةٍ أیِّ شَابَّةٍ».

تأكيد

۱. **الأصل** فی تأکید الحروف أن تکرّر الحرف الأوّل و معه لفظ آخر بینه و بین الثّانی الّذی جاء للتّوکید[1] (النّحو الوافی ج ۱ ص ٤٨٦)

۲. **الأصل** فی النّکرة أن لا یؤکّد (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ٤٦٧ و ص ۳۷۲)

۳. **الأصل** فی توکید الضّمیر المرفوع المتّصل بالمنفصل أن یکون للعطف[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ٥١٩ و ج ۲ ص ۳۳۲)

٤. **الأصل** فی الإسم الظّاهر أن لا یکون توکیده اللّفظیّ ضمیراً (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۷۷)

٥. **الأصل** فی التّوکید اللّفظیّ أن یکون به لا مرادفه (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲٥۱)

٦. **الأصل** فی التّوکید اللّفظیّ أن یؤکّد الجملة (شرح إبن النّاظم ص ۳۱۱)

۷. **الأصل** توکید حرف الجواب بذکر مرادفه[3] (شرح إبن النّاظم ص ۳۱۳)

۸. **الأصل** فی الجملة المؤکّدة للجملة الأخری أن تقترن بالعاطف[4] و لکنّ العطف هنا صوریّ و یجب ترک العطف عند إیهام[5] التّعدّد (شرح شذور الذّهب ص ٥٥٨)

۹. **الأصل** فی تأکید الجملة أن تقترن بحرف العطف (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۱٤٠)

۱۰. **الأصل** فی تأکید الجملة کونه بفاصل من کلام أو حرف (علوم العربیّة ص ٥٤٦)

۱۱. **الأصل** فی التّوکید هو التّوکید المعنویّ (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲٥۳)

---

۱. مانند: «إنَّ الْعاقِلَ إنَّ الْعاقِلَ لا یَکْذِبُ» که بین دو «إنَّ»، «العاقِل» فاصله شده است.
۲. یعنی برای تصحیح عطف؛ مانند: «جِئْتُ أنا وَ زَیْدٌ» که تأکید «تُ» به وسیلهٔ «أنا» به این خاطر است که عطف «زَیْد» بر «تُ» صحیح باشد.
۳. بهتر است به جای «نَعَمْ نَعَمْ» «نَعَمْ أَجَلْ» گفته شود.
٤. مانند: آیهٔ {کَلَّا سَیَعْلَمُونَ * ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ} (نبأ / ٤ و ٥).
٥. یعنی اگر آوردن حرف عطف باعث شود که مخاطب گمان کند دو جملهٔ مجزّا هستند نه تأکید؛ مانند: «أَحْسَنْتُ إلی زَیْدٍ أَحْسَنْتُ إلی زَیْدٍ» که اگرحرف عطف بیاید مخاطب گمان می‌کند دو بار به «زید» احسان شده است.

۱۲. **الأصل** فی ألفاظ التّوکید المعنویّ أن تضاف إلی ضمیر المؤکَّد (جامع الدّروس العربیّة ص ۵۰٤) (بداءة النّحو ص ۲٤۲ و ص ۲٤۲)(مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۱۳۲)

۱۳. **الأصل** فی ألفاظ التّوکید المعنویّ هو النّفس و العین (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۵۱)

۱٤. **الأصل** أن یؤتی بعد «کُلّ» بکلمة «أَجْمَعَ» و فروعها لتقویة التّوکید (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٤۱٤)

۱۵. **الأصل** أن یؤکّد المثنّی بالنّفس أو العین أو «کِلا» و «کِلْتا» لا بغیرها (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲۷۸)

۱٦. **الأصل** جمع النّفس و العین علی وزن «أَفْعُل» مع المؤکّد المثنّی (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۳٦۹) (مکرّرات المدرس ج ۳ ص ۱۳۲) (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۹۲)(شرح قطر النّدی ص ۲٦۱)

۱۷. **الأصل** فی «کِلا« «کِلْتا» إعتبار لفظهما[۱] (جامع الدّروس العربیّة ص ۲۹۲)

۱۸. **الأصل** فی «کُلّ» أن تضاف إلی ضمیر یطابق المؤکَّد (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲۷۷)

۱۹. **الأصل** عدم جواز الفصل بین التّوکید و المؤکَّد إذا کان لفظ التّوکید هو کلمة «کُلّ» و ما بعده ألفاظ التّأکید الأخری (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳٦۸ ص ۳۱۰)

۲۰. **الأصل** فی «أَجْمَع» و «جَمْعَاء» و جمعهما أن یؤکّد بعد «کُلّ» (شرح قطر النّدی ص ۲٦۲)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲٤)

۲۱. **الأصل** فی «أَجْمَع» و «جَمْعَاء» أن یقال بأنّهما لا یثنّیان (شرح قطر النّدی ص ۲٦۳)

۲۲. **الأصل** فی «أَکْتَع» و «أَبْتَع» و «أَبْصَع» أن لا تذکر بدون «أَجْمَع» و لا تقدّم علیه (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۵۲) (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۳۷۵) (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲٦۳)

۲۳. **الأصل** فی «جَمِیْع» و «عامّة» أن تضافا إلی ضمیر یطابق المؤکَّد (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲۷۷)

---

۱. یعنی مفرد به شمار آیند.

۲٤. **الأصل** فی المؤكَّد فی التّوكيد المعنویّ أن يكون معرفة (معجم النّحو ص ۱۲۲) (شرح قطر النّدی ص ۲٦٤)(شرح شذور الذّهب ص ٥٥٥)

۲٥. **الأصل** فی المؤكّد أن لا يحذف (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۷۳)

۲٦. **الأصل** عدم مخالفة المؤكِّد و المؤكَّد فی التّأكيد اللّفظیّ[1] (الهداية و الصّمديّة ص ٤٨)

۲۷. **الأصل** فی حذف المؤكَّد أن يكون فی الصّلة[2] (شرح الرّضی علی الكافية ج ۲ ص ۳۷٤)

---

۱. گاهی ضرورت اقتضاء می‌کند که در ظاهر، مؤکَّد و مؤکِّد تفاوت داشته باشند؛ مانند: تأکید ضمیر متّصل در مثل «ضَرَبْتَ أَنْتَ».

۲. مانند: «جاءَنِي الَّذِي ضَرَبْتُ نَفْسَهُ» که در اصل «ضَرَبْتُهُ نَفْسَهُ» بوده است. حذف مؤکَّد در غیر صله، کم تر اتّفاق می‌افتد.

عطف بيان

۱. **الأصل** فی عطف البيان أن يكون معرفة (شرح قطر النّدى ص ۲٦٦)

۲. **الأصل** فی عطف البيان أن يكون مطابقاً لمتبوعه فی التّعريف و التّنكير (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۸۹ و ص ۳۹۳)

۳. **الأصل** فی عطف البيان أنّه لا يقع جملة و لا تابعاً لجملة ولا فعلاً و لا تابعاً لفعل (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۹۳ و ص ۳۹٤) (مكرّرات المدرّس ج ۳ ص ۱۵۳ و ص ۱۵٤)

٤. **الأصل** فی عطف البيان أن يكون جامداً (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۲۳٤)

٥. **الأصل** فی عطف البيان هو العطف بالحرف[1] (همع الهوامع ج ۳ ص ۹٦)

۱. يعنی اصلِ «جاءَ زَيْدٌ أَخُوكَ»، «جاءَ زَيْدٌ و هُوَ أَخُوكَ» بوده است.

معطـوف

١. **الأصل** هو المغايرة بين المتعاطفين فى عطف النّسق[1] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤٧٢)

٢. **الأصل** عدم تقدّم المعطوف على المعطوف عليه[2] (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٣٣٩) (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤٧٠) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٥٣٨)

٣. **الأصل** فى المعطوف عليه عدم الحذف (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٨١)

٤. **الأصل** عدم تأخير جزء من المعطوف عليه من العاطف (شرح الرّضى على الكافية ج ١ ص ٢٠٥)

٥. **الأصل** فى أجزاء الجملة المعطوفة أن تكون بعد العاطف (مغنى الأديب ب ١ ص ١٢)

٦. **الأصل** فى الجملتين المتعاطفتين إتّحادهما فى الخبريّة و الإنشائيّة (سلسبيل ص ٣٢٩)

٧. **الأصل** كون الجملة تابعة للمفرد فى الإعراب (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ٣٥٤)

٨. **الأصل** عدم الفصل بين المعطوف و المعطوف عليه بالنّداء (النّحو الوافى ج ٣ ص ٣١٠)

---

١. مغايرت از جهت لفظ و معنا (گاهى به خاطر غرض بَلاغى، مغايرت وجود ندارد).
٢. گاهى در ضرورت شعرى، معطوف مقدّم مى‌شود كه شاذ است.

عطـف

١. **الأصل** فی العطف هو العطف علی اللّفظ (معانی النّحو ج ٣ ص ٣٢٩)

٢. **الأصل** عدم العطف قبل تمام المعطوف علیه[1] (شرح إبن عقیل ج ١ ص ٤٩٦)

٣. **الأصل** عدم إختصاص العطف بالأسماء (شرح إبن عقیل ج ٢ ص ٢٢٣)

٤. **الأصل** فی الدّلالة المعنویّة علی المشارکة و الإقتران هو العطف (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٤)

٥. **الأصل** فی القصر بالعطف أن ینصّ فیه علی المثبت له الحکم و المنفیّ عنه[2] (جواهر البلاغة ص ١٥٣)

٦. **الأصل** عطف الفعلیّة علی الفعلیّة و الإسمیّة علی الإسمیّة (النّحو الوافی ج ٢ ص ١١٠) (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٢٩٧) (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٤٥٤) (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٦٠)

٧. **الأصل** عطف الجملة علی المفرد لا عکس (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٣٥٤)

٨. **الأصل** أن یجوز عطف الزّمان علی المکان و بالعکس (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٧٣)

٩. **الأصل** أن لا یعطف الشّیء علی نفسه (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٧٢)

١٠. **الأصل** عدم العطف علی معمولی عاملین مختلفین مطلقاً[3] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٣٤٨) (کتاب الکنّاش ج ١ ص ٢٣١)

---

١. به همین علّت در باب تنازع، برخی قائلند که در مثل «أَهَنْتَ وَ ضَرَبْتَ زَیْداً» «زَیْد» معمول «ضَرَبْتَ» است زیرا اگر معمول «أَهَنْتَ» باشد، عطف «ضَرَبْتَ» بر «أَهَنْتَ» قبل از کامل شدنِ جملهٔ «أَهَنْتَ» اتّفاق می‌افتد.

٢. یکی از راه های بیان حصر، استفاده از عطف با «لا»، «بَلْ» و «لکِنْ» است. در این صورت باید دو طرف مثبت و منفیّ هر دو ذکر شوند مگر این که ذکر دو طرف باعث طولانی شدن کلام شود؛ مانند: «الأَرْضُ مُتَحَرِّکَةٌ لا ثَابِتَةٌ».

٣. برخی در صورت تقدّم مجرور بر مرفوع یا منصوب، چنین عطفی را جائز دانسته‌اند؛ مانند: «فِي الدَّارِ زَیْدٌ وَ الْحُجْرَةِ عَمْرٌو».

١١. **الأصل** في العطف توافق الجملة المعطوفة مع الجملة المعطوفة عليها في الفعليّة و الإسميّة و نحوهما (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٣٦٧)

١٢. **الأصل** عدم عطف الفعلين المختلفين خبراً و إنشاءاً (النّحو الوافي ج ٣ ص ٤٦٧)

١٣. **الأصل** في العطف أن لا يكون تفسيريّاً و توضيحيّاً (پيش نيازهاى ادبى جزء اوّل قرآن كريم ص ٩٢)

١٤. **الأصل** في حروف العطف هو العطف (شرح ملّا جامي ج ١ ص ٥٠٢)

١٥. **الأصل** في العطف التّغاير بالذّات (شرح ملّا جامي ج ١ ص ٥٠٣)

«واو» و «فاء» و «ثُمّ» و «بَل» و «إمّا»

١. **الأصل** فی الواو الدّائر أمرها بین أن تکون عاطفة و بین أن تکون حالیّة کونها عاطفة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ٢١٢)

٢. **الأصل** أن لا یکون العطف بالواو واجباً[1] (ثورة نحویّة ص ١٧٨)

٣. **الأصل** فی المعطوفات المتعدّدة بالواو أن تعطف علی الأوّل (علوم العربیّة ص ٦٠٧)

٤. **الأصل** أن لا یعطف علی المنفیّ بالواو إلّا و بعد الواو «لا»[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٣٨٣)

٥. **الأصل** فی الواو العاطفة کونها للمعیّة و عطف الشّیء علی مصاحبه (مغنی الأدیب ب ١ ص ٢٧٢)

٦. **الأصل** فی الواو الّتی کانت نصّاً فی معنی المصاحبة و الإقتران أن یکون ما بعدها ممّا لا یفارق ما قبلها[3] (أوضح المسالک ج ٢ ص ٢٢٦)

٧. **الأصل** فی العطف هو الواو (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٣٥٤) (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٧٨ و ج ٢ ص ٢٩٣)

٨. **الأصل** فی الواو هو العطف (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٣٥٤) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٤٥٢) (شرح ملّا جامی ج ١ ص ١٧٨ و ج ٢ ص ٢٩٣)

---

١. در برخی موارد، عطف واجب است مانند أفعالی که به بیش از یک فاعل نیاز دارند؛ مانند: «تَضَارَبَ زَیْدٌ وَ عَمْرٌو».

٢. مانند: «ما جاءَ زَیْدٌ وَ لا عَمْرٌو».

٣. مانند: «کُلُّ صَانِعٍ وَ ما صَنَعَ» به خلاف مواردی مانند «زَیْدٌ وَ عَمْرٌو» زیرا در مثال دوّم «زَیْد» و «عَمْرو» همیشه با هم نیستند و از هم جدا می‌شوند ولی در مثال اوّل، هر شخصی با کار و صنعت خودش همراه است. (یکی از مواردی که حذف خبر واجب است جایی است که در مبتدا، عطف با «واو» دارای معنای معیّت وجود داشته باشد).

۹. **الأصل** فی الفاء العاطفة المفیدة للتّرتیب الذّکریّ[1] أن تکون فی عطف مفصّل علی مجمل (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۱٦۳)(الهدایة و الصّمدیّة ص ۲۱۱)

۱۰. **الأصل** فی الفاء هو التّعقیب (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۲۵۸) (شرح شذور الذّهب ص ۵۸۰)

۱۱. **الأصل** فی الفاء العاطفة أن یکون معناها للتّرتیب مع التّعقیب[2] (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤۱۰)(شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۱۰۹)

۱۲. **الأصل** عدم مجیء فاء السّببیّة للعطف (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲۷۳)

۱۳. **الأصل** فی الفاء أن یکون معناها للتّرتیب و الإتّصال (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۳۸۳)

۱٤. **الأصل** فی الحرف العاطف فی باب التّأکید أن یکون «ثُمَّ» (النّحو الوافی ج ۳ ص ۳۸۳)

۱۵. **الأصل** فی «ثُمَّ» أن لا تکون من أدوات الإستیناف (شرح الصّفائیّ ج ۲ ص ۸۹)

۱٦. **الأصل** فی «ثُمَّ» أن یفید التّراخی (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲۸٦)

۱۷. **الأصل** فی الّذی بعد «بَلْ» أن یکون یقیناً (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤٤۷)

۱۸. **الأصل** فی الإضراب هو «بَلْ» (معانی النّحو ج ۳ ص ۲۲۸)

۱۹. **الأصل** فی «إمّا» الثّانیة[3] أن لا تکون للعطف (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤۳۹) (شرح إبن عقیل ج ۲ ص ۲۱۵)

۲۰. **الأصل** فی «إمّا» أن تکرّر (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤٤۰)

۲۱. **الأصل** فی «إمّا»، «إنْ» فضمّت إلیها «ما» (شرح إبن النّاظم ص ۳۲۷)

۲۲. **الأصل** کون المعطوف بـ «فاء» التّرتیب متسبّباً عمّا قبله (شرح إبن النّاظم ص ۳۲۰)

---

۱. در مقابل ترتیب حقیقی است؛ یعنی در گفتار، این ترتیب وجود دارد نه در واقعیّت؛ مانند: آیهٔ {وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ ...} (هود / ٤۵) که جملهٔ «قَالَ ...» تفصیل و بیان «نادیٰ» است.
۲. تعقیب یعنی معطوف و معطوفٌ علیه گرچه به ترتیب اتّفاق می‌افتد ولی بین آنها فاصله ایجاد نمی‌شود بلکه پشت سر هم به وقوع می‌پیوندند و یا کاری را انجام می‌دهند.
۳. «إمّا»ی اوّل نیز به اتّفاق نحویّون، غیرعاطفة است.

٢٣. **الأصل** فى «بَلْ» أن تستعمل فى الكلام المنفيّ (المحرّر فى النّحو ج ٢ ص ١٠٠)

٢٤. **الأصل** فى العاطف المحذوف أن يكون واواً (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤٠٤)

٢٥. **الأصل** أن لا يحذف المعطوف عليه بعد حروف التّصديق إذا كان العاطف «أَمْ» و «إمّا»[1] (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٣٤٩)

٢٦. **الأصل** فى معنى الفاء العاطفة التّرتيب و التّعقيب (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٧٦) (معانى النّحو ج ٣ ص ٢٠٣)

---

١. در ساير حروف عطف جائز است؛ مانند: آن كه در جواب شخصى كه گفته: «ما قامَ زَيْدٌ»، گفته شود: «بَلىٰ وَ عَمْرٌو» يعنى «بَلى قَامَ زَيْدٌ وَ عَمْرٌو».

«لكِنْ» و «أَوْ» و «أَمْ»

۱. **الأصل** فى «لكِنْ» الإستدراكيّة[1] المسبوقة بالواو أن تكون عاطفة (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤۰٦)

۲. **الأصل** فى «لكِنْ» الإستدراكيّة المسبوقة بالواو أن لا يقع بعدها إلّا الجملة (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤۰٦)

۳. **الأصل** فى «أَوْ» أن تكون عاطفة (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤۳۱)

٤. **الأصل** فى «أَوْ» أن تكون لأحد الشّيئين أو الأشياء لا بعينه[2] (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤۳۷)(معانى النّحو ج ۳ ص ۳۲۱) (الهداية فى النّحو ص ۲۸۷)

٥. **الأصل** فى «أَوْ» أن تستعمل لأحد الأمرين أو الأمور حال كونه مبهماً (شرح ملّا جامى ج ۲ ص ٤۱۰)

٦. **الأصل** فى وضع «أَوْ» الدّلالة على أحد الشّيئين بحيث ثبت أحدهما و ينتفى الآخر (شرح ملّا جامى ج ۲ ص ٤۱۰)

۷. **الأصل** فى «أَوْ» أن تكون للإباحة (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۳٥٤)

۸. **الأصل** فى «أَوْ» الإضرابيّة أن يسبقه نفى أو نهى[3] (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤۳۷)

۹. **الأصل** فى «أَوْ» الإضرابيّة أن يتكرّر العامل معه (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤۳۷)

۱۰. **الأصل** فى الّذى بعد «أَمْ» أن يكون للظّنّ و الشّكّ (شرح الرّضى على الكافية ج ۳ ص ٤۲۸ و ص ٤٤۷)

---

۱. قيد توضيحى است.
۲. يعنى در «جاءَ زَيْدٌ أَوْ عَمْرٌو» يكى از اين دو نفر آمده است ولى مشخّص نيست كدام است.
۳. مانند: «أَقِيمُ فِي الْبَيْتِ أَوْ أَخْرُجُ» يعنى ابتدا شخص تصميم گرفته در خانه بماند و مى‌گويد «أَقِيمُ فِي الْبَيْتِ» ولى پشيمان مى‌شود و قصد رفتن دارد و جمله را اين گونه ادامه مى‌دهد «أَوْ أَخْرُجُ».

١١. **الأصل** فى «أَمْ» أن تستعمل إستفهاماً أو مع إستفهام[١] (معانى النّحو ج ٣ ص ٢٢٨)
١٢. **الأصل** فى «أَمْ» العاطفة المتّصلة أن يليها مثل ما يلى همزة الإستفهام قبلها[٢] (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٣٤٦) (الهداية فى النّحو ص ٢٩٠)
١٣. **الأصل** فى «أَمْ» المتّصلة الّتى تكون بعد همزة الإستفهام أن تقع بين مفردين متعاطفين بها و بينهما فاصل لا يسأل عنه المتكلّم[٣] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤٢٤) (همع الهوامع ج ٣ ص ١٢٥)
١٤. **الأصل** فى «أَمْ» المتّصلة أن تعطف جملة على جملة (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤١٩ و ص ٤٢٢)
١٥. **الأصل** فى الجملتين الواقعتين بين «أَمْ» المتّصلة أن تكونا خبريّة بمنزلة المفرد (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤٢٢)
١٦. **الأصل** فى «أَمْ» المتّصلة أن تستعمل لعطف الإسم (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٤١١)
١٧. **الأصل** فى «أَمْ» المتّصلة أن تقع بعد همزة التّسوية (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢١١)
١٨. **الأصل** فى «أَمْ» المنقطعة أن تقع بين جملتين مستقلّتين فى معناهما و ليستا فى تقدير المفردين و لا تدخل «أَمْ» المنقطعة إلّا على الجمل (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤٢٧ و ص ٤٢٩) (شرح إبن النّاظم ص ٣٢٤)
١٩. **الأصل** فى معنا «أَمْ» المنقطعة أن يكون للإضراب الإبطالىّ (النّحو الوافى ج ٣ ص ٤٢٧) (شرح إبن عقيل ج ٢ ص ٢١٢)
٢٠. **الأصل** فى «أَمْ» المنقطعة أن تكون بمعنى «بَلْ» و الهمزة الإستفهاميّة[٤] (معانى النّحو ج ٣ ص ٢١٤)

---

١. مانند: آيهٔ {هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ} (رعد/ ١٦).
٢. مانند: «أ زَيْدٌ عِنْدَكَ أَمْ عَمْرٌو؟».
٣. مانند: «أ مُحَمَّدٌ هُوَ الَّذِى فَازَ أَمْ مَحْمُودٌ؟» كه شخص در مورد پيروز شدن (فاز) نمى‌پرسد بلكه در مورد شخص پيروز شونده مى‌پرسد.
٤. يعنى داراى معناى «إضراب و استفهام» باشد.

٢١. **الأصل** فى «أَمْ» المنقطعة أن تجىء للإضراب عن الأوّل (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٤١٤)

٢٢. **الأصل** فى «أَمْ» أن تكون لأحد الشّيئين على الإبهام (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٩٣)

٢٣. **الأصل** فى «أَوْ» أن لا تكون للإضراب (معانى النّحو ج ٣ ص ٢٢٨)

٢٤. **الأصل** فى «أَوْ» التّسوية فى حكم بين المتعاطفين (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٧٦)

٢٥. **الأصل** فى «أَمْ» المتّصلة بعد همزة التّسوية الّتى تقع بين الجملتين هو المضىّ (همع الهوامع ج ٣ ص ١٢٥)

٢٦. **الأصل** فى الجملة المعطوفة بالفاء أن يكون معناها متسبّباً عن معنى الأوّل (شرح التّسهيل ج ٣ ص ٢١)

٢٧. **الأصل** وقوع «أَمْ» المنقطعة مقتضية إضراباً و إستفهاماً (شرح التّسهيل ج ٣ ص ٢١٩)

بقيّه حروف عطف

۱. **الأصل** عدم العطف بـ «إلّا» بعد النّفی (شرح إبن عقيل ج ۲ ص ۲۱٦)

۲. **الأصل** فی العطف بـ «لا» أن يتقدّم عليه مثبت و يتأخّر منفیّ بعده[1] (جواهر البلاغة ص ۱٥۳)

۳. **الأصل** فی «لا» أن تعطف الإسم علی الإسم (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤۱٦)

٤. **الأصل** فی حروف العطف أن لا تعمل (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٤٥۲ و ص ٤٥٤)

٥. **الأصل** فی العاطف أن يكون حقيقيّاً[2] (بداءة النّحو ص ۲٤۱)

٦. **الأصل** فی الحروف العاطفة عطف المفردات (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤۰٥)

۷. **الأصل** عدم كون «أَیْ»[3] من الحروف العاطفة (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤۰٥)

---

۱. مانند: «جَاءَ زَيْدٌ لا عَمْرٌو» كه قبل از «لا»، مثبت است (آمدنِ زيد) و بعد از «لا»، منفیَ است (نيامدنِ عمرو).

۲. حروف عطفی كه در ابتدای جملات تأكيدی می‌آيند برای عطف حقيقی نيستند و مُهْمَل هستند؛ مانند: «جاءَ زَيْدٌ ثُمَّ جاءَ زَيْدٌ».

۳. «أیْ» تفسيريّة.

بـدل

۱. **الأصل** عدم إبدال الأكثر من الأقلّ[1] (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲۰۲)
۲. **الأصل** فى البدل أن يكون كلّ المتبوع أو بعضه أو متعلّقه (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۳۳۷) (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۱۰۹)
۳. **الأصل** فى البدل أن يكون جامداً (النّحو القرآنىّ ص ۳٦٦) (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۳۸۱) (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤٧٥) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۲۵۰)
٤. **الأصل** فى الكلام هو البدل[2] (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲٦۰) (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤٧٥)
۵. **الأصل**[3] أن ينقص المعنى بحذف البدل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۱۹٦)
٦. **الأصل** فى المبدل منه إمكان الإستغناء عنه من جهة المعنى (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤٧٦)
۷. **الأصل** أنّ البدل يرتبط به ما بعده و يعتمد عليه[4] (النّحو الوافى ج ۳ ص ٤٨۳)
۸. **الأصل** فى البدل و المبدل منه مطابقتهما فى التّعريف و التّنكير (المحرّر فى النّحو ج ۲ ص ۹۸۷)
۹. **الأصل** فى البدل و المبدل منه إتّحادهما فى كونهما إسمين أو فعلين أو جملتين (جامع الدّروس العربيّة ص ۵۰۹)
۱۰. **الأصل** فى البدل و المبدل منه أن يتّحدا معاً فى الإسميّة و الفعليّة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۵٤)
۱۱. **الأصل** فى البدل و المبدل منه مطابقتهما فى الإفراد و التّذكير و فروعهما (موسوعة

---

۱. مثلاً در «كَتَبْتُ الرِّسَالَةَ يَوْمَ الْخَمِيْسِ سَنَةَ كَذا»، «سَنَةَ» حال از «يَوْم» است نه بدل كلّ از جزء.
۲. يعنى مقصود اصلى در كلام، بدل است نه مبدلٌ منه.
۳. الكثير.
٤. مثلاً در «إنَّ الْغَزَالَ عَيْنَهُ جَمِيْلَةٌ»، خبر (جَمِيْلَةٌ) مطابق با بدل (عَيْن) مؤنّث آمده است در حالى كه «غَزَل» مذكر است.

النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٩٥)

١٢. **الأصل** فی البدل و المبدل منه عدم واسطة لفظيّة بينهما[١] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٧٥)

١٣. **الأصل** فی البدل و المبدل منه إختلافهما فی اللّفظ (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٧٦ و ص ٤٧٧)

١٤. **الأصل** فی الضّمير المبدل منه أن يكون للغائب (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٩٥)

١٥. **الأصل** فی المبدل منه أن لا يكون ضميراً (شرح الرّضی علی الكافية ج ٢ ص ٩٢)

١٦. **الأصل** عدم الإتيان بالبدل من إسم الشّرط (ثورة نحويّة ص ٢٠)

١٧. **الأصل** فی بدل الكلّ أن يخالف المبدل منه لفظاً (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٨٨)

١٨. **الأصل** فی «كلّ» إذا كان بدلاً أن يكون بدل كلّ من كلّ (النّحو الوافی ج ٣ ص ٣٦٥)

١٩. **الأصل** أن يشتمل بدل البعض من الكلّ علی رابط يربطه بالمتبوع (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٧٧)

٢٠. **الأصل** فی رابط بدل البعض من الكلّ هو الضّمير (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٧٨)

٢١. **الأصل** عدم إستغناء بدل البعض عن الضّمير الرّابط (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٧٨)

٢٢. **الأصل**[٢] فی بدل البعض مصاحبة ضمير عائد علی المبدل منه (شرح إبن النّاظم ص ٣٣٩)

٢٣. **الأصل** أن يتقدّم علی أنواع البدل المباين الثّلاثة حرف العطف «بَلْ» المفيد للإضراب[٣] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٨٢)

٢٤. **الأصل** عدم الإلتجاء إلی بدل الإضراب قدر الإستطاعة (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٨١)

٢٥. **الأصل** فی بدل التّفصيل أن لا يخرج عن التّبعيّة (مبادی العربيّة ج ٤ ص ٣٣٨ و ص ٣٣٩)

---

١. وقتی مبدلٌ منه، مجرور به حرف جرّ باشد إعادهٔ حرف جرّ در بدل جائز است يعنی حرف جرّ، بين بدل و مبدل منه، واسطه قرار می‌گيرد.

٢. الغالب.

٣. البتّه در اين صورت، كلمهٔ بعد از «بَلْ» معطوف خواهد بود نه بدل. به عبارت ديگر: بهتر است به جای استفاده از بدل مُباين، حرف «بَلْ» همراه معطوفش استفاده شود.

إسم فعل

۱. **الأصل** فی أسماء الأفعال أن تدخل الباء فی مفعولها (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۸۸)

۲. **الأصل** فی أسماء الأفعال أن تکون علی صورة واحدة لا تتغیّر المفرد إلّا[۱] ما کان منه متّصلاً بعلامة تدلّ علی نوع معیّن دون غیره (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۱۰)

۳. **الأصل** عدم تقدّم مفعولات أسماء الأفعال علیها (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۲۳)

٤. **الأصل**[۲] عدم إلحاق نون التّأکید علی أسماء الأفعال مطلقاً[۳] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۲۳)

٥. **الأصل** فی إسم الفعل أن یوضع فی مکانه الفعل الّذی بمعناه[٤] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۲۲)

٦. **الأصل** فی أسماء الأفعال کلّها ألّا تدخل علیها «أَلْ» (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۸٤) (القواعد الأساسیّة ص ۷۸) (شرح الصّفائیّ ج ۲ ص ۳۲۱)

۷. **الأصل** فی أسماء الأفعال أن یکون حکمها فی اللّزوم و التّعدّی حکم الأفعال الّتی بمعناها (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۸۸)(شرح شذور الذّهب ص ٥۸۲)(النّحو القرآنیّ ص ۱۰۳)

۸. **الأصل** فی أسماء الأفعال عدم تصرّفها (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۸۳)

۹. **الأصل** فی أسماء الأفعال أن تعمل عمل فعلها (نحو مقدّماتی ص ۱۱۰)

۱۰. **الأصل** فی «هَیْهَاتَ» أن یکون بفتح التّاء (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعرب ص ۷۰٦)

۱۱. **الأصل** فی فاعل «شَتَّانَ» أن یکون متعدّداً بواو العطف دون غیرها[٥] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۱۳)

---

۱. اسم فعلهایی مانند «إِلَیْکَ، عَلَیْکَ و...» که «کاف» در آنها متناسب با مخاطب تغییر می‌کند؛ «إِلَیْکُمْ، عَلَیْکُمْ و...».

۲. قاعدهٔ کلّی.

۳. چه خبریّ باشند و چه طلبیّ.

٤. یعنی بتوان فعلِ هم معنای اسم فعل را در جای اسم فعل قرار داد.

٥. مانند: «شَتَّانَ زَیْدٌ وَ عَمْرٌو فِی الشَّجَاعَةِ» بنابراین «شَتَّانَ الْمُتَخَاصِمَانِ عَنْ مَجْلِسِ الْحُکْمِ» صحیح نیست.

١٢. **الأصل** فی «بَلْهَ» أن یکون إسم فعل أمر بمعنی «أُتْرُکْ» (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٣)

١٣. **الأصل** فی «هَلُمَّ» أن یقال بأنّه إسم فعل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧٠٢)

١٤. **الأصل** فی «هَیْتَ» أن یکون إسم فعل أمر بفتح التّاء (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧٠٥)

١٥. **الأصل** فی الیاء المشدَّدة من «حَیَّ» أن تکون مفتوحةً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٥٣)

١٦. **الأصل** فی «مَکانَکَ» أن یکون إسماً مرکّباً من «مکان» و کاف الضّمیر لا إسم فعل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٤٧)

١٧. **الأصل** فی «وَرَاءَکَ» أن یکون مرکّباً من الظّرف و ضمیر المخاطب لا إسم فعل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧١٢)

١٨. **الأصل** عدم مجیء إسم فعل الأمر من الرّباعیّ[1] (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٧٤)(مکرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٧٥)

١٩. **الأصل** فی أسماء الأفعال أن تکون بمعنی الأمر (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٨٩) (شرح شذور الذّهب ص ٥٢٢)

٢٠. **الأصل** أن یبنی إسم الفعل من الفعل الثّلاثیّ (المحرّر فی النّحو ج ١ ص ١٦٨)

٢١. **الأصل** فی المنقول من جارّ یکون مجروره کاف الخطاب للواحد أن تکون مبنیّة علی الفتح[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١١٨)

٢٢. **الأصل** فی إسم الفعل أن یکون للمفرد و التّثنیة و الجمع بصیغة واحدة (نحو روان ج ٢ ص ٢٦٦)

---

١. منظور، اسم فعل أمر بر وزن «فَعالِ» است.
٢. یعنی «عَلَیْکَ، إِلَیْکَ و ...».

إسم صوت

۱. **الأصل** فى «هيه هيه» أن يقال بأنّه إسم صوت (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٧٠٦)

٢. **الأصل** فى أسماء الأصوات مع اللّام[1] الإعراب (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ١٣١)

٣. **الأصل** فى إسم الصّوت أن لا يكون له محلّ من الإعراب (فرهنگ إصطلاحات صرف و نحو عربى ص ٣٤)

٤. **الأصل** فى أصوات يصوّت بها للحيوانات قصد إنقياد بعض الحيوانات للمطلوب (معانى النّحو ج ٤ ص ٤١)

٥. **الأصل** فى «عَدَس» أن يكون إسم صوت يصدره الإنسان لزجر البغل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٦)

---

۱. يعنى «ال» تعريف؛ مانند: «مِنَ الْعَاجِ».

شـرط

١. **الأصل** فى الفعل الّذى يكون بعد الإسم الّذى يلى أداة الشّرط أن يكون ماضياً[١] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٩٣)

٢. **الأصل** عدم كون الشّرط مضارعاً مع كون الجزاء ماضياً (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٤٢)

٣. **الأصل** فى فعل الشّرط أن لا يكون طلبيّاً و لا جامداً (أوضح المسالک ج ٤ ص ٢٠٩)

٤. **الأصل** فى فعل الشّرط أن لا يقترن بـ «قَدْ»(أوضح المسالک ج ٤ ص ٢٠٩)

٥. **الأصل** فى فعل الشّرط أن لا يصدّر بشىء من الحروف[٢] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ١٠٩)

٦. **الأصل** فى فعل الشّرط إذا وقع بعد القَسَم أن يكون ماضياً لفظاً أو معنى[٣] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٤٦٢)

٧. **الأصل** فى الإسم المنصوب الّذى وقع بعد «إنْ» و «لَوْ» الشّرطيّتين أن يكون خبراً لـ «كان» المحذوفة مع إسمها[٤] (النّهجة المرضيّة ج ١ ص ١٠٤)

٨. **الأصل** إستعمال الفعل الماضى فى حيّز خبر «أَنَّ» الواقعة بعد «لو»[٥] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٤٥٤)

٩. **الأصل** فى معنى الشّرط أن يتوقّف الثّانى على الأوّل (معانى النّحو ج ٤ ص ٤٥)

١٠. **الأصل** فى جملتى الشّرط و الجزاء أن ترتبط الثّانية منهما بالأولى إرتباط المسبّب بالسّبب (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣٧٤)

---

١. مانند: آية {إذا السَّمَاءُ انشَقَّتْ} (انشقاق / ١).
٢. فعل مضارع همراه دو حرف «لا» و «لَمْ» مى‌تواند شرط واقع شود.
٣. مانند: «وَ اللّهِ إنْ لَمْ تَزُرْنى لأزُورَنَّکَ».
٤. مانند: «الْمَرْءُ مَجزىٌّ بعَمَلِهِ إنْ خَيْراً فَخَيْرٌ» به معناى «إنْ كَانَ عَمَلُهُ خَيْراً فجَزَاؤُهُ خَيْرٌ».
٥. مانند: آية {وَلَوْ أنَّ أهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأرْضِ} (أعراف/ ٩٦).

أدوات شرط

۱. **الأصل** فى «إنْ» الشّرطيّة الّتى دخلت على فعلها نون التّأكيد أن تقترن بـ «ما»[1] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٤٨٥)

۲. **الأصل** فى أداة الشّرط أن لا تدخل على إسم (النّحو الوافى ج ٤ ص ۳۱۷)

۳. **الأصل** فى «إذْما» هو القول بحرفيّتها (جامع الدّروس العربيّة ص ۲٦۷)

٤. **الأصل** فى «إذْما» الإهمال (جامع الدّروس العربيّة ص ۲٦۷)

٥. **الأصل** فى «كُلَّما» أن يكون الفعلان اللّذان هما شرط و جواب لها فى المعنى ماضيين (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٥٢)

٦. **الأصل** فى أسماء الشّرط إمتناع إضافتها (بداءة النّحو ص ۲۱۰)

۷. **الأصل** فى أسماء الشّرط أن تكون مبنيّة (بداءة النّحو ص ۲۹٤)

۸. **الأصل** فى أسماء الشّرط أن تقع موقع ذات أو زمان أو مكان[2] (النّحو الوافى ج ۱ ص ۱۷۹)

۹. **الأصل** فى «لَوْ» المضارعيّة[3] أن لا تجزم (مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۲۱)

۱۰. **الأصل** عدم إنجزام المضارع مع «كَيْفَما» و «إذا» (شرح ملّا جامى ج ۲ ص ۲۸۰)(مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۲۱)(جامع المقدّمات ج ۱ ص ٤۹۱)

۱۱. **الأصل** فى «مَهْما» و «إذْما» أن يقال بكونهما إسمين لا حرفين (شرح شذور الذّهب ص ٤٤۳)(شرح قطر النّدى ص ۲۸) (معجم الأدوات النّحويّة ص ۱۱٥) (الهداية و الصّمديّة ص ۱۸۸ و ص ۱۸۹)

۱۲. **الأصل** فى «كَيْفَ» الشّرطيّة أن تعرب حالاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٥۸)

---

۱. مانند: «إمّا تَفْعَلَنَّ» (إمَّا: «إنْ» شرطيّه + «ما» زائده).
۲. به ترتيب مانند: «مَنْ، مَتىٰ، أيْنَ».
۳. «لَوْ» داراى معناى «إنْ» شرطيّه كه داخل بر فعل مضارع مى‌شود.

١٣. **الأصل** فی «كَيْفَما» أن تعرب حالاً (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٥٨)
١٤. **الأصل** فی «إنْ» أن تكون شرطيّة (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥٢٠)
١٥. **الأصل** فی أدوات الشّرط «إنْ» (شرح الصّفائیّ ج ١ ص ٢٤٩)
١٦. **الأصل** فی «إنْ» الشّرطيّة أن يكون شرطها محتمل الوقوع أو مشكوك الحصول (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢١٩) (معانی النّحو ج ٤ ص ٦١)(الهداية فی النّحو ص ٣١٣)
١٧. **الأصل** أن يستعمل الحاضر مع «إنْ» (معجم الأدوات النّحويّة ص ١٥)
١٨. **الأصل** أن يكون شرط «إذا» ماضياً (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٢٠) (معجم الأدوات النّحويّة ص ١٥)(الكلام المفيد ص ٣٠٠)
١٩. **الأصل** فی الإسم المرفوع الّذی يلی «إذا» و يكون بعده فعل أن يكون فاعلاً لفعل محذوف[1] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٢٠)
٢٠. **الأصل** عدم إستعمال «لَوْ» على قصد لزوم الثّانی للأوّل مع إنتفاء اللّازم ليستدلّ به على إنتفاء الملزوم[2] (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٤٣٧ و ص ٤٣٨)
٢١. **الأصل** فی كلمات الشّرط الجازمة الثّابتة الأقدام فی الشّرطيّة أن يدخلها شیء من نواسخ الإبتداء (شرح الرّضی على الكافية ج ١ ص ٢٧١)
٢٢. **الأصل** فی «أَیُّ» الشّرطيّة أن تذكّر مع المؤنّث[3] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٧٧)
٢٣. **الأصل**[4] فی «أَیُّ» أن تكون شرطيّة أو إستفهاميّة (شرح الرّضی على الكافية ج ٢ ص ٣١٤)
٢٤. **الأصل** فی «أَمّا» أن تفيد التّفصيل مع الشّرطيّة و التّوكيد (جامع الدّروس العربيّة ص ٥١٩)(مغنی الأديب ب ١ ص ٤٨) (النّحو القرآنیّ ص ٣٩٢)(معجم النّحو العربیّ ص ٣٨)

---

١. مانند: {إذا السَّماءُ انشقَّتْ} (انشقاق / ١) كه «السَّماء» فاعل «إنْشَقَّتْ» محذوف است.
٢. مانند: آنچه در آيهٔ {لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا} (أنبياء / ٢٢) وجود دارد كه فساد آسمان و زمين، لازمهٔ تعدّد آلهة است و اين گونه إستدلال می‌شود كه چون فساد اتّفاق نيفتاده پس تعدّد آلهة نيز اتّفاق نيفتاده است. استعمال «لَوْ» در چنين ساختاری، بسيار كم است.
٣. يعنی «أیُّ فَتَاةٍ ...» بهتر از «أيَّةُ فَتَاةٍ...» می‌باشد.
٤. أغلب.

۲۵. **الأصل** فی «أَمَّا» أن لا تكون للتّفصيل (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۱۹)

۲٦. **الأصل** فی «أَمَّا» أن تكون لتفصيل ما أجمل فی ذهن السّامع[1] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۱۹)

۲۷. **الأصل** فی جواب «أَمَّا» إقترانه بالفاء الزّائدة الرّابطة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۱۵۰)

۲۸. **الأصل** فی جواب «أَمَّا» أن يكون ماضياً أو جملة إسميّة مقرونة بـ «إذا» أو «الفاء»[2] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۵۸۲)

۲۹. **الأصل** عدم حذف «أَمَّا» الشّرطيّة (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٤٤)

۳۰. **الأصل** أن تكون الواسطة بين «أَمَّا» و فائها مرفوعاً[3] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٤۹)

۳۱. **الأصل** فی «أَمَّا زَيْدٌ فَقَائمٌ» أن تجعل الفاء فی صدر الجواب كما مع غير «أَمَّا» من أدوات الشّرط[4] (شرح إبن النّاظم ص ٤٤۰)

۳۲. **الأصل** فی «إذا» الظّرفيّة أن تكون ظرفاً للمستقبل متضمّنة معنى الشّرط (معانی النّحو ج ۲ ص ۱۷۸) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۳۲۰)(پيش نيازهای ادبی جزء اوّل قرآن كريم ص ۵۳)

۳۳. **الأصل** عدم جزم المتكلّم بوقوع الشّرط فی المستقبل مع «إنْ» (جواهر البلاغة ص ۱۳٦)

۳٤. **الأصل** فی «إذا» أن تستعمل للمقطوع بحصوله (معانی النّحو ج ٤ ص ٦۱ و ص ٦۳)

۳۵. **الأصل** فی «إذْما» أن تكون غير جازمة (معجم النّحو العربیّ ص ۱۹۸)

۳٦. **الأصل** أن تكون الجملتان شرط «لَوْ» و جوابها فعليّتين ماضويّتين لفظاً و معنى معاً أو معنى فقط (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳۷۳ و ص ۳۷٤)

---

۱. بلكه در أصل بايد تفصيل كلام مجمل باشد.

۲. مانند: آيات {فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ} (إسراء/ ٦۷) و {فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ} (عنكبوت/ ٦۵) و {فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ} (لقمان/ ۳۲).

۳. مانند: «أَمَّا زَيْدٌ فَقَائمٌ» كه «زَيْد» مبتدا و مرفوع است.

٤. امّا به خاطر آن كه «أَمَّا» و «فاء» كنار هم نيايند «فاء» به جای آن كه بر سر «زَيْد» بيايد، بر سر «قائم» آمده است.

۳۷. **الأصل** عند حذف جملتی الشّرط و الجواب أن تكون أداة الشّرط هـی «إنْ» (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٦٣)
۳۸. **الأصل** أن يكون فعل الشّرط و فعل الجواب لـ «لَوْ» الشّرطيّة غير الإمتناعيّة مضارعين لفظاً و معنی (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٧٥)
۳۹. **الأصل** فی «لَوْ» أن تكون شرطاً للماضی (همع الهوامع ج ۲ ص ۳۸۲)
٤٠. **الأصل** فی «أمّا» التّفصيليّة أن تتكرّر فی الكلام (فرائد حجّتيّة ص ٣٤٤)
٤١. **الأصل** فی «لَمّا» الشرطيّة الظّرفيّة أن تدخل علی فعلين ماضيين (علوم العربيّة ج ۲ ص ٦٨٥) (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ۲۳۷)
٤٢. **الأصل** فی حذف جواب الشّرط أن يكون مع «إنْ» و «إذا» (النّحو القرآنیّ ص ٥٨)
٤٣. **الأصل** فی «إنْ» أن تستعمل فی الشّرط المستقبل (علوم العربيّة ج ۲ ص ٦٧٣)
٤٤. **الأصل** عدم دخول اللّام علی جواب «إذا» و «إنْ» (علوم العربيّة ج ۲ ص ٦٩٥)
٤٥. **الأصل** عدم إستعمال «لَوْ» فی قصد بيان إستمرار شیء[1] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٣٨)
٤٦. **الأصل** فی «لَوْ» أن تكون شرطيّة ماضويّة إمتناعيّة (مغنی الأديب ب ۱ ص ۲۲۱)
٤٧. **الأصل** فی «لَوْ» الشّرطيّة أن تدخل علی الفعل الماضی (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٣٦)(مغنی الأديب ب ۱ ص ۲۲۱) (علوم العربيّة ج ۲ ص ٦٧٣)(معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۲۵۷)
٤٨. **الأصل** فی «لَوْ» الشّرطيّة أن تكون للتّعليق فی الماضی (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٨٥)
٤٩. **الأصل** فی باب الجزاء هی «إنْ» (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥٠٤)

---

۱. به خلاف مانند «لَوْ أهَنْتَنِی أكْرَمْتُکَ» كه منظورِ متكلّم، اين است كه «در هر صورت تو را اكرام خواهم كرد حتّی اگر تو به من اهانت كنی...».

جواب شرط

۱. **الأصل** فی فرض کون الجزاء مضارعاً مع کون الشّرط ماضیاً جزم المضارع لا رفعه[1] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٤٤)

۲. **الأصل** فی جواب الشّرط أن یکون صالحاً لأن یکون شرطاً (جامع الدّروس العربیّة ص ۲۷۰)

۳. **الأصل** أن یتأخّر الجواب عن الشّرط (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳۲۰) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥١٤)

٤. **الأصل** فی الجملة الجوابیّة للشّرط الجازم أن یفید معنی جدیداً لا یفهم من جملة الشّرط (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳٤۰)

٥. **الأصل** فی جواب الشّرط أن یکون مترتّباً علی جملة الشّرط وجوداً و عدماً (النّحو الوافی ج ۲ ص ۱۱٦)

٦. **الأصل** عدم صحّة عمل ما بعد فاء الجزاء فیما قبلها (النّحو الوافی ج ۲ ص ۷٥ و ص ۱۰۸)

۷. **الأصل** عود ضمیر من جملة الجواب علی إسم الشّرط (مغنی الأدیب ب ٤ ص ٦٦)

۸. **الأصل** أن یقال بخبریّة الشّرط و الجواب معاً فی موضع وقع إسم الشّرط مبتدأ[2] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥٦)

۹. **الأصل** فی جواب «لَوْ» الشّرطیّة أن یکون مضارعاً منفیّاً بـ «لَمْ» أو ماضیاً مثبتاً أو منفیّاً بـ «ما» (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۲۲۱ و ص ۲۲۲) (علوم العربیّة ج ۲ ص ٦۷۲)

---

۱. مانند: «إنْ ضَرَبْتَ أَضْرِبْ».

۲. مثلاً در «مَنْ جاءَنِی فَلَهُ دِرْهَمٌ» که «مَنْ» مبتدا است، شرط و جواب (جاءَنِی فَلَهُ دِرْهَمٌ) با هم خبرِ «مَنْ» است.

۱۰. **الأصل** فی الماضی المثبت الّذی وقع جواباً لـ «لَوْ» الشّرطيّة دخول لام الجواب عليه (شرح الرّضی علی الکافية ج ٤ ص ٤٥٤) (همع الهوامع ج ۲ ص ۳۸۷) (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ٥٩ و ص ٦٠) (النّحو القرآنیّ ص ٥١)(مبادی العربية ج ٤ ص ٦٧٢)

۱۱. **الأصل** فی الماضی المنفیّ المجاب به «لَوْ» الشّرطيّة تجرّده من لام الجواب (شرح الرّضی علی الکافية ج ٤ ص ٤٥٤) (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ٥٩ و ٦٠) (النّحو القرآنیّ ص ٥١)

۱۲. **الأصل** عدم تقديم ما فی حيّز جواب «لَوْلا» و غيرها ممّا يحتاج لجواب علی الجواب (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳۱٤)

۱۳. **الأصل** فی جواب الشّرط أن يکون علی أحکام فعل الشّرط (معجم النّحو العربیّ ص ۲۰۲)

١٤. **الأصل** فی الجواب أن يکون مجزوماً بفعل الشّرط (معجم النّحو العربیّ ص ۲۰۳)

١٥. **الأصل** فی فعلی الشّرط و الجواب أن يکونا مضارعين مجزومين (النّحو الوافی ج ٤ ص ۳٥۷)(همع الهوامع ج ۲ ص ۳۷۰)

١٦. **الأصل** فی جواب «لَوْ» أن يکون فعلاً مضارعاً مجزوماً بـ «لَمْ» أو ماضياً مثبتاً أو منفيّاً (همع الهوامع ج ۲ ص ۳۸٦ و ص ۳۸۷)(شرح التّسهيل ج ۳ ص ٤١٦)

۱۷. **الأصل** فی جواب «لَوْ» إذا کان ماضياً مثبتاً أن تصحبه لام مفتوحة (شرح التّسهيل ج ۳ ص ٤١٦)

۱۸. **الأصل** فی جواب «لَوْ» إذا کان ماضياً منفيّاً بـ «ما» خلوّه من اللّام (شرح التّسهيل ج ۳ ص ٤١٦)

۱۹. **الأصل** فی الجزاء أن يکون بالحرف (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥۳۰)

۲۰. **الأصل** فی الجزاء أن لا يکون معلوماً (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥۳۱)

۲۱. **الأصل** فی الجزاء أن يکون بـ «إنْ» (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥۳۱)

۲۲. **الأصل** فی الجزاء أن يکون مقدّماً علی «إنْ» (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥۱۱)

أدوات جـزاء

۱. **الأصل** فی فاء الجزائیّة أن تقع بعدها الجملة الإسمیّة (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۲۱)

۲. **الأصل** فی الرّبط الفاء (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۲۸۸)

۳. **الأصل** فی أدوات الجزاء هو الفاء الجزائیّة (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٤٤)

٤. **الأصل** فی «إذاً» أن تکون جواباً لـ «إنْ» أو «لَوْ» الشّرطیّتین ظاهرتین أو مقدّرتین (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۲۷)

٥. **الأصل** فی موضع حذف الجزاء فیه أن لا تعمل الأداة فی الشّرط[1] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٤٦٩)

---

۱. چون أصل در چنین حالتی، این است که شرط، ماضی یا مضارع منفیّ به «لَمْ» باشد که در هر صورت، عمل أدات شرط لفظاً در آنها میسّر نیست.

قَسَم

١. **الأصل** فى القسم بغير الباء أن يكون غير إستعطافى[1] (مبادى العربيّة ج ٤ ص ٣٧١)(النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٦)

٢. **الأصل** فى أدوات القسم حروفه (شرح الصّفائىّ ج ٢ ص ٢٨)

٣. **الأصل** ألّا يتكرّر حرف من حروف القسم إلّا بعد إستيفاء الأوّل جملة جوابه (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٩) (همع الهوامع ج ٢ ص ٣٣١)

٤. **الأصل** فى حروف القسم الباء (النّحو القرآنىّ ص ١٨)(شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٣٠٦)(معانى النّحو ج ٤ ص ١٣٩)(المحرّر فى النّحو ج ٢ ص ٩٢٩ و ص ٩٣١)

٥. **الأصل** فى القسم الإستعطافى أن يكون بالباء (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٢)(كتاب الكنّاش ج ٢ ص ٨١)

٦. **الأصل** فى القسم بغير الباء أن يكون غير إستعطافى (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٦)

٧. **الأصل** فى زماننا هذا عدم إستعمال «مِنْ» حرف قسم[2] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٦ و ص ٣٧٩)

٨. **الأصل** أن تستعمل «ها» حرف قسم بعد كلمة «إى» الّتى معناها «نَعَمْ»[3] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٦ و ص ٣٩٢)

٩. **الأصل** فى اللّام الموطّئة أن تدخل على «إنْ»[4] (مغنى الاديب باب ١ ص ١٩١)

---

١. قَسَم استعطافى، قسمى است كه جواب آن، إنشائىّ باشد؛ مانند: «بِحَيَاتِكَ أ عَطَفْتَ عَلَى الْبائس؟» و قَسَم غير استعطافى، قسمى است كه جواب آن، خبريّه باشد؛ مانند: «وَ اللّٰهِ لَأَذْهَبُ غَدَاً».

٢. در استعمالات بعضى أعراب، «من» با كسر يا ضمّ ميم، براى قَسَم استفاده شده است.

٣. استعمال «ها» براى قسم، بسيار نادر است.

٤. مانند: «لَإنْ ذَهَبْتَ أذْهَبُ».

۱۰. **الأصل** أن يجاء باللّام الموطّئة إذا حذف القسم و قدّر[1] (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٣١٥)

۱۱. **الأصل**[2] فى جواب القسم أن تكون جملة (أوضح المسالک ج ١ ص ٣٣٤) (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٩١)

۱۲. **الأصل** فى الجملة الواقعة جواباً للقسم ألّا يكون لها محلّ من الإعراب (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٦)

۱۳. **الأصل** فى جواب القسم المثبت وجود اللّام (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٣)

۱٤. **الأصل** فى فرض إجتماع أدات الشّرط و القسم أن يكون الجواب للمتقدّم منها (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٩٠)

۱٥. **الأصل** فى جملة جواب القسم الّتى كانت جملة إسميّة مثبتة إقترانها بـ «إنّ» فى صدرها و بـ «لام الإبتداء» فى خبرها معاً[3] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٨) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٢)

۱٦. **الأصل** فى جملة جواب القسم الّتى كان فعلها ماض متصرّف مثبت إقترانها باللّام و «قَدْ» معاً[4] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٧) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٢)

۱۷. **الأصل** فى جملة جواب القسم الّتى كان فعلها ماض غيرمتصرّف مثبت إقترانها باللّام فقط[5] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٧)

۱۸. **الأصل** عدم تقدير حرف النّفى قبل الجملة المضارعيّة المنفيّة الّتى كانت جواباً للقسم[6] (النّحو الوافى ج ٢ ص ٣٨٧)

---

١. گاهى قسم حذف مى‌شود بدون اين كه لام آورده شود؛ مانند: آيۀ {وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ} (أنعام/ ١٢١).

٢. قاعدۀ كلّى.

٣. مانند: «وَ اللّهِ إِنَّ زَيْداً لَقادِمٌ».

٤. مانند: «وَ اللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ».

٥. مانند: «وَ اللّهِ لَنِعْمَ رَجُلاً الصّادِقُ». لازم به ذكر است كه «لَيْسَ» بدون «لام» مى‌آيد.

٦. يعنى حرف نفى بايد ذكر شود نه اين كه مقدّر باشد.

١٩. **الأصل** فی الجملة الفعليّة المنفيّة الواقعة جواباً للقسم تجرّدها عن اللّام (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٢٢ و ص ٥٢٣)

٢٠. **الأصل** فی فرض كون الجملة الجوابيّة للقسم ماضويّة مثبتة و ماضيها متصرّف تصديرها باللّام الجوابيّة و «قَدْ» معاً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٦٥)

٢١. **الأصل** فی فرض كون فعل الجملة الجوابيّة للقسم جامداً غير «لَيْسَ» تصديرها باللّام فقط (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٦٥)

٢٢. **الأصل** فی فرض الجملة الجوابيّة للقسم إسميّة مثبتة تأكيدها باللّام و «إنَّ» معاً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٦٦)

٢٣. **الأصل** أنّ الجملة الواقعة جواباً للقسم لا محلّ لها (النّحو الوافی ج ٢ ص ٣٨٦)

٢٤. **الأصل** عدم جريان «عِلِم اللّهُ» و «يعلَم اللّهُ» مجرى القسم (كتاب الكنّاش ج ٢ ص ٨٠)

٢٥. **الأصل** إجتماع القسم بـ «إن» الشّرطيّة (علوم العربيّة ج ٢ ص ٧٠٦)

٢٦. **الأصل** فی فرض إجتماع شرط إمتناعیّ و قسم أن يكون لكلّ منهما جواب (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٦٧)

٢٧. **الأصل** فی همزة «أَيْمُن» أن تكون همزة قطع (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٣٣٦)

كنايات

۱. **الأصل** فی «كذا» أن تستعمل مفردةً[1] (مغنی الأديب ب ۱ ص ۱۵٦) (الهداية و الصّمديّة ص ۵۹)
۲. **الأصل** فی «كيت» أن تعرب مفعولاًبه[2] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۵۵۷)
۳. **الأصل** فی التّاء من «كيت» و «ذيت» الفتح (الهداية و الصّمديّة ص ۵۹)
٤. **الأصل** فی «كيتِ كيت» فتح التّاءين (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۵۵۷)
۵. **الأصل** فی «كذا» أنّها كناية عن العدد (المحرّر فی النّحو ج ۳ ص ۱۱۸۳)
٦. **الأصل** أن يكون تمييز «كم» الإستفهاميّة مفرداً منصوباً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٤۲۹)
۷. **الأصل** فی خبر «كأيّن» أن يكون جملة[3] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٤۳٦)
۸. **الأصل** فی «كذا» التّكرار مع العطف بالواو (النّحو الوافی ج ٤ ص ٤۳۸)
۹. **الأصل** فی «كيتَ كيتَ» فتح التّائين معاً (النّحو الوافی ج ٤ ص ٤۳۹)
۱۰. **الأصل** فی إستعمال «كذا» تكرارها بالعطف عليها (همع الهوامع ج ۲ ص ٤۱۲)
۱۱. **الأصل** فی جواب «كَمْ» الإستفهاميّة أن يجیء علی حسب موضعها هی من الإعراب[4] (أوضح المسالك ج ٤ ص ۲٦۹)
۱۲. **الأصل** فی «كَأَيِّنْ» أن تفيد التّكثير (النّحو القرآنیّ ص ۱۱۸)
۱۳. **الأصل** فی «كَمْ» الخبريّة أن تفيد التّكثير (النّحو القرآنیّ ص ۱۱۸)
۱٤. **الأصل** فی تمييز «كَأَيِّنْ» أن يكون مجروراً بـ «مِنْ» (النّحو القرآنیّ ص ۱۱۸)
۱۵. **الأصل** فی تمييز «كَأَيِّنْ» أن يأتی مفرداً[5] (النّحو القرآنیّ ص ۱۱۸)

---

۱. گاهی نيز به وسيلهٔ عطف، تكرار می‌شود؛ مانند: «قالَ لَهُ كَذا وَكَذا».
۲. مانند: «قالَ المُعَلِّمُ كَيْتَ».
۳. مانند: آيهٔ {وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ} (آل عمران / ۱٤٦).
٤. مثلاً در جواب «كَمْ مالُكَ؟» گفته می‌شود: «ثَلاثُونَ دِرْهَماً» و در جواب «كَمْ أنْفَقْتَ؟» گفته می‌شود: «ثَلاثِيْنَ دِرْهَماً».
۵. در مقابل مثنّی و جمع.

حکایت

۱. **الأصل** فی نون «مَن» عند لحوق علامة التّثنية هو السّكون[1] (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ۱۲۲)

۲. **الأصل** جواز الحکایة مع إستیفاء شروط الإلحاق (شرح التّسهیل ج ۲ ص ۲۸)

۳. **الأصل** فی نون «مَن» عند لحوق علامة الجمع هو السّكون (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ۱۲۳)

٤. **الأصل** جواز حکایة کلّ لفظ (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۳٥۰) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۳٥۰)

۱. مَنانِ. مانند آن که شخصی بگوید: «لِي صَدِيقَانِ كَالْأَخَوَيْنِ» و شما بگویید: «مَنانِ؟».

تذكير و تأنيث

۱. **الأصل** عدم إستواء التّذكير و التّأنيث فی «فَعِيْل» بمعنی فاعل[1] (مكرّرات المدرّس ج ۳ ص ۵۵ و ص ۵٦)

۲. **الأصل** أن لا يجوز فی إسم واحد التّذكير و التّأنيث[2] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۰۰)

۳. **الأصل** فی الفرق بين التّذكير و التّأنيث هو التّاء (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۱۵۷)

٤. **الأصل** فی المذكّر و المؤنّث هو الحقيقیّ منهما (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۹۱)

۵. **الأصل** فی الصّفات أن يكون المجرّد من التّاء منها صيغة المذكّر (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۱۰)

٦. **الأصل** فی أعضاء الإنسان تأنيث مزدوجها[3] و تذكير غيره (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ۱۲۹)

۷. **الأصل** فی وظيفة تاء التّأنيث المربوطة تمييز المؤنّث من المذكّر (معجم النّحو العربیّ ص ٦۹)(شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۲۹٤)(الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٦۲۵)

۸. **الأصل** هو المذكّر (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۱٤۸ الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ۲ ص ۵۱٦)(المحرّر فی النّحو ج ۱ ص ۳٦۷ و ص ۳٦۸) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٦۳۷)

۹. **الأصل** فی المؤنّث هو المؤنّث اللّفظی (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۹۰)

۱۰. **الأصل** فی المؤنّث اللّفظی أن يكون حقيقتاً أو تقديراً (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۱۵۰)

---

۱. مانند: «فَهِيْم» و «فَهِيْمَة».

۲. در برخی أسماء، هر دو حالت مؤنّث و مذكّر جائز است؛ مانند: عقاب، عنكبوت، لسان، حروف ألفباء و ....

۳. مانند: عَيْن، أُذُن و ... .

۱۱. **الأصل** فی علامات التّأنیث هو التّاء (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۹۲)

۱۲. **الأصل** فی الغرض من زیادة هذه التّاء فی الأسماء هو تمییز المؤنّث من المذکر و أکثر ما یکون ذلک فی الصّفات و هو فی الأسماء قلیل (شرح إبن النّاظم ص ٤٦٣)(الدّروس النّحویّة ک ۳ ص ۸۰)

۱۳. **الأصل**[1] فی لفظ «کُلّ» أن یکون مذکّراً (شرح إبن النّاظم ص ٤٦٢)

۱٤. **الأصل** فی التّاء أن تکون لفصل صفة المؤنّث من صفة المذکّر (أوضح المسالک ج ٤ ص ۲۸۷)

۱۵. **الأصل** فی الصّفات أن تؤنّث بتاء التّأنیث (معانی النّحو ج ۳ ص ۲۵۰)

۱٦. **الأصل** فی تاء التّأنیث أن تدخل علی الصّفات (معجم النّحو العربیّ ص ٦۹)

۱۷. **الأصل** هو القول بإختصاص تاء المبالغة بـ «فَعَّال» و «فَعُول» و «مِفْعَال» (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳٤۹)

۱۸. **الأصل** فی إلحاق تاء التّأنیث بالأسماء إنّما هو تمییز المؤنّث من المذکّر (جامع الدّروس العربیّة ص ٦٤)

۱۹. **الأصل** فی تاء التّأنیث الّتی للفرق بین المذکّر و المؤنّث أن تلحق بالصّفات (جامع الدّروس العربیّة ص ٦۲)

۲۰. **الأصل** فی الأوصاف الخاصّة بالنّساء أن لا تلحقها تاء التّأنیث[2] (جامع الدّروس العربیّة ص ٦٦)

۲۱. **الأصل** عدم دخول تاء التّأنیث علی أسماء الأجناس الجامدة[3] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦۰۱)

---

۱. قاعدهٔ کلّی.

۲. مانند: «حائض».

۳. برخی موارد که تاء داخل شده، سماعی است؛ مانند: «إمْرأ و إمْرَأة»، «غُلام و غُلامَة» و ... .

۲۲. **الأصل** فی الممدودة مقصورة[1] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۸۹)

۲۳. **الأصل** فی «فَعِيْل» بمعنی فاعل أن تلحقه التّاء فی التّأنيث (مغنی الفقيه صرف جامع کاربردی ص ٤٢٥)

٢٤. **الأصل** فی تأنيث الإسم أن يکون بالتّاء (المحرّر فی النّحو ج ۱ ص ۱۱۲) (شرح الرّضی علی الشّافية ج ٤ ص ۳۹۷)

۲٥. **الأصل** فی تاء التّأنيث أنّها مرکّبة[2] زائدة علی الکلمة (المحرّر فی النّحو ج ۱ ص ٤٢٩)

٢٦. **الأصل** فی التّاء أن يجاء بها للفرق بين صفة المذکّر و صفة المؤنّث (النّهجة المرضيّة ج ۲ ص ۱۹٤)

۲۷. **الأصل** فی المؤنّث أن يکون بعلامة التّأنيث (همع الهوامع ج ۳ ص ١٦٥)

۲۸. **الأصل** أن لا تلحق التّاء صفة علی وزن «مِفْعَال»[3] (همع الهوامع ج ۳ ص ۲۱٤)

۲۹. **الأصل** أن لا تلحق التّاء الخاصّ بالمؤنّث (همع الهوامع ج ۳ ص ۲۱٤)

۳۰. **الأصل** فی المُفْعِل المختصّ بالمؤنّث هو التّجرّد عن التّاء[4] (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۳۲۱)

۳۱. **الأصل** فی الإسم الّذی يکون التّنصيص علی الواحد فيه بالتّاء أن يکون فی المخلوقات دون المصنوعات (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۳۳۲)

۳۲. **الأصل** فی تأنيث الإسم هو الهاء[5] (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۳۹۰)

۳۳. **الأصل** فی «أَسْمَاء» أن يکون إسماً لمؤنّث (شرح الرّضی علی الشّافية ج ٤ ص ٤١٥)

٣٤. **الأصل** فی التّاء أن تکون ثابتة (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٣٦)

---

۱. به همين علّت در ضرورت شعری می‌توان «الف» ممدوده را به صورت «الف» مقصوره آورد ولی بالعکس امکان ندارد (الضَّرُورَةُ تَرُدُّ الأشْيَاءَ إلىٰ أُصُولِهَا).

۲. يعنی «ضارِبَة» مرکّب از «ضارِب» و «ة» است و «ة» جزء حروف اصلی نيست بلکه زائده است.

۳. مانند: «مِعْطَار».

٤. مانند: «مُرْضِع».

٥. يعنی «ة».

ممدود و مقصور و منقوص

١. **الأصل** فی المنقوص أن یکون مختوماً بالیاء الظّاهرة[1] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٥)

٢. **الأصل** إرجاع الیاء عند النّداء إذا لم یکن فی العلم المنقوص إلّا حرف أصلیّ واحد[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٦)

٣. **الأصل** وجود لام المنقوص مع عدم التّنوین[3] (علوم العربیّة ص ٣٢)

٤. **الأصل** بقاء یاء المنقوص ذی اللّام رفعاً و جرّاً (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٢ ص ٣٩٨)

٥. **الأصل** فی موضع کان المنقوص محذوف الیاء للتّنوین حذف الیاء (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ٢ ص ٣٩٨)

٦. **الأصل** فی الألف هو المقصورة (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٦١٧)

---

١. حذف «یاء» در حالت رفع و جرّ همراه تنوین، خلاف اصل است؛ مانند: «قاضٍ».

٢. مانند «مُرٍ» که اسم فاعل از «أریٰ» است و علم برای شخص قرار داده شده و هنگام نداء گفته می‌شود: «یا مُری».

٣. گاهی خلاف اصل استعمال شده است؛ مانند: آیهٔ {سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ} (حجّ/ ٢٥).

تثنيه

۱. **الأصل** فی التّثنية هو العطف[1] (همع الهوامع ج ۱ ص ٤٣) (الإقتراح ص ٧٨)
۲. **الأصل** فی الإسم أن تلحقه العلامة من غير تغيير إذا ثنّی (همع الهوامع ج ۱ ص ٤٤)
۳. **الأصل** فی المثنّی أن يدلّ علی إثنين حقيقة[2] (النّحو الوافی ج ۱ ص ١٣٦)
٤. **الأصل** فی المثنّی المراد منه التّكثير إضافته[3] (كتاب الكنّاش ج ۱ ص ١٥٨)
٥. **الأصل** فی التّثنية أن يكون الإثنان متّفقی اللّفظ[4] و المعنی[5] (أوضح المسالک ج ۱ ص ٥٠ و ص ٥١)
٦. **الأصل** فی المثنّی أن يدلّ علی إثنين (معجم النّحو العربیّ ص ٤٥٧)
٧. **الأصل** فی نون التّثنية و ملحقاتها أن تكون مكسورة (النّهجة المرضيّة ج ۱ ص ٣٤ و ص ٣٥)
٨. **الأصل** عدم حذف تاء التّأنيث عند إلحاق علامة التّثنية (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ١٦٥)
٩. **الأصل** عدم جواز ثتنية الإسم المشترک بإعتبار معانيه المختلفة (كتاب الكنّاش ج ۱ ص ٣١١)
١٠. **الأصل** قلب الألف ياء بعد نون التّثنية الّتی بعد الألف (شرح الرّضی علی الكافية ج ۱ ص ٤١٥)
١١. **الأصل** فی «كِلا» إذا كان مضافاً إلی المضمر أن يكون تأكيداً للمثنّی (شرح الرّضی علی الكافية ج ۲ ص ٩١)
١٢. **الأصل** فی «كِلْتا» إذا كان مضافاً إلی المضمر أن يكون تأكيداً للمثنّی (شرح الرّضی علی الكافية ج ۲ ص ٩١)

---

۱. منظور، اين است كه مثلاً اصل «رَجُلان»، «رَجُلٌ وَ رَجُلٌ» بوده است.
۲. گاهی دلالت بر بيشتر از دو دارد؛ مانند: {إرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ} (ملک / ٤) (به معنای «كَرّات»).
۳. مانند: «لَبَّيْکَ، سَعْدَيْکَ و ...» در بحث مفعولٌ مطلق.
٤. «أبَوَان» كه منظور «أب» و «أمّ» است خلاف اصل و از باب تغليب است.
٥. بنابراين مشترک لفظی، تثنيه بسته نمی‌شود يعنی نمی‌توان «عَيْن» به معنای چشم و «عَيْن» به معنای «چشمه» را به صورت «عَيْنان» آورد.

جمــع

١. **الأصل** فى الجمع هو العطف[1] (همع الهوامع ج ١ ص ٤٣)
٢. **الأصل** فى كلّ مضاف إلى ضمير التّثنية أن يجمع (مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ١٣٢)
٣. **الأصل** أن لايثنّى ما دلّ على جمع (همع الهوامع ج ١ ص ٤٢)
٤. **الأصل** عدم جواز جمع الإسم المشترک بإعتبار معانيه المختلفة[2] (أصول الفقه ص ٣٥ و ص ٣٦)
٥. **الأصل** فى نون الجمع المذكّر السّالم و ملحقاته أن تكون مفتوحة (النّهجة المرضيّة ج ١ ص ٣٤ و ص ٣٥) (معجم النّحو ص ١٥٢)
٦. **الأصل** فى الجموع هو جمع المذكّر السّالم (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٨١)
٧. **الأصل** فى ضمير جمع المذكّر العاقل أن يؤتى به جمعاً مذكّراً[3] (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٩٦)
٨. **الأصل** فى ضمير جمع المذكّر الغير العاقل أن يؤتى به جمعاً مؤنّثاً (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٩٦)
٩. **الأصل** فى الصّفات أن تجمع على الجمع المذكّر السّالم أو الجمع المؤنّث السّالم[4] (معجم النّحو العربىّ ص ١١١)
١٠. **الأصل** فى العلم أن يجمع جمع مؤنّث سالم[5] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣١٤)

---

١. يعنى مثلاً «مُسْلِمُونَ» در اصل «مُسْلِمٌ و مُسْلِمٌ و مُسْلِمٌ و...» بوده است امّا براى اختصار به صورت جمع استعمال مى‌شود.
٢. مثلاً نمى‌توان براى «عَيْن» به معناى چشم و «عَيْن» به معناى چشمه و «عَيْن» به معناى جاسوس، «عُيُون» به كار برد. (يعنى نمى‌توان هر سه معنا را در «عُيُون» لحاظ كرد كه «عُيُون» جمع اين سه باشد).
٣. مانند: «هُمْ و ...».
٤. مانند: «مُسْلِمُونَ و مُسْلِمَات».
٥. مانند: «فاطِمَات».

۱۱. **الأصل** حذف نون ملحقات جمع المذكّر السّالم فى الإضافة (كتاب الكنّاش ج ۱ ص ۳۱۷)

۱۲. **الأصل** فى «فَعْلَاء» الوصفيّة أن تجمع على «فُعْل»[1] (الهداية و الصّمديّة ص ۱٤ و ص ۱٥)

۱۳. **الأصل** فى «فَعْلَاء» الإسميّة أن تجمع على «فَعَالى» أو «فَعْلَاوَات»[2] (الهداية و الصّمديّة ص ۱٤ و ص ۱٥)

۱٤. **الأصل** فى «القَوْس» أن يجمع على «أَقْواس» لا على «أَقْوُس» (شرح ملّاجامى ج ۱ ص ٩٤)

۱٥. **الأصل** فى «النّائب» أن يجمع على «أَنْياب» لا على «أُنَيُّب» (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ٩٤)

۱٦. **الأصل** فى الأجوف واويّاً كان أو يائيّاً أن لا يجمع على «أَفْعُل» (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ٩٤)

۱۷. **الأصل** فى «فَعَل» صحيح العين أن يجمع على «أَفْعال»[3] (شرح الرّضى على الكافية ج ۲ ص ۲۷٥)

۱۸. **الأصل** فى جمع «فَعِيْل» بمعنى مفعول أن يكون على زنة «فَعْلَى»[4] (الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ۲ ص ۷۳)

۱٩. **الأصل** عدم إستعمال اللّفظ الموضوع للقلّة فى الكثرة و بالعكس (شرح ملّا جامى ج ۲ ص ۱۸۱)

۲۰. **الأصل** فى جموع القلّة أن يطلق على العشرة فما دونها (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۸٥) (الهداية فى النّحو ج ۲ ص ۱٩۳)

۲۱. **الأصل** فى جموع الكثرة أن يطلق على ما فوق العشرة (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۸٥) (الهداية فى النّحو ج ۲ ص ۱٩۳)

---

۱. مانند: «حُمْر» جمع «حَمْرَاء».
۲. مانند: «صَحارى» و «صَحْرَاوات» جمع «صَحْرَاء».
۳. مانند: «عَلَم» كه جمعش «أَعْلام» است.
٤. مانند: «جَرْحىٰ» جمع «جَرِيح» كه به معناى «مَجْرُوح» است.

٢٢. **الأصل** فی الجمع المنتهی الجموع أن لا يكون له نظير فی الآحاد[1] (همع الهوامع ج ١ ص ٢٥)

٢٣. **الأصل** فی جمع غير العاقل إرجاع ضمير الجمع إلی جمع القلّة و إرجاع ضمير المفرد إلی جمع الكثرة[2] (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ٢٨٤)

٢٤. **الأصل** فی جمعی التّصحيح عدم تغيّر مفردهما (النّحو الوافی ج ٤ ص ٤٧٦)

٢٥. **الأصل** فی جمع معتلّ العين بالواو أن يكون علی وزن «فِعْلَان»[3] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٤٩٠)

٢٦. **الأصل** فی «فُعُل» أن يكون جمعاً لإسم رباعی قبل آخره حرف مدّ صحيح الآخر غيرمضاعف و غيرمختوم بتاء التّأنيث[4] (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥٠٦)

٢٧. **الأصل** فی «فِعَلَة» أن يكون جمعاً لأسماء صحيحة اللّام علی وزن «فُعْل»[5] (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥٠٧)

٢٨. **الأصل** فی «فُعُول» أن يكون جمعاً لإسم علی وزن «فَعِل» أو علی وزن «فَعْل»[6] (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥٠٩)

٢٩. **الأصل** فی إسم علی وزن «فَعَل» أن لا يجمع علی «فُعُول» (الوافی فی النّحو و الصّرف ص ٥٠٩)

٣٠. **الأصل** فی التّكسير أن يردّ الأشياء إلی أصولها (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٢٠٣)

٣١. **الأصل** فی جموع التّكسير إحتياجها إلی السّماع (شرح الرّضی علی الشّافية ج ٢ ص ٢٦٢)

٣٢. **الأصل** أن يجمع «فَعْل» المفتوح الفاء السّاكن العين فی غير الأجوف فی القلّة

---

١. كلماتی مانند «هَوَازِن» (اسم يک قبيله) و «بَهَادِر» (عَلَم مذكّر) خلاف اصل است.
٢. مانند: «الأَشْجَارُ سَقَطْنَ» و «الأَشْجَارُ سَقَطَتْ».
٣. مانند: «حُوْت، حِيْتان».
٤. مانند: «كِتاب، كُتُب».
٥. مانند: «دُرْج، دِرَجَة».
٦. مانند: «كَبِد، كُبُود» و «جُنْد، جُنُود» و «ضِرْس، ضُرُوس» و «حَمْل، حُمُول».

على «أَفْعُل»[1] (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٢٦٢)

٣٣. **الأصل** فى جمع الكثرة فى «فَعْل» أن يكون على «فُعُول» و «فِعَال»»[2] (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٢٦٢)

٣٤. **الأصل** فى «فَعْلَة» أن تجمع على «فِعَال»[3] (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٢٦٩)

٣٥. **الأصل** فى «فُعْلَة» أن تجمع على «فُعَل»[4] (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٢٧١)

٣٦. **الأصل** فى الصّفات أن لا تكسّر (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٢٧٨)

٣٧. **الأصل** فى «فَعْل» من الصّفات أن يجمع على وزن «فِعَال»[5] (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٢٧٩)

٣٨. **الأصل** فى الجموع جمع الكثرة (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٢٧٩)

٣٩. **الأصل** فى «فاعِل» الوصف أن يجمع على وزن «فُعَّل» [6] (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٣٠٤)

٤٠. **الأصل** إستعمال الأُمّات فى البهائم و الأُمّهات فى الإنسان (شرح الرّضى على الشّافية ج ٢ ص ٤٦٢)

٤١. **الأصل** فى جمع الجمع الإمتناع (شرح التّسهيل ج ١ ص ١٠٣)

٤٢. **الأصل** فى الجمع بالواو و النّون أن يكون لمن يعقل (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٦)

٤٣. **الأصل** هو جمع الكلمة على الأصل (شرح الرضى على الشّافية ج ٢ ص ٣٣٦).

٤٤. **الأصل** فى الجمع بالواو و النّون أن يسلم فيه لفظ الواحد فى حروفه و حركاته و سكناته (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٣٦)

---

١. مانند: «فَلْس، اَفْلُس».
٢. مانند: «بَطْن، بُطُون» و «بَغْل، بِغَال».
٣. مانند: «قَصْعَة، قِصَاع».
٤. مانند: «بُرْقَة، بُرَق».
٥. مانند: «صَعْب، صِعَاب».
٦. مانند: «جاهِل، جُهَّل».

تصغیر

۱. **الأصل** فیما صغّر أن یکون متمکّناً[1] (معجم الأدوات النّحویّة ص ۱۰۷)

۲. **الأصل** فی المصغّر أن یکون علی وزن «فُعَیْل» (مبادی العربیّة ج ٤ صرف ۱۹٤)

۳. **الأصل** أن تثبت تاء التّأنیث المقدّرة فی الثّلاثیّ فی التّصغیر[2] (جامع المقدّمات ج ۱ ص ۳۰۰)

٤. **الأصل** أن لا تثبت تاء التّأنیث المقدّرة فی الرّباعی فی التّصغیر[3] (جامع المقدّمات ج ۱ ص ۳۰۱)

٥. **الأصل** فی المصغّر أن یکون علی وزن من الأوزان المعروفة[4] (جامع المقدّمات ج ۱ ص ۳۰۳)

٦. **الأصل**[5] أنّ العَلَم إذا صغّر لاتزول علمیّته (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥۳٥)

۷. **الأصل** فی التّصغیر أن یردّ الأشیاء إلی أصولها (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ۲۰۳)

---

۱. معرب.

۲. یعنی در مؤنّث سماعی مانند «أُذُن» که مصغّر آن «أُذَیْنَة» است.

۳. مانند: «عُقَیْرِب» مصغّر «عَقْرَب».

٤. برخی کلمات، خلاف این اصل آمده اند؛ مانند: «ذَیَّا» تصغیر «ذا».

٥. الأصحّ.

اسم منسوب

١. **الأصل** فی المنسوب إلیه أن یکون قبیلة أو أباً أو بلداً أو صناعة (کتاب الکنّاش ج ١ ص ٣٦٤)

٢. **الأصل** فی موضع کانت ألف المقصور رابعة فی إسم ساکن الثّانی حذفها إن کانت للتّأنیث[١] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٨٤)

٣. **الأصل** فی موضع کانت ألف المقصور رابعة فی إسم ساکن الثّانی قبلها واواً حذفها إن کانت للإلحاق أو مبدلة من واو أو یاء[٢] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٨٤)

٤. **الأصل** فی المنسوب إلی «فَعِیْلَة» هو «فَعِیْلِیّ»[٣] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٨٥)

٥. **الأصل** فی «فَعِیْل» صحیح اللّام أن یُنسب إلیه علی «فَعِیْلِیّ»[٤] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٨٦)

٦. **الأصل** فی «فُعَیْل» صحیح اللّام أن یُنسب إلیه علی «فُعَیْلِیّ»[٥] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٨٦)

٧. **الأصل** فی المرکّب الإضافیّ العَلَم أن ینسب إلی صدره[٦] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥٧)

٨. **الأصل** فی المنسوب إلیه أن یکون واحداً[٧] (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ٢ ص ٢٥٥)

---

١. مانند: «حُبْلِیّ» که منسوب «حُبْلیٰ» است.
٢. به ترتیب مانند: «علقویّ، ملهویّ و مسعویّ» منسوب «عَلْقیٰ، مَلْهیٰ و مَسْعیٰ».
٣. مانند: «بدیهیّ» منسوب «بدیهة».
٤. مانند: «کریمیّ» منسوب «کریم».
٥. مانند: «قُرَیْشِیّ» منسوب «قُرَیْش».
٦. مانند: «خادمیّ» منسوب «خادمُ الدّین».
٧. مثلاً در منسوب «اکالب» گفته می‌شود: «کلبیّ».

صحیح و معتلّ

۱. **الأصل**[1] أن یکون اللّام المحذوف من الإسم واواً لا یاءً[2] (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲۲۸)

۲. **الأصل** فی المدّ أن یکون فی الألف و الواو و الیاء اللّتین حرکة ماقبلهما من جنسهما (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ٤۰۳)

۳. **الأصل** فی الألف عدم القلب قبل الیاء[3] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ۲٦۳)

٤. **الأصل** فی الحرف الصّحیح الأصالة[4] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۲۷۸)

٥. **الأصل** فی باب الإعلال هو الفعل لا الإسم (الأصول النّحویّة و الصّرفیّة ج ۲ ص ۷٦)(شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۱ ص ٦۱)

٦. **الأصل** فی ما یزاد حروف اللّین (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۳٤٤)

۷. **الأصل** فی الحرفین المدغمین أن یکون الأوّل ساکناً و الثّانی متحرّکاً و لا فاصل بینهما (قواعد اللّغة العربیّة ص ٥۷)

۸. **الأصل** فی الإدغام أن یکون فی الحرفین المتجانسین (قواعد اللّغة العربیّة ص ٥۷)

۹. **الأصل** وقوع القلب المکانیّ فی المعتلّ و المهموز (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۱ ص ۲۰)

۱۰. **الأصل** فی باب الإعلال هو الفعل (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۳ ص ٦۳ و ص ۷۲)

۱۱. **الأصل** فی موضع أدغمت حروف الإطباق فیما لا إطباق فیه إبقاء الإطباق[5] (شرح الرّضی علی الشّافیه ج ۳ ص ۱۹۳)

---

۱. اکثر.
۲. مانند، أب، أخ و ... .
۳. منظور، کلمه‌ای است که آخرِ آن، «الف» است و به یاء متکلّم اضافه شده است؛ مانند: «فَتای» و ...
٤. به خلاف «ة» در مواردی که در اصل، حرف علّه بوده است؛ مانند «سِعْلاة» که «ة» در اصل، «یاء» بوده است.
٥. اطباق به معنای منطبق شدن بخشی از سطح زبان با سقف دهان در هنگام تلفّظ حرف است؛ چهار حرف، صفت اطباق دارند: ص، ض، ط، ظ؛ مانند: «فَرَّطْتُ».

١٢. **الأصل** في اللّفظ أن يكون صحيحاً (الإنصاف في مسائل الخلاف ص ٤٤١)

١٣. **الأصل** في الألف المنقلبة أن يكون أصلها واواً (الكتاب ج ٣ ص ٤٦٢)

حـرف

۱. **الأصل** فی الحرف أن یکون موضوعاً علی حرف واحد أو حرفین (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٦ و ص ۱۷)(جامع المقدّمات ج ۲ ص ۲٦۳)(الهدایة و الصّمدیّة ص ٤۱)

۲. **الأصل** فی الحرف هو الإفراد[۱] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٤۰۳)(جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۸۵)

۳. **الأصل**[۲] فی الحروف عدم الإبدال[۳] (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤۷٦) (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۸۵)

٤. **الأصل** عدم التّصرّف فی الحروف بالزّیادة[٤] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ۳۷٤)

۵. **الأصل** فی الحروف عدم التّصرّف[۵] (أوضح المسالک ج ۲ ص ۲۵۲)(شرح ملّاجامی ج ۲ ص ۱۱۱ و ص ۲٦۰) (شرح إبن النّاظم ص ۱۳)(ثورة نحویّة ص ۱۵٤)

٦. **الأصل** فی الحروف الأصلیّة أن لا تحذف من غیر تعویض[٦] (النّحو الوافی ج ۱ ص ۳۵)

۷. **الأصل** فی الحرف أنّه إذا أعید للتّأکید لم یعد إلّا مع ما دخل علیه أو مع ضمیره[۷] (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۳۹)

۸. **الأصل** فی الحرف المنقلب أن یکون متحرّکاً[۸] (همع الهوامع ج ۱ ص ۷۵)

۹. **الأصل** فی الحرف أن لا یدخل علی نظیره فی اللّفظ و العمل إلّا فی التّوکید اللّفظیّ

---

۱. یعنی عدم ترکیب.
۲. قاعدهٔ کلّی است.
۳. منظور، بدل در باب توابع است.
٤. بنابراین نباید در «لَعَلَّ»، لام اوّل آن را زائده گرفت.
۵. یعنی نباید حروف، دچار تغییر یا کم و زیاد شده باشند.
٦. مانند: تنوین عوض از یاء در «قاضٍ».
۷. مانند: «مَرَرْتُ بزَیْدٍ بزَیْدٍ».
۸. یعنی قبل از تغییر، متحرّک بوده است.

أو في الضّرورة الشّعريّة[1] (النّحو الوافي ج ٣ ص ٤١٥)

١٠. **الأصل** عدم الجمع بين الحرفين لمعنى واحد[2] (همع الهوامع ج ١ ص ١٤٠) (شرح ملّا جامي ج ١ ص ٤٣٩)

١١. **الأصل** إبقاء حروف المعاني على ما وضعت له من المعنى و الإستعمال (الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ٢ ص ٢٤١)

١٢. **الأصل** عدم إبتداء حروف المعنى بهمزة الوصل[3] (همع الهوامع ج ١ ص ٧٩)

١٣. **الأصل** في الأدوات أن تكون حرفاً[4] (شرح المنطق ج ١ ص ١٢٨)

١٤. **الأصل** في «إلى» أن تكون حرفاً[5] (مغني الأديب باب ١ ص ٣٩)

١٥. **الأصل** في «إلّا» أن تكون حرفاً (مغني الأديب باب ١ ص ٣٦)

١٦. **الأصل** في «على» أن تكون حرفاً (مغني الأديب باب ١ ص ١٢٣ و ص ١٢٦)

١٧. **الأصل** في «عَنْ» أن تكون حرفاً (مغني الأديب باب ١ ص ١٢٧ و ص ١٢٩)

١٨. **الأصل** في «في» أن تكون حرفاً (مغني الأديب باب ١ ص ١٤١) (جامع المقدّمات ج ١ ص ٤٩٩)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥١٤)

١٩. **الأصل** في حروف الهجاء أن لا توضع لمعنى[6] (شرح ملّا جامي ج ١ ص ٢٢)

٢٠. **الأصل** في معاني الإنشاء أن تكون بالحرف[7] (كتاب الكنّاش ج ٢ ص ٤٥)

٢١. **الأصل** قلب نون «إذَنْ» ألفاً في الوقف (شرح الرّضي على الشّافية ج ٢ ص ٣٨٤)

---

١. مانند حروف جرّ كه بر هم داخل نمی شوند.
٢. به همين علّت، وقتی «ما» و «إنْ» كنار هم بيايند، هر دو نمی‌توانند حرف نفی باشند بلكه دوّمی از آنها زائده در نظر گرفته می‌شود.
٣. مانند آنچه در «ال» است.
٤. چون حرف، اداة و ابزار تركيب ألفاظ با يكديگر است.
٥. گاهی «إلى» اسم است كه جمع آن، «آلاء» به معنای نعمت های باطنی است ولی غالباً «إلى» در متون عربی به صورت حرف جرّكار رفته است.
٦. اكثر حروف هجاء برای معنای خاصّی وضع نشده‌اند اگر چه برخی از آنها برای معنايی وضع شده‌اند؛ مانند: «وَ» و «بِ».
٧. مانند: «لَيْتَ» برای تمنّی، «لَعَلَّ» برای ترجّی.

۲۲. **الأصل** فی کلّ حرف أن یکون دالّاً علی ما وضع له فی الأصـل (الإنـصاف فـی مـسائل الخلاف ص ۵۲۰ و ص ۳۹۳)

۲۳. **الأصل** فی کلّ حرف یدلّ علی معنی أن لا یدخله الحذف (الإنصاف فی مـسائل الخـلاف ص ۵۳۲)

۲٤. **الأصل** فی حروف الجرّ أن لا تعمل مع الحذف (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ۳۲۷)

۲۵. **الأصل** فی الحروف المختصّة بالإسم أن تعمل عمل الخاصّ بـه و هـو الجـرّ (موصـل الطّلّاب إلی قواعد الإعراب ج ۱ ص ۷۸)

حروف مصدريّه (موصول حرفی)

۱. **الأصل** فی الحرف المصدریّ أن یدخل علی الجملة الفعلیّة (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۹۱)

۲. **الأصل** فی الحرف المصدریّ أن لایدخل علی نظیره إلّا لتوکید لفظیّ (النّحو الوافی ج ۱ ص ۵۲۷) (معجم الأدوات النّحویّة ص ۹۰)

۳. **الأصل** فی فرض تقدّم الظّنّ علی «أن» المصدریّة أن تکون ناصبة لا مخفّفة (شرح قطر النّدی ص ۵۳)

٤. **الأصل** فی «أن» المصدریّة الدّاخلة علی المضارع أن تنصبه (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ۳۵)

۵. **الأصل** فی «کَیْ» الجارّة الدّاخلة علی «أن» المصدریّة مع صلتها إضمار «أَنْ» بعد «کَیْ»[1] (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳٥٦)

٦. **الأصل** فی «ما» المصدریّة الظّرفیّة أن تدخل علی الماضی المثبت أو المضارع المنفیّ بـ «ما» (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٤٤٠) (النّحو الوافی ج ۱ ص ۳٤۲) (القواعد الأساسیّة ص ۹۹) (علوم العربیّة ج ۲ ص ۷٦٤)

۷. **الأصل** فی «ما» المصدریّة أن تدخل علی الجملة الفعلیّة (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۹۲ و ج ۲ ص ٤۲۹) (شرح إبن النّاظم ص ۱۹۱) (أوضح المسالک ج ۲ ص ۲۸۸)

۸. **الأصل** فی «ما» فی «قَلَّما» و «کَثُرَما» و «طالَما» أن تکون مصدریّة لا کافّة (النّحو الوافی ج ۲ ص ٦۱)

۹. **الأصل** فی «کَیْ» المصدریّة أن تکون مسبوقة بلام الجرّ لفظاً أو محلّاً (النّحو الوافی ج ۱ ص ٥٦)

---

۱. مانند: «لِکَیْ تَذْهَبَ».

۱۰. **الأصل فی وقوع «لَوْ» المصدريّة أن تقع بعد «وَدَّ» و «يَوَدُّ» و ما فی معناه** (النّحو الوافی ج ۲ ص ٥٦) (معجم الأدوات النّحويّة ص ۱۰۵) (الكلام المفيد ص ۱۷۱)

۱۱. **الأصل فی مصدر «ما» أن يكون مخصوصاً**[1] (معانی النّحو ج ۲ ص ۱۳۸)

۱۲. **الأصل فی مصدر «أَنْ» أن يكون لإرادة مجرّد الحدث**[2] (معانی النّحو ج ۳ ص ۱۳۸)

۱۳. **الأصل فی «أَنْ» المصدريّة أن تفيد الإستقبال** (معجم الفروق النّحويّه و الصّرفيّة ص ۲۹۷)

۱٤. **الأصل فی «لَوْ» المصدريّة أن تفيد معنی التّمنّی** (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۲۹۸)

۱۵. **الأصل فی حروف المصدر «أَنْ»** (علوم العربيّة ج ۲ ص ۷٦۱)

۱٦. **الأصل أنّ «ما» المصدريّة لا تعمل** (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٤۸۰)

۱. يعنی مثلاً در «عَجِبْتُ مِنْ ما فَعَلَ زَيْدٌ» يعنی «از كار خاصّی كه زيد انجام داد تعجّب كردم» نه «مطلق كار».

۲. مثلاً در «عَجِبْتُ مِنْ أَنْ يَسْعیٰ زَيْدٌ» منظور، تعجّب كردن از اصلِ سعيی است كه زيد دارد انجام می‌دهد نه نوع خاصّ سعی.

حروف زيادت

۱. **الأصل** فی الزّائد أن يكون غير لازم (شرح الرّضی علی الكافية ج ٤ ص ۲۱۵)

۲. **الأصل** فی الحروف الزّائدة أن لا تقع زائدة (الهداية و الصّمديّة ص ۱۱۱)

۳. **الأصل** فی الحروف الزّائدة أن تكون لمعنی[1] (شرح الرّضی علی الكافية ج ٤ ص ١٦٤)

٤. **الأصل** فی «أن» الزّائدة أن لا تعمل (همع الهوامع ج ۲ ص ۳)

٥. **الأصل** وقوع «أن» الزّائدة بعد «لمّا» التّوقيتيّة و بين فعل قسم و «لَوْ» (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٢٤) (موسوعة النّحو والصّرف و الإعراب ص ١٦٣)

٦. **الأصل** فی «لا» الواقعة بين «أنْ» المصدريّة و الفعل المضارع أن تكون زائدة[2] (مكرّرات المدرّس ج ۱ ص ۲۵۰)

۷. **الأصل** عدم زيادة «لا» مع المضاف[3] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٢٦)

۸. **الأصل** فی الحروف الزّوائد أن تكون من حروف «اليَوْمَ تَنْسَاهُ»[4] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۲۹)

۹. **الأصل** وقوع «إنْ» الزّائدة بعد «ما» النّافية (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٢٤)

۱۰. **الأصل** فی الحروف عدم الزّيادة (الإقتراح ص ۱۱۵)(شرح التّسهيل ج ۳ ص ۳۰۱)

۱۱. **الأصل** أصالة الحروف (شرح الرّضی علی الشّافيه ج ۲ ص ٤٣٨)

۱۲. **الأصل** أن لا نحكم بزيادة حرف إلّا إذا إضطررنا إليه (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ٤٣٣)

---

۱. منظور، حروفی است كه به حروف اصلی كلمه اضافه می‌شود؛ مانند: حروف مضارعه در اوّل فعل مضارع و... كه اضافه شدن اين حروف زائده، معنای جديدی را می‌رساند.

۲. مانند: {لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ} (حديد/ ۲۹) و {مَا مَنَعَكَ أَلاَّ تَسْجُدَ} (أعراف / ۱۲).

۳. «فِي بِئْرٍ لا حُورٍ» شاذّ است.

٤. يعنی حروف زائده در كلمات، يكی از حروف ده گانه در عبارت «اليَوْمَ تَنْسَاهُ» است؛ مانند: «ت» در «تَضْرِبُ».

۱۳. **الأصل** عدم الزّيادة (شرح التّسهيل ج ۱ ص ۱۲۱)

۱٤. **الأصل** فی «ما» فی نحو «ضَرَبْتُهُ ضَرْباً ما» أن تکون زائدة (موصل الطّلّاب إلی قواعد الإعراب ج ۱ ص ۱۵۳)

حرف رَدْع و زجر و إستيناف (إبتداء)

١. **الأصل** فـى «كَلَّا» أن تكـون للـرّدع و الـزّجر (مغنى الأديب ب ١ ص ١٦٣ و ص ١٦٤) (شرح الصّفائىّ ج ٢ ص ٣٦٩)(همع الهوامع ج ٢ ص ٤٠٨)

٢. **الأصل** فى «ثُمَّ» أن لا تكون من أدوات الإستيناف (شرح الصّفائىّ ج ٢ ص ٨٩)

٣. **الأصل** فى «بَلْ» الإستينافيّة أن لا تدلّ على الإضراب (بداءة النّحو ص ٣٢٠)

٤. **الأصل** فى الفاء أن لا تكون للإستيناف (مغنى الأديب ب ١ ص ١٤١)

حروف جواب

۱. **الأصل** فی «نَعَمْ» أن یکون بفتح النّون و العین کلتیهما (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٩٢)

۲. **الأصل** فی «بَلیٰ» أن تقع بعد الإستفهام من النّفی[1] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲۰۲) (معجم الأدوات النّحويّة ص ٤٧)

۳. **الأصل** عدم مجیء «بَلیٰ» لتصدیق الإیجاب[2] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٢١)

٤. **الأصل** فی «إِیْ» من أحرف الجواب أن تقع بعد الإستفهام (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٢١) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٧٥)

٥. **الأصل** فی «جَیْرِ» أن تقع قبل القَسَم (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٣٢) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ٣٠٢)

٦. **الأصل** فی «إنَّ» أن تکون تصدیقاً للمخبر[3] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٢٢)

۷. **الأصل** فی «جَیْرِ» أن تکون حرف جواب[4] (النّحو الوافی ج ۲ ص ٣٩٢)(موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٣٣٢)

---

۱. مانند: آیهٔ {أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى} (أعراف/ ١٧٢).
۲. مانند آن که در تأیید شخصی که می‌گوید: «زَیْدٌ قادِمٌ»، بگوییم: «بَلی».
۳. مانند: «إِنَّ قَدْ أَتَاکَ زَیْدٌ».
٤. برخی معتقدند گاهی «جَیْرِ» حرف قَسَم است.

حروف تفسير و تحضيض و عَرض

١. **الأصل** فى «أيْ» التّفسيريّة أن لا تكون للعطف[1] (النّحو الوافى ج ٣ ص ٣٩٨)
٢. **الأصل** فى «أن» أن لا تفسّر المفعول به الظّاهر[2] (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٤٢٩)
٣. **الأصل** فى «أن» المفسّرة أن تفسّر مفعولاً مقدّراً للّفظ غير صريح القول مؤدّ معناه[3] (شرح ملّا جامى ج ٢ ص ٤٢٧ و ص ٤٢٨) (الهداية و الصّمديّة ص ١١٢)
٤. **الأصل** أن يكون المفسّر فعلاً ماضياً لفظاً أو معنىً فقط[4] (النّحو الوافى ج ٤ ص ٣٣٧)
٥. **الأصل** فى أدوات التّحضيض أن يليها الفعل المضارع (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٢١٩)
٦. **الأصل** دخول حروف العرض على الجملة الفعليّة المضارعيّة أو الماضويّة (علوم العربيّة ج ٢ ص ٧٣٢)
٧. **الأصل** دخول حروف التّحضيض على الجملة الفعليّة المضارعيّة أو الماضويّة (علوم العربيّة ج ٢ ص ٧٣٢)

---

١. برخى قائلند: «أيْ» تفسيريّه، حرف عطف است.
٢. گاهى مفعول به ظاهر را تفسير مى‌كند؛ مانند: آية {مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلاَّ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ} (مائده/ ١١٧).
٣. مانند: «كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ قُمْ» يعنى «كَتَبْتُ إِلَيْهِ شَيْئاً هُوَ قُمْ».
٤. منظور در باب شرط است؛ مانند: {إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ} (انشقاق / ١).

حـروف تنبـيه (إستفتاح)

۱. **الأصل** فی «ألا» التّنبیهیّة أن تدخل علی الجملتین[1] (أوضح المسالک ج ۲ ص ۲۸)

۲. **الأصل** فی «أما» التّنبیهیّـة أن تقـع قبـل القَـسَم (موسـوعة النّحـو و الـصّرف و الإعـراب ص ۱٤۹)(علوم العربیّة ج ۲ ص ۷۲٤)(قواعد اللّغة العربیّة ص ۳۰۱)

۳. **الأصل** فی «ها» التّنبیهیّة أن تدخل علی أسماء الإشارة و الضّمائر[2] (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۸۵)

٤. **الأصل** أن نقول «ها» التّنبیهیّة مختصّة بإسم الإشارة (شرح الرّضـی علی الكافیـة ج ٤ ص ٤۲٤)

۵. **الأصل** فی حرف النّداء الّذی یـدخل علـی غیـر الإسـم أن یكـون حـرف تنبیـه[3] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۹)

٦. **الأصل** فی «ألا» التّنبیهیّة أن تقع قبل «إنَّ» (قواعد اللّغة العربیّة ص ۳۰۱)(مبادی العربیّة ج ٤ ص ۳۸۵ و ص ۳۸۷)

۷. **الأصل** فی «ها» التّنبیهیّة أن تدخل علی إسم الإشـارة القریـب (قواعـد اللّغـة العربیّـة ص ۳۰۱) (مبادی العربیّة ج ٤ ص ۳۸۷)

---

۱. جملهٔ إسمیّه و فعلیّه.

۲. مانند: «ها أنا ذا».

۳. مانند: «یا لَیْتَ».

قَد

۱. **الأصل** عدم الفصل بين «قَدْ» و بين الفعل (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٤٤٥)

۲. **الأصل** فى «قَدْ» الّتى دخلت على الماضى أن تكون للتّحقيق (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۳۲۵)

۳. **الأصل** فى «قَدْ» الدّاخلة على المضارع أن تفيد التّقليل (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٤٤٥) (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ۳۲۵)

٤. **الأصل** فى «قَدْ» الدّاخلة على المضارع أن تكون للتّقليل مع التّحقيق (شرح ملّا جامى ج ۲ ص ٤۲۳)

٥. **الأصل** فى «قَدْ» الحرفيّة أن تدخل على المثبت (النّحو الوافى ج ۱ ص ٤٦)

٦. **الأصل** فى «قَدْ» مع المستقبل أن تكون للتّقليل (المحرّر فى النّحو ج ۳ ص ۱۱۹)

أدوات مفاجات

١. **الأصل** فی «إذا» الفجائيّة إعتبارها حرفاً (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٢٠)

٢. **الأصل** أن لا تدخل الباء الزّائدة على المبتدأ الّذی یلی «إذا» الفجائيّة (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٢٠)

٣. **الأصل** فی «إذا» أن لا تكون للمفاجأة (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ١٠٦)

٤. **الأصل** فی «إذا» المفاجأة وقوع المبتدأ بعدها (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ١٠٧)

٥. **الأصل** فی «إذا» المفاجأة أن لا يقع بعدها الفعل (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٤٧٥)

٦. **الأصل** فی «إذْ» أن لا تجیء للمفاجأة (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ١٠٩)

٧. **الأصل** فی «إذا» الفجائيّة أن تدخل على غير جواب الشّرط (معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة ص ٣٢٠)

أدوات إستفهام

۱. **الأصل** فی الإستفهام أن لا یکون للنّفی (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤۲٦)

۲. **الأصل** فی الإستفهام أن یکون علی أحوال الذّوات لأنّها[1] تتجدّد و تحصل بعد أن لم تکن (أوضح المسالک ج ۳ ص ۳۷۲)

۳. **الأصل** فی الإستفهام أن یکون عمّا من شأنه أن یکون محلّ شکّ أو تردّد (أوضح المسالک ج ۳ ص ۳۷۲)

٤. **الأصل** أن تجاب الإسمیّة بالإسمیّة و الفعلیّة بالفعلیّة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۳۲ و ص ٤٥٤)

٥. **الأصل** فی أدوات الإستفهام أن یلیها الفعل (أوضح المسالک ج ۲ ص ۱٦۷) (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۲۹۹)

٦. **الأصل** فی الإستفهام أن یکون حقیقیّاً (النّحو الوافی ج ۳ ص ٤۲٦)

۷. **الأصل** عدم دخول التّسویة تحت الإستفهام الحقیقیّ و المجازیّ (ثورة نحویّة ص ۱۱)

۸. **الأصل** فی الجمل الإستفهامیّة فی کلام الخالق تعالی أن تکون مجازیّة (ثورة نحویّة ص ۱۲)

۹. **الأصل** فی الإستفهام الهمزة (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۸۱ و ج ۲ ص ٤۳٤) (ثورة نحویّة ص ۱۲) (المحرّر فی النّحو ج ۱ ص ٤٦۱)(النّحو القرآنیّ ص ۳۸۹)

۱۰. **الأصل** فی الهمزة الإستفهام (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۱۱۱ و ج ۲ ص ٤۳٤) (ثورة نحویّة ص ۱۲)

۱۱. **الأصل** فی المستفهم بالهمزة الّتی للتّصور أن یذکر له معادل بعد «أم» المتّصلة[2] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۲٥٤)

---

۱. أحوال.

۲. مانند: «أَ زَیْدٌ قائمٌ أَمْ عَمْروٌ؟».

۱۲. **الأصل** فی الفصیح إستعمال الهمزة و «أَمْ» فی أسلوب «سَوَاء»[١] (النّحو الوافی ج ٣ ص ٤٢١)

۱۳. **الأصل** دخول همزة الإستفهام علی الفعل (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٣٠٤) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٨٨)

١٤. **الأصل** فی «هَلْ» أن تکون للإستفهام (ثورة نحويّة ص ٣٤)

١٥. **الأصل** فی أداة الإستفهام الّتی معناها النّفی المجرّد هی «هَلْ» (النّحو الوافی ج ٢ ص ٢٤٧)

١٦. **الأصل** فی «هَلْ» أن تکون بمعنی «قَدْ»[٢] (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٣٠٠ و ج ٢ ص ٤٣٣)

١٧. **الأصل** عدم دخول «هَلْ» علی إسميّة خبرها فعل (شرح الرّضی علی الکافية ج ٤ ص ٤٤٦) (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٤٣٣) (الهداية و الصّمديّة ص ١١٧)

١٨. **الأصل** فی أسماء الإستفهام أن تکون مبنيّة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥١)

١٩. **الأصل** فی أسماء الإستفهام أن تقع موقع ذات أو زمان أو مکان[٣] (النّحو الوافی ج ١ ص ١٧٩)

٢٠. **الأصل** فی أسماء الإستفهام أن تقع بعدها النّکرة و الجمل و الظّروف (همع الهوامع ج ١ ص ١٠٠)

٢١. **الأصل** فی أسماء الإستفهام إمتناع إضافتها (بداءة النّحو ص ٢١٠)

٢٢. **الأصل** فی «کَيْفَ» الإستفهاميّة دخولها علی غير الفعليّة (شرح الرّضی علی الکافية ج ١ ص ٥٢٤)

---

١ . مانند: آيۀ {سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ} (بقره/ ٦).

٢ . مانند: آنچه در آيۀ {هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ} (انسان / ١) گفته شده که «هَلْ» به معنای «قَدْ» است. همچنين علّت اين که «هَلْ» در صورت وجود فعل در جمله، بر اسم داخل نمی‌شود همين است که در اصل، دارای معنای «قَدْ» است و «قَدْ» فقط بر فعل داخل می‌شود. البتّه اين نظر برخی نحويّون است و برخی ديگر معتقدند «هَلْ» هيچ گاه به معنای «قَدْ» نمی‌آيد.

٣. مانند: «مَنْ، مَتَىٰ، أَيْنَ».

٢٣. **الأصل** فی «كَيْفَ» الإستفهاميّة أن تقدّر «يكون» بعدها فی باب المفعول معه[١] (شرح الرّضی علی الكافية ج ١ ص ٥٢٤)

٢٤. **الأصل** فی «كَيْفَ» الإستفهاميّة أن تكون للإستفهام الحقيقیّ (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٥٨)

٢٥. **الأصل** فی «أَيَّانَ» أن تقع فی موضع التّفخيم (جامع الدّروس العربيّة ص ٣٩٥)

٢٦. **الأصل** فی «ما» الإستفهاميّة دخولها علی غير الفعليّة (شرح الرّضی علی الكافية ج ١ ص ٥٢٤)

٢٧. **الأصل** فی «ما» الإستفهاميّة أن تقدّر «كان» بعدها فی باب مفعول معه[٢] (شرح الرّضی علی الكافية ج ١ ص ٥٢٤)

٢٨. **الأصل** فی «مَنْ ذا» علی إعتبارها كلمة واحدة أن تكتب مفصولة لا موصولة[٣] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٥٨ و ص ٦٥٩)

٢٩. **الأصل** فی «كَيْفَ» أن تكون للإستفهام (علوم العربيّة ج ٢ ص ٦٨٣)

٣٠. **الأصل** أن تكون الهاء فی «مَه» من «ما» الإستفهاميّة بدلاً من الألف (شرح الرّضی علی الشّافيّه ج ٤ ص ٥٨٤)

٣١. **الأصل** حذف ألف «ما» الإستفهاميّة المجرورة (شرح الرّضی علی الشّافية ج ٢ ص ٣٩٦)

٣٢. **الأصل** فی أدوات الإستفهام أن يتقدّم الفعل بعدها إسم مرفوع بالإبتدا (شرح التّسهيل ج ٣ ص ٣٩٣)

٣٣. **الأصل** فی أدوات الإستفهام هو الهمزة (شرح التّسهيل ج ٣ ص ٤٢٥)

---

١. مانند: «كَيْفَ حَالُكَ وَ الدَّرْسَ؟» و «ما أَنْتَ وَ زَيْداً؟».
٢. مانند: «ما أَنْتَ وَ الرِّياضِيَّةَ؟».
٣. «مَنْ ذا» نوشته می‌شود نه «مَنْذا».

نون تأکید

۱. **الأصل** فی الفعل المؤکّد بالنّون أن لا یتقدّم معموله علیه (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ٤٤٦) (النّحو الوافی ج ۱ ص ٦٩)

۲. **الأصل** فی النّون المؤکّدة أن یؤکّد بها المستقبل الّذی فیه معنی الطّلب (جامع المقدّمات ج ۲ ص ٤۰۳)

۳. **الأصل** عدم تقدیم معمول الفعل المؤکّد بنون التّأکید إلّا إذا کان المعمول شبه جملة (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۳٦)

٤. **الأصل** فی توکید المضارع المجرّد من لام الأمر أن یکون مثبتاً (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۳۲)

٥. **الأصل** فی توکید المضارع المجرّد من لام الأمر أن یکون جواب قسم مبدوّاً باللّام الّتی تدخل علی جواب القسم و لایفصل بینه و بین هذه اللّام فاصل[1] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۳۲)

٦. **الأصل** فی نون التّوکید أن تدخل علی الفعل المستقبل الّذی فیه معنی الطّلب (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٤۸٤)

۷. **الأصل** فی توکید المضارع المجرّد من لام الأمر أن یکون مستقبلاً (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۳۲)

۸. **الأصل** عدم إتّصال نون التّأکید بالأسماء[2] (النّهجة المرضیّة ج ۱ ص ۱٤)

۹. **الأصل**[3] عدم إتّصال نون التّأکید بالفعل الماضی (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱۲۹)

۱۰. **الأصل** عدم لحوق نون التأکید بالمضارع المنفیّ (شرح ملّاجامی ج ۲ ص ٤٦۲)

۱۱. **الأصل**[4] قلب الألف یاء مفتوحة للبناء إذا کان قبل نون التّأکید[5] (النّحو الوافی ج ٤ ص ۱٤۳)

---

۱. مانند: «وَ اللهِ لَأَجْتَنِبَنَّ قَوْلَ السُّوْءِ قَدْرَ إستِطاعَتی».
۲. گاهی در ضرورت شعری به اسم متّصل شده است؛ مانند: «أَ قَائِلُنَّ أَحْضِرُوا الشُّهُودَا».
۳ و ٤. قاعدهٔ کلّی.
٥. مانند: «تَنْهَیَنَّ».

تنوین و هاء سکت

١. **الأصل** فی التّنوین تنوین التّمکّن (النّحو الوافی ج ١ ص ٣٠)

٢. **الأصل** فی تنوین التّنکیر دخوله علی المبنیّات[1] (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٥٧ و ص ١٧٨ و ج ١ ص ٣٤)

٣. **الأصل** أن تکون هاء السّکت ساکنة دائماً (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٤٠٤)(النّحو الوافی ج ٣ ص ١٢٩)

٤. **الأصل** فی هاء السّکت أن یوقف علیها (شرح الصّفائیّ ج ٣ ص ٣٨٦)(کتاب الکنّاش ج ٢ ص ١٣٥)

٥. **الأصل** فی المعتلّ المجزوم أن تقف علیه بهاء السّکت[2] (کتاب الکنّاش ج ٢ ص ١٦٢)

٦. **الأصل** أن یحرّک التّنوین (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٥٤٥)

٧. **الأصل** حذف هاء السّکت فی المندوب فی وصل الکلام (النّحو الوافی ج ٤ ص ٧٦)

---

١. مانند: «صَهٍ» و «مَرَرْتُ بِسِیبَوَیْهِ وَ سِیبَوَیْهِ آخَرَ» و گاهی تنوین تنکیر بر اسم معرب داخل می‌شود؛ مانند: «مَرَرْتُ بِأَحْمَدَ وَ أَحْمَدٍ آخَرَ».

٢. مانند: «لَمْ یَرْمِهْ».

همزهٔ وصل و همزهٔ قطع

۱. **الأصل** فی الهمزة أن لا تکون منقلبة من غیرها (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ٣٠٢)

٢. **الأصل** فی همزة الوصل أن تکون مکسورة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٢٤٠)(شرح إبن عقیل ج ١ ص ١٦٧) (مکرّرات المدرّس ج ٤ ص ٣٠٤) (جامع الدّروس العربیّة ص ١٣٨)(شرح قطر النّدی ص ٣٠١) (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٦٠٦)

٣. **الأصل** أن لا تلحق همزة الوصل الأسماء[١] (الأصول النّحویّة و الصّرفیّة ج ٢ ص ١٢١)

٤. **الأصل** فی همزة الوصل أن تدخل علی الفعل (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ١٦٦)

٥. **الأصل** فی همزة القطع أن تکون مفتوحة (جامع الدّروس العربیّة ص ١٣٨)

٦. **الأصل** فی همزة الإسم أن تکون همزة القطع (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ١٣)

٧. **الأصل** فی همزة الوصل أن تثبت خطّاً[٢] (الدّرّ المصون ص ٢١)

٨. **الأصل** أنّ الهمزة فی الحروف و الأسماء لا تکون همزة وصل (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٩٦)

٩. **الأصل** فی حرکة همزة الوصل أن تتبع حرکة عین الفعل (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٦٠٦)

١٠. **الأصل** فی همزة الوصل أن تکون ساکنة (الإنصاف فی مسائل الخلاف ص ٦٠٦)

---

١. إسم، إبن و ... خلاف اصل است.

٢. یعنی در نوشتار.

نفــى

۱. **الأصل** فى النّفى أن يكون لفظيّاً[1] (النّحو الوافى ج ۲ ص ۲٤۷)

۲. **الأصل** فى كلمة «أَحَد» أن تستعمل فى سياق النّفى (ثورة نحويّة ص ٤۳)

۳. **الأصل** جواز تقديم ما فى حيّز حروف النّفى عليها إلّا «ما» (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ۳۹)

٤. **الأصل** أن لا يكون «أَنْ» نافية (ثورة نحويّة ص ٤۳)

٥. **الأصل**[2] فى أدوات النّفى «ما» (النّهجة المرضيّة ج ۱ ص ۷۹)

٦. **الأصل** فى «ما» النّافية أن يليها فعل (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۸۸) (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۳۰٤) (الفوائد الصّمديّة ص ۳۳)

۷. **الأصل** إستعمالاً فى نفى المضارع «لا» (شرح ملّا جامى ج ۲ ص ۳۷٦)

۸. **الأصل** دخول «لا» النّافية على الفعل (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۳۰٤)

۹. **الأصل** فى «إن» النّافية أن تقع قبل «إلّا» (معجم الأدوات النّحويّة ص ۳۱)

---

۱. گاهى برخى كلمات لفظاً مثبت هستند ولى معنىً منفىّ مى‌باشند؛ مانند: «يَأْبىٰ» به معناى «لايُرِيْدُ».

۲. اصل بودنِ آن را از تقديمش بر ديگر حروف نفى مى‌فهميم.

إلتقاء ساكنين

۱. **الأصل** فی إلتقاء السّاكنين العدم (النّحو الوافی ج ٤ ص ١٤١)

۲. **الأصل** فی كلّ ساكنين إلتقيا أن يتحرّک أحدهما بالكسر (المحرّر فی النّحو ج ١ ص ٥١) (النّحو القرآنیّ ص ٣٣١)

۳. **الأصل** فی إلتقاء السّاكنين تحريک أحدهما (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٢)

٤. **الأصل** فی التّخفيف أن يكون من السّاكن المتأخّر (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٢)

٥. **الأصل** فی إلتقاء السّاكنين تحريک السّاكن الأوّل (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٢) (شرح الرّضی على الشّافية ج ٢ ص ٣٦٥)

٦. **الأصل** تحريک ما هو طرف الكلمة (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٢)

٧. **الأصل** فی الواو المفتوح ما قبلها الضّمّ إن كانت للجمع (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٥)

٨. **الأصل** فی الواو المفتوح ما قبلها الكسر إن لم تكن للجمع (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٥)

٩. **الأصل** فی نون «عَنْ» أن تكسر مع لام التّعريف و مع غيره (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٧٤)

١٠. **الأصل** فيما يحرّک لإلتقاء السّاكنين هو الكسر (شرح النّظّام ص ١٥٩) (المحرّر فی النّحو ج ٣ ص ١٣٧٥) (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٣٠٤) (شرح الرّضی على الشّافية ج ٣ ص ٦٣)

١١. **الأصل** فی إلتقاء السّاكنين هو الكسر (المحرّر فی النّحو ج ٣ ص ١٣٧٥)

١٢. **الأصل** فی تحريک السّاكن الأوّل هو الكسر (شرح الرّضی على الشّافية ج ٢ ص ٣٥٥)

١٣. **الأصل** فی نون «مِنْ» إذا إتّصل به لام التّعريف فتحه (شرح الرّضی على الشّافية ج ٢ ص ٣٦٣)

١٤. **الأصل** هو القول بتعذّر الإبتداء بالسّاكن (شرح الرّضی على الشّافية ج ٢ ص ٣٦٦)

١٥. **الأصل** فی إلتقاء السّاكنين حذف أوّلهما إذا كان حرف مدّ[1] (شرح الرّضی على الشّافية ج ٢ ص ١٠٢)

---

١. مانند: «لَمْ يَقُلْ» در «لَمْ يَقُوْلْ».

وقف

۱. **الأصل** هو الوصل (شرح الرّضى على الكافية ج ۳ ص ۳۲۲)

۲. **الأصل** أن نقف على المتحرّك بالسّكون (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۷۱۵)

۳. **الأصل** عدم جواز الوقف بالرَّوم[1] فى المختوم بفتحة (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۷۱۵)

٤. **الأصل** فى المفردات الوقف[2] (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۲۰۷)

۵. **الأصل** فى المنقوص المنوّن المرفوع و المجرور الوقف عليه بحذف الياء[3] (شرح قطر النّدى ص ۲۹۳) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۷۱٤)

٦. **الأصل** فى المنقوص غير المنوّن المرفوع أو المجرور الوقف عليه بإثبات الياء[4] (شرح قطر النّدى ص ۲۹٤ و ص ۲۹۵) (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ۷۱٤)

---

۱. يعنى هنگام وقف، حركت به صورت خفيف گفته مى‌شود.
۲. يعنى كلمات بدون اين كه در تركيب جمله قرار بگيرند.
۳. مانند :«قاضْ» (قاضٍ).
٤. مانند: «القاضِى».

وزن

١. **الأصل** فی کلّ نوع أن لا یکون فیه الوزن المختصّ بنوع آخر فإذا وجد کان فرعاً[1] لوزنه الأصلیّ (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٨٨)

٢. **الأصل** فی وزن «مَفْعَلان» أن یدلّ علی أمر مذموم[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٧ و ص ٦٠)

٣. **الأصل** فی وزن «أَفْعَل» أن یکون فی الأسماء (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ١٦٣ و ص ١٦٥)

٤. **الأصل** فی «یَفْعَلُ» مفتوح العین أن یبنی إسم مکانه علی «مَفْعَل» بالفتح (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ١٢٤)

٥. **الأصل** فی وزن «فُعِل» أن لا یأتی فی أسماء الأجناس (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ١٦٢)

٦. **الأصل** فی وزن «فاعَل» أن یکون فی الأفعال (شرح الرّضی علی الکافیة ج ١ ص ١٦٣)

٧. **الأصل** فی صیغة «فَعَّلَ» أن تکون للتّکثیر و المبالغة (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٤٦)

٨. **الأصل** فی جمیع الأفعال المزید فیها أن تختصّ بالفعل (جامع الدّروس العربیّة ص ٢٨٤)

٩. **الأصل** فی الفعل الّذی یکون ما فیه علی وزن «فَعِلَ»- مکسور العین- أن یکون مضارعه علی وزن «یَفْعَلُ» - مفتوح العین- (جامع الدّروس العربیّة ص ١٤١)

١٠. **الأصل** فی «فَعِیْل» بمعنی «فاعِل» مجیء التّاء فی التّأنیث (النّحو الوافی ج ٤ ص ٤٤٨)

١١. **الأصل** فی صیغة «فَعُول» إذا کانت وصفاً بمعنی «فاعِل» أن لا تدخلها التّاء الدّالّة علی التّأنیث المحض وحده (النّحو الوافی ج ٤ ص ٥٥٢)

---

١. مانند: «فَعَّلَ» که اختصاص به فعل دارد و وجود «شَمَّر» در اسم، خلاف اصل است.

٢. مانند: «مَخْبَثَان». گاهی برای أمر ممدوح به کار می‌رود؛ مانند: «مَکْرَمَان».

۱۲. **الأصل فی «فَعِيْل» بمعنی «مفعول» أن تستعمل بدون التّاء للمؤنّث** (دانش صرف ص ۳۵۵)

۱۳. **الأصل فی «فَعِيْل» أن يكون بمعنی «فاعِل»** (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۲۹۹)

۱٤. **الأصل فی «فَعُلَ» أن يستعمل للغرائز أی الأوصاف المخلوقة**[1] (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۵۵)

۱۵. **الأصل فی «فَعِلَ» أن يكون فی الأدواء الباطنة و العيوب الظّاهرة و الحِلیٰ** (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۱۰٤)

۱٦. **الأصل فی «فَعِلَ» أن يكون لازماً** (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۵٤)

۱۷. **الأصل فی وضع «فَعِلَ» أن يكون للأعراض**[2] (شرح الرّضی علی الشّافية ج ۲ ص ۵٤)

۱۸. **الأصل فی «فَيْعِل» أن يكون عينه واواً** (الأصول فی النّحو ج ۳ ص ۳۸۷)

۱۹. **الأصل فی «أَفْعَل» كونها للأفعال** (الكتاب ج ۳ ص ۲۱۷)

---

۱. مانند: «شَرُفَ».
۲. مانند: «حَزِنَ، كَدِرَ و ...».

إمالة

١. **الأصل** فى الإمالة أن تكون فـى الإسـم المعـرب و الفعـل المتـصرّف (موسـوعة النّحـو و الصّرف و الإعراب ص ١٥٠)

٢. **الأصل** فى الأدوات أن لا تُمال (همع الهوامع ج ٣ ص ٢٨٣)

٣. **الأصل** أن تقول فى إمالة نحو «خافَ و باعَ» إنّها للتّنبيه على أصل الألف (شرح الرّضى على الشّافية ج ٣ ص ٨)

٤. **الأصل** عدم إطّراد الإمالة فيما لم يتمكّن (شرح إبن النّاظم ص ٥١٠)

٥. **الأصل** فى الإمالة أن يلحق الكلم من جهة الحركة فيها و السّكون (المستوفى فى النّحو ص ٥٠٦)

٦. **الأصل** فى الحروف أن لا تدخلها الإمالة (الإنصاف فى مسائل الخلاف ص ٦١)

أصل و فرع

۱. **الأصل** هو البقاء على الأصل[1] (مغنى الأديب ب ۱ ص ۱۲۱) (ثورة نحويّة ص ٤٢)
۲. **الأصل** أن يحمل الفرع على الأصل لا بالعكس[2] (مغنى الأديب ب ۱ ص ۲۲۷)
۳. **الأصل** لحاظ الأصل أى الوضع الأصلىّ الأوّلىّ[3] (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۷)
٤. **الأصل** عدم الرّجوع إلى أصل مرفوض[4] (همع الهوامع ج ۱ ص ٤٣)
٥. **الأصل** فى كلّ باب له قواعد إختصاصيّة[5] (مغنى الأديب ب ۱ ص ۱۰۱)(بداءة النّحو ص ۲۱۸)
٦. **الأصل** مراعاة الأصل فى كلّ باب (همع الهوامع ج ۱ ص ۱٦۱) (الإقتراح ص ۱۲٤)
۷. **الأصل** أن يقتصر فى خلاف الأصل على السّماع (شرح الرّضى على الكافية ج ۱ ص ۱۳۳)
۸. **الأصل** فى كلّ باب يختصّ بأحكام (ثورة نحويّة ص ۱۲)
۹. **الأصل** عدم العدول عن الأصل (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۷٦)
۱۰. **الأصل** عدم خروج الشّىء عن أصله و إعتقاد بقائه على أصله (شرح الرّضى على الكافية ج ٤ ص ٥۳)

---

۱. مثلاً اگر در جمله‌ای «عَسیٰ» را هم می‌توان ناقصه و هم تامّه در نظر گرفت، طبق این اصل باید «عَسیٰ» را ناقصه در نظر بگیریم تا «عَسیٰ» در اصلِ خود که ناقصه بودن است باقی بماند.
۲. مانند آن که «ما» ی نافیه حمل بر «لَیْسَ» می‌شود و عمل می‌کند نه این که «لَیْسَ» را حمل بر «ما» بکنیم و قائل به این باشیم که «لَیْسَ» عمل نمی‌کند.
۳. بنابراین کلماتی مانند «أب» گرچه دو حرفی هستند و از این جهت، شباهت به حروف دارند و باید مبنیّ شوند ولی چون در اصل وضع، سه حرفی هستند، اصلِ آنها لحاظ شده و معرب باقی می‌مانند.
٤. مثلاً در مثنّی گفته شده اصل آن، معطوف بوده است یعنی «رَجُلَان» در اصل، «رَجُلٌ وَ رَجُلٌ» بوده ولی برای اختصار از این اصل، دست کشیده‌ایم؛ بنابراین نباید به این اصل برگردیم و «رَجُلٌ و رَجُلٌ» استعمال کنیم.
٥. مثلاً أصل در أدوات استفهام، همزه است؛ به همین علّت، أحکام و قواعدی دارد که سائر أدوات إستفهام ندارند؛ مانند: جواز حذف، مشترک بودن برای طلب تصوّر و تصدیق و ... .

۱۱. **الأصل** فی کلّ معدول عن شیء أن لا یخرج عن النّوع الّذی ذاک الشّیء منه[1]
(شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۷۵)(شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۱۱۰)

۱۲. **الأصل** أولی بالإستعمال (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۷٤)

۱۳. **الأصل** یمکن التّوصّل به إلی الأبنیة و الکشف عنها[2] (شرح النّظّام ص ۱۸)

۱٤. **الأصل** ما أرجع الشّیء إلیه

۱۵. **الأصل** مقدّم علی الفرع[3] (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ۳۸۱)

۱٦. **الأصل** أن یبقی للأصل علی الفرع مزیّة[4] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ٤۰۹)

۱۷. **الأصل** هو الجعل فی مقابلة کلّ فرع أصلاً (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۷٤)

۱۸. **الأصل** أولی بالذّکر من الفرع[5] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۷٤)

۱۹. **الأصل** هو الأخذ بقول الجمهور (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۲۵)

۲۰. **الأصل** لایحتاج إلی نکتة[6] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۳۲۷)

۲۱. **الأصل** فی الفرع أن یکون ضعیفاً[7] (أوضح المسالک ج ۲ ص ۲۳)

---

۱. بنابراین قول، برخی که گفته‌اند اسم فعل، معدول از فعل است غلط است؛ زیرا فعل با عدول کردن از اصلِ خود، تبدیل به اسم که نوع متفاوتی است، نمی‌شود.

۲. اصل در اینجا به معنای قاعده است و این مسأله مربوط به صرف است؛ یعنی در علم صرف امکان این که از طریق شناخت قواعد بتوانیم حروف اصلی کلمات را تشخیص دهیم، وجود دارد.

۳. به عنوان مثال در کتب نحوی در تقسیم‌بندی کلمه، ابتدا اسم و بعد فعل و سپس حرف ذکر می‌شود. چون اصل در کلمات، اسم است و در چنین مواردی، مقدّم بر دو قسم دیگر می‌شود.

٤. بنا بر همین اصل است که گفته شده هر جا که «حَتّیٰ» عاطفه به کار رود «حتّیٰ» جارّه نیز می‌تواند به کار رود ولی بالعکس آن کلّیّت ندارد یعنی در برخی موارد «حَتّیٰ» جارّه به کار می‌رود که استعمال «حَتّیٰ» عاطفه در آن جایز نیست. و این امر به خاطر این است که «حَتّیٰ» جارّه، اصل است و باید مزیّتی بر «حَتّیٰ» عاطفه که فرع است داشته باشد.

۵. یعنی در مواردی که بین یک مجموعه- مثلاً أدوات استفهام- می‌خواهیم یک مورد را ذکر کنیم بهتر است آنچه اصل است را ذکر کنیم.

٦. یعنی نیاز به توضیح یا شرط و شروط و ... ندارد.

۷. مثلاً «لا»ی شبیه به «لَیْسَ» فرع بر «لَیْسَ» است و از نظر عمل، ضعیف است بنابراین عمل آن، مشروط به شرائط مختلفی است که در صورت نبودِ آنها نمی‌تواند عمل کند.

٢٢. **الأصل** أن يحكم بدلالة ظاهر الشّاهد[١] ما لم تدع داعية قام عليها الدّليل إلى تأويله (أوضح المسالک ج ٢ ص ٦٧)

٢٣. **الأصل** عدم التّغيير (أوضح المسالک ج ٤ ص ٢٠٥)

٢٤. **الأصل** ثابت فی جميع تصرّفات الكلمة (المحرّر فی النّحو ج ٣ ص ١٢٩٨)

٢٥. **الأصل** أحقّ بكثرة الإستعمال من الفرع (شرح التّسهيل ج ١ ص ٣١)

---

١. يعنی بنا بر ظاهر «شاهد مثال» عمل می‌کنيم و آن را به تأويل نمی‌بريم.

تقديم و تأخير

۱. **الأصل** عدم التّقديم و التّأخير (مغنى الأديب ب ۲ ص ٤٤ و ب ٤ ص ٥٤ و ب ٥ ص ۱۰٥)(الكلام المفيد ص ۱۸۹)(همع الهوامع ج ۳ ص ٦٧)

۲. **الأصل** تقديم ما حقّه التّقديم و تأخير ما حقّه التّأخير (جامع الدّروس العربيّة ص ۳٦۸)

۳. **الأصل** تقديم الأصل فى ترتيب أبواب الكتب النّحويّة (النّهجة المرضيّة ج ۱ ص ۷۹)

٤. **الأصل** تقديم ما هو الأخصر فى تصنيف الكتب النّحويّة[1] (همع الهوامع ج ۱ ص ۷۸ و ص ۸۱)

٥. **الأصل** تقديم الوجوديّ على العدميّ[2] (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۲۷)

٦. **الأصل** تقديم الأخفّ[3] (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۷٤)

۷. **الأصل** تقديم ما هو جليّ على ما هو خفيّ[4] (شرح ملّا جامى ج ۱ ص ۱۱٥)

---

۱. مثلاً معمولاً ابتدا موصول حرفی بحث می‌شود و سپس موصول اسمی، چون مباحث موصول حرفی کم تر است.
۲. مثلاً بحث «عامل» بر بحث «غیرعامل» مقدّم است.
۳. مثلاً معمولاً در کتب نحوی در باب ملحقات مثنّی، «کِلا» قبل از «إثْنانِ» ذکر می‌شود چون حروف کم تری دارد.
٤. یعنی در أبواب مختلف نحو، ابتدا مسائلی که روشن‌تر هستند ذکر می‌شوند و سپس مباحث دیگر که غیر واضح یا اختلافی و ... هستند ذکر می‌شوند.

حمل و زیادت

۱. **الأصل** حمل محتمل الوجهین علی الوجه الغالب[1] (همع الهوامع ج ۱ ص ۳۰)

۲. **الأصل** فی المشکوک فیه هو الحمل علی الأغلب الأکثر[2] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۱۲۳)(مغنی الأدیب ب ۱ ص ۳۹ و ص ۱۰۱)

۳. **الأصل** عدم حمل کلمة علی أخواتها[3] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ٤۱)

٤. **الأصل** أن یحمل الکلام علی ما هو الأصل فی أمثاله[4] (أوضح المسالک ج ۳ ص ۹۰)

٥. **الأصل** عدم الزّیادة (مغنی الأدیب ب ۱ ص ٥۹) (شرح النّظّام ص ۲۰۹)

٦. **الأصل** هو المجرّد من الزّیادة (همع الهوامع ج ۱ ص ۱۳۸)

۷. **الأصل** عدم الحکم بالزّیادة ماکان للحکم بالأصالة محتمل (النّحو الوافی ج ۲ ص ۳۳۷)

۸. **الأصل** عدم حمل بیت علی القلیل النّادر مع إمکان حمله علی الکثیر المشهور (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ۳٥۸)

۹. **الأصل** هو الحمل علی الأکثر (شرح الرّضی علی الشّافیة ج ۱ ص ۱۳۹)

---

۱. مثلاً برخی گفته‌اند: «رَحْمان» غیرمنصرف است چون غالباً صفت‌هایی که بر وزن «فَعْلان» هستند، غیرمنصرف هستند؛ بنابراین «رَحْمان» نیز حمل بر موارد غالبی می‌شود.

۲. مانند آنچه در قاعدهٔ قبلی گذشت.

۳. مثل آن که گفته می‌شود: «لَیْتَ» هنگام إلصاق به «یاء» متکلّم، بهتر است «نون» وقایه نگیرد چون أخوات آن (إنَّ، کَأَنَّ و ...) به خاطر اجتماع سه نون، بهتر است بدون «نون» وقایه باشند.

٤. مثلاً اگر در معرفه یا نکره بودنِ کلمه‌ای شکّ داریم و آن کلمه «حال» واقع شده است از آنجا که اصل در حال، نکره بودن است، این کلمه نیز حمل بر سایر موارد شده و نکره محسوب می‌شود؛ مانند: کلمهٔ «ثانِیَ» در {ثانِیَ عِطفِهِ} (حجّ / ۹).

حذف و تقـدیر

۱. **الأصل** عدم حذف ما لا دلیل علیه[۱] (النّهجة المرضیّة ج ۱ ص ۱۳٤)

۲. **الأصل** قلّة الحذف (شرح الصّفائیّ ج ۳ ص ۱٤ و ص ۱٥)

۳. **الأصل** فی المحذوف أن یکون من لفظ المذکور[۲] (مغنی الأدیب ب ٥ ص ۱٤۱)

٤. **الأصل** فی الحذف هو الحذف من آخر الجملة[۳] (مغنی الأدیب ب ٥ ص ۱٤٦)

٥. **الأصل** حذف الثّانی لدلالة الأوّل علیه[٤] (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ۲۲۸)

٦. **الأصل** عدم الحذف (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ٤٥٤) (مغنی الأدیب ب ۱ ص ۸٥)(شرح إبن عقیل ج ۱ ص ٤۱۰)

۷. **الأصل** فی الحذف أن یکون لدلیل (نحو روان ج ۲ ص ٤٤۷)

۸. **الأصل** عدم التّقدیر (ثورة نحویّة ص ۳۳)(الموجز ص ۹) (الکلام المفید ص ۱٤۱) (علوم العربیّة ص ٦۷۸)

۹. **الأصل** فی التّقدیر تقدیر الأصل[٥] (مغنی الأدیب ب ٤ ص ۸٥)(شرح ملّاجامی ج ۱ ص ۱۹٤)(مکرّرات المدرّس ج ۱ ص ۱۳٥)(بداءة النّحو ص ۳٥ و ص ۱۹٤)(شرح الصّفائیّ ج ۳ ص ۱۹)

۱۰. **الأصل** فی المقدّر أن یقدّر فی مکانه الأصلیّ (مغنی الأدیب ب ٥ ص ۱۳۹)

---

۱. مانند آن که قرینه‌ای لفظی بر محذوف دلالت کند.

۲. در مواردی که امکان وجود داشته باشد؛ مثلاً در باب اشتغال در «زَیْداً ضَرَبْتُهُ» قبل از «زَیْداً» «ضَرَبْتُ» در تقدیر گرفته می‌شود نه فعل دیگر. امّا در «زَیْداً ضَرَبْتُ غُلَامَهُ» چون در تقدیر گرفتنِ «ضَرَبْتُ» باعث عوض شدنِ معنا به صورت اشتباه می‌شود، «أَهَنْتُ» در تقدیر گرفته می‌شود.

۳. بنابراین اصل، در آیهٔ {الْحَجُّ أَشْهُرٌ} (بقره/ ۱۹۷) بهتر است بگوییم: تقدیر، «الحجّ حجّ أشهر» بوده نه «أشهر الحجّ أشهر».

٤. مانند: «أنا قادمٌ و أَنْتَ» که «قادمٌ» بعد از «أَنْتَ» حذف شده است. پس طبق این اصل، «أنا وَ أَنْتَ قادمٌ» صحیح نیست چون «قادمٌ» اوّل حذف شده و دوّمی باقی مانده است.

٥. مثلاً اگر به تقدیر گرفتن أدات استفهام نیاز باشد، «همزه» در تقدیر گرفته می‌شود؛ چون اصل در أدوات استفهامَ، همزه است.

١١. **الأصل** عدم التّقدير بلاضرورة ملتجئة إليه (شرح ملّا جامى ج ١ ص ٢٢٨)

١٢. **الأصل** حذف كرسىّ الهمزة المفتوحة بعد الألف (شرح الرّضى على الشّافية ج ٣ ص ٢١٩)

١٣. **الأصل** حذف السّاكن لا المتحرّك (الأصول فى النّحو ج ٣ ص ٤٨)

لفظ و معـنى

۱. **الأصل** فی الألفاظ الذّکر (جواهر البلاغة ص ۹۷ و ص ۱۱۷)

۲. **الأصل** فی الألفاظ وضعها فی محلّها (مغنی الأدیب ب ۵ ص ۱۳۹)

۳. **الأصل** کون کلّ لفظ علی بابه[۱] (ثورة نحویّة ص ۱۵۱)

٤. **الأصل** وضع کلّ لفظ فی موضعه (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۳۲۵)

۵. **الأصل** فی کلّ معنی یدخل الکلام أو الکلمة أن یوضع له حرف[۲] یدلّ علیه أو ما[۳] یجری مجری الحرف فی عدم الإستقلال (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۲ ص ٤۷۱)

٦. **الأصل** عدم خروج الشّیء عن معناه (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ۲۵۳)

۷. **الأصل** مساواة اللّفظ و المعنی (جواهر البلاغة ص ۱۷۷)

۸. **الأصل** مراعاة جانب اللّفظ لا المعنی[٤] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۷۵)

۹. **الأصل** أنّه إذا کان المعنی مکرّراً یکون اللّفظ أیضاً مکرّراً[۵] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ۹۷) (الکلام المفید ص ۲۱۹)

---

۱. یعنی هر کلمه در معنای اصلی خود که برای آن وضع شده به کار گرفته شود؛ مثلاً «لَوْ» شرطیّه برای إمتناع وضع شده و این که به معنای «إنْ» شرطیّه به کار برود خلافِ اصل است.

۲. مانند: همزه و «هَلْ» برای استفهام.

۳. مانند: إعراب و صیغه‌های مختلف که هر کدام معنای خاصّی در کلام را می‌فهمانند و برای آن معانی وضع شده‌اند.

٤. مثلاً در مواردی که کلمه، معنای مثنّی یا جمع دارد ولی لفظِ آن، مفرد است، اصل، این است که إعراب به حرکات بگیرد نه إعراب به حروف.

۵. از همین اصل فهمیده می‌شود که اصلِ «ثُلَاث»، «ثَلاثَة ثَلاثَة» بوده است زیر «ثُلَاث» به معنای «سه تا سه تا» است پس در لفظ نیز باید این گونه بوده باشد. همچنین است «رُبَاع» و ... .

تفسير و تأويل و تكرار

١. **الأصل** توافق المفسِّر و المفسَّر[1] (شرح الرّضى على الكافية ج ٣ ص ٤٢٥) (شرح إبن عقيل ج ١ ص ٥٠٣)

٢. **الأصل** إحتياج المحذوف إلى شيء مذكور يفسّره و يدلّ عليه (النّحو الوافى ج ٢ ص ١١٢)

٣. **الأصل** عدم التّأويل (شرح الرّضى على الكافية ج ٢ ص ٤٢٥)(همع الهوامع ج ١ ص ٤٥) (النّحو الوافى ج ٤ ص ٥)(مكرّرات المدرّس ج ص ٢٣٤) (ثورة نحويّة ص ٣٢)

٤. **الأصل** عدم تخالف المؤوّل و المؤوّل‌إليه[2] (شرح الصّفائىّ ج ١ ص ٢٢٢)

٥. **الأصل** عدم التّكرار (شرح ملّا جامى ج ١ ص ١٦٨ و ج ٢ ص ٢٦٣)(مغنى الأديب ب ١ ص ٢١٢) (الكلام المفيد ص ٢٣٠)

٦. **الأصل** فى التّكرار أن يكون للتّأكيد (همع الهوامع ج ١ ص ٢٣٨)

---

١. از جهت لفظ، نوع كلمه، معنا و ... .

٢. از جهت معنا. به همين علّت، برخي قائلند كه فعل أمر به واسطهٔ حروف مصدرى، تأويل به مصدر نمى‌رود زيرا در اين صورت، معناى إنشائيّتِ آن از بين مى‌رود.

قِلّة و كَثْرة و عوض

١. **الأصل** عند وجود الإشتراک التّقليل[1] (بداءة النّحو ص ٣٢٤) (شرح الصّفائیّ ج ١ ص ٥٩)

٢. **الأصل** قلّة الإحتياج

٣. **الأصل** هو الإكتفاء بالأكثر[2] (النّحو الوافی ج ٤ ص ٣٤٦)

٤. **الأصل** عدم الجمع بين العوض و المعوّض‌عنه[3] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٧٥)

٥. **الأصل** عدم التّعويض (ثورة نحويّة ص ١٦٢)

٦. **الأصل** عدم جعل العوض فی غير محلّ المعوّض‌عنه (الدّرّ المصون ج ١ ص ١٩)

---

١. یعنی در اشتراک لفظی، اصل بر کم بودنِ تعداد معانی است. چون اصل بر این است که هر لفظ فقط یک معنا داشته باشد و در صورتی که نیازمندیم برای لفظی بیشتر از یک معنا در نظر بگیریم، اصل، این است که در حدّ امکان، این معانی کم‌تر باشند.

٢. منظور، «أكثر» در استعمال است. بنابراین اگر نوع خاصّی از کلمه یا جمله، بسیار کم استعمال شده باشد بهتر است در کلام از آن نوع خاصّ استفاده نشود.

٣. یعنی «مُعَوَّضٌ عنه» حذف می‌شود و «عِوَض» جای آن می‌نشیند و نمی‌توان هر دو را با هم آورد.

تغيير و تعريف و تضمين

۱. **الأصل** عدم التّغيير (شرح قطر النّدى ص ۲۹)(شرح الرّضى على الشّافية ج ۱ ص ۲۳٤) (الحدائق النّديّة ج ۲ ص ۳٥۲)

۲. **الأصل** عدم تغيير الصّيغة (ثورة نحويّة ص ٦۳)

۳. **الأصل** بقاء كلّ على ما كان عليه (شرح الرّضى على الكافية ج ۳ ص ۹۷)

٤. **الأصل** فى التّعريف أن تراعى فيه القواعد المنطقيّة[1] (النّحو الوافى ج ۲ ص ٥٤)

٥. **الأصل** عدم التّضمين (النّحو الوافى ج ۲ ص ٤۳۷ و ص ٤۳۸) (مغنى الأديب ب ۱ ص ۱۸٥) (ثورة نحويّة ص ۳۲)

٦. **الأصل** عدم تغيير المبهمات (شرح الرّضى على الشّافية ج ۱ ص ۱۹٤)

---

۱. مُعَرِّف روشن‌تر از مُعَرَّف باشد، تعريف دورى نباشد، جامع و مانع باشد و .... .

عامّ و خاصّ و مطلق و مقیّد

۱. **الأصل** فی أدوات العموم «كُلّ» (معانی النّحو ج ٤ ص ١٢٤)

۲. **الأصل** فی الأعمّ أن یقدّم علی الأخصّ[1] (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۱۸۸)

۳. **الأصل** أن تكون القاعدة عامّة مطّردة[2] (النّحو الوافی ج ۱ ص ٤٠)

٤. **الأصل** هو الأخذ بالعموم (الموجز ص ۱۹)

٥. **الأصل** فی القید هو التّخصیص[3] (مکرّرات المدرّس ج ۳ ص ۲٥۳)

٦. **الأصل** فی القیود أن تكون إحترازیّة[4] (الهدایة و الصّمدیّة ص ٤٦) (شرح الصّفائیّ ج ۲ ص ۳۹۰ و ج ۳ ص ۱۹)

۷. **الأصل** فی تخصیص اللّفظ المطلق بشیء معیّن أن یكون باللّام و الإضافة[5] (شرح الرّضی علی الكافیة ج ۱ ص ۱۱۸)

۸. **الأصل** هو الأخذ بالإطلاق (الموجز ص ۱۹)

---

۱. مانند آن که «اسم جنس» در تقسیم‌بندی ذیل مقدّم شده است: «أصناف اسم عبارتند از: اسم جنس، معرب و مبنیّ و ...».

۲. به همین خاطر اگر کلمات و جملاتی در استعمال عرب وجود داشته باشد که در ظاهر با یک قاعدهٔ نحوی یا صرفی تناسب ندارد، در صورت امکان، آن کلمه و جمله را به گونه‌ای تأویل می‌برند تا مطابق با قاعده باشد و قاعده، عمومیّت خود را حفظ کند.

۳ و ٤. یعنی قید توضیحی، خلاف اصل است.

٥. مثلاً «غُلام» که یک لفظ مطلق است برای تخصیصِ آن، «الغُلام» یا «غُلامُ زَیْدٍ» آورده می‌شود.

حقیقت و مَجاز و إشتراك و تخصيص

١. **الأصل** فی الإستعمال هو الحقیقة (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٤ ص ٣٨٢) (مغنی الأدیب ب ١ ص ١٠) (ثورة نحويّة ص ١٢) (همع الهوامع ج ٣ ص ١١٦)

٢. **الأصل** عدم الخروج عن الحقیقة إلّا لنکته بلاغیّة[١] (النّحو الوافی ج ٢ ص ٤٥٩)

٣. **الأصل** عدم القول بالحقیقة و المجاز[٢] (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٣١)

٤. **الأصل** فی کلام العرب دلالة کلّ لفظ علی ما وضع له (همع الهوامع ج ١ ص ٥)

٥. **الأصل** عدم الإشتراک (مغنی الأدیب ب ٥ ص ١٣٥) (شرح الصّفائیّ ج ١ ص ١٥٩) (بداءة النّحو ص ٣٢٤) (شرح التّسهیل ج ١ ص ٨٩)

٦. **الأصل** عدم القول بالإشتراک (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٣١)

٧. **الأصل** عدم الإشتراک اللّفظی (شرح الرّضی علی الکافیة ج ٣ ص ٢٤) (ثورة نحويّة ص ١٥)

٨. **الأصل** فی التّخصیص و الإختصاص أن یستعمل بإدخال الباء علی المقصور علیه[٣] (الهدایة و الصّمدیّة ص ١٣٣)

٩. **الأصل** هو الأخذ بالمعنی الحقیقیّ (الموجز ص ١٩)

١٠. **الأصل** عدم إشتراک إسم و حرف فی لفظ واحد (شرح التّسهیل ج ١ ص ١٤٢)

١١. **الأصل** تقلیل الإشتراک (بداءة النّحو ص ٣٢٤)

---

١. مثلاً برای مبالغه کردن.

٢. به عنوان نمونه اگر قائل باشیم که «لَیْسَ» برای نفی در زمان حال است مجبوریم بگوییم استعمال «لَیْسَ» در زمان حال، حقیقت و در غیر حال، مَجاز است. امّا اگر «لَیْسَ» را برای مطلقِ نفی بدانیم نیاز نیست بحث «حقیقت و مَجاز» را در این مسأله وارد کنیم و اصل نیز همین است.

٣. مثلاً در اصل باید گفته شود: «یَخْتَصُّ الْجَرُّ بِالإِسْمِ» ولی معمولاً در کتب نحوی گفته می‌شود: «یَخْتَصُّ الإِسْمُ بِالْجَرِّ» و این به خاطر آن است که در اینجا «یَخْتَصُّ» به معنای «یَتَمَیَّزُ» است (تضمین).

متفرّقات

١. **الأصل** عدم التّأكيد (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٣٠)
٢. **الأصل** عدم التّرادف (جامع المقدّمات ج ٢ ص ٢٠٨)
٣. **الأصل** عدم نيابة لفظ عن آخر (ثورة نحويّة ص ٨٧)(شرح الصّفائيّ ج ١ ص ١٦٥)(معانی النّحو ج ٢ ص ١٦٨)
٤. **الأصل** عدم الإعتراض[1] (ثورة نحويّة ص ٤٢)
٥. **الأصل** عدم الإحتياج إلى التّجريد[2] (شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣٣٠)
٦. **الأصل** عدم الفصل[3] (أوضح المسالک ج ٣ ص ١٩٢)
٧. **الأصل** فی المؤثّر أن يكون مُغايراً للمتأثّر[4] (شرح الرّضی علی الكافية ج ٤ ص ١٦٩)(شرح ملّا جامی ج ٢ ص ٣١٣)(شرح إبن‌عقيل ج ١ ص ٥١٨)(مكرّرات المدرّس ج ٣ ص ٢٦٤)(شرح المنطق ج ٢ ص ١٩٣)(الكلام المفيد ص ٢٥٦)
٨. **الأصل** تشبيه النّاقص بالكامل لا العكس (مكرّرات المدرّس ج ١ ص ١٨٠)
٩. **الأصل** كون الدّالّ علی صفة الشّیء كالصّفة الدّالّة عليه (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٧٠)
١٠. **الأصل** أن لا يتقدّم السّماع علی القياس (النّحو الوافی ج ٣ ص ١٤١)

---

١. منظور، جملهٔ إعتراضيّه است.
٢. يعنی جدا كردنِ كلمه از معنای اصلی خود به واسطهٔ تقييد؛ مثلاً اگر قائل باشيم «لَيْسَ» برای حال است وقتی بعد از «لَيْسَ»، «أَمْسِ» يا «غَداً» بياوريم، «لَيْسَ» را از معنای حال جدا می‌كنيم و اين، خلاف اصل است پس قول به اين كه «لَيْسَ» برای مطلق نفی است نه نفی حال، بهتر است.
٣. بين مبتدا و خبر، صفت و موصوف، مضاف و مضافٌ إليه و ... .
٤. به همين علّت، لفظ فاعل با لفظ مفعول تفاوت می‌كند؛ مثلاً گفته نمی‌شود: «ضَرَبَ زَيْدٌ زَيْداً» بلكه «ضَرَبَ زَيْدٌ نَفْسَهُ» به كار می‌رود.

۱۱. **الأصل** إستعمال المسموع عن العرب[۱] (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٦٢٧)
۱۲. **الأصل** فی العلّة الإطّراد[۲] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۳۳۰)
۱۳. **الأصل** فی القرآن الکریم أن یکون علی لغة قریش (موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب ص ٥٨٤)
١٤. **الأصل** تقلیل أقسام المقسم الواحد (ثورة نحویّة ص ٢٥)
١٥. **الأصل** فی العلامة أن تلحق کلمة هی علامة لها[۳] (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۳ ص ۳۲۳)
١٦. **الأصل** هو الأمر الکلّیّ الّذی ینطبق علی الجزئیّات[٤] (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۱۸۳)
۱۷. **الأصل** أن یستعمل العِلْم فی الکلّیّات و المعرفة فی الجزئیّات (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۱۸۳)
۱۸. **الأصل** فی کلّ لسان أن لا یخالطه لسان آخر (شرح الرّضی علی الکافیة ج ۱ ص ١٠٦)(معانی النّحو ج ۳ ص ٢٤٨) (الکلام المفید ص ٢١٤)
۱۹. **الأصل** تغلیب من یعقل علی ما لا یعقل (شرح إبن عقیل ج ۱ ص ١٤١)
۲۰. **الأصل** إختیار ما لا یحصل به اللّبس (مکرّرات المدرّس ج ۲ ص ٤٠)
۲۱. **الأصل** وقوع کلّ لفظ فی محلّه الأصلیّ (شرح ملّا جامی ج ۲ ص ٤٣٥)
۲۲. **الأصل** حمل اللّفظ علی ما یکون علیه عدیله[٥] (شرح ملّا جامی ج ۱ ص ٦٨)
۲۳. **الأصل** فی الجواب أن یخالف المجاب (النّحو الوافی ج ٤ ص ۲۸۱)
٢٤. **الأصل** فی المفصّل أن یکون علی ترتیب المجمل (جامع المقدّمات ج ۲ ص ۱۹۱)

---

۱. بنابراین اگر شکل خاصّی از کلمه یا کلام، مطابق با قیاس و قاعده باشد ولی از عرب شنیده نشده باشد بهتر است استفاده نشود.
۲. یعنی شمول و همگانی بودن. (یعنی اگر برای چیزی، علّتی ذکر می‌شود باید آن علّت در تمام موارد مشابه نیز وجود داشته باشد).
۳. مثلاً علامت تأنیث برای اسم است و إلحاق آن به حرف (رُبَّةَ) خلاف اصل است.
٤. تعریف «اصل» است به این معنی که خود اصل در این عبارت، تعریف شده است.
٥. مثلاً در عبارت «الفاعِلِیَّةُ وَ الإِضَافَةُ» کلمهٔ «فاعلیّة» هم می‌تواند مصدرِ صناعی باشد و هم اسم منسوب امّا چون «الإِضَافَة» مصدر است، «فاعلیّة» را هم مصدر در نظر می‌گیریم.

۲۵. **الأصل** عدم إخراج الحرف عن جوهره (شرح الرّضى على الشّافية ج ٣ ص ٣٤)
۲٦. **الأصل** فی نحو «رُؤْيا» الإعتداد بالهمزة المنويّة و مراعـاة حكمهـا (شـرح الرّضـى علـى الشّافية ج ٣ ص ٣٥٢)
۲۷. **الأصل** فی الياء تركها فی الوقف (شرح الرّضى على الشّافية ج ٤ ص ٣٨٩)
۲۸. **الأصل** هو الشّمول الحقيقیّ (شرح التّسهيل ج ١ ص ٢٥١)
۲۹. **الأصل** تقديم المشبّه و تأخير المشبّه به (شرح التّسهيل ج ١ ص ٢٨٤)
۳۰. **الأصل** فی القول هو الحكاية[1] (الأصول النّحويّة و الصّرفيّة ج ٢ ص ١٢٧)
۳۱. **الأصل** فی العربيّة أن تكون العلامات ذوات دلالة المعانی[2] (معانی النّحو ج ١ ص ٢٦)
۳۲. **الأصل** هو الأخذ بظهور الكلام (الموجز ص ٢٠)
۳۳. **الأصل** فی الممكن العدم (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٢٦٧)
۳٤. **الأصل** فی الحوادث العدم (مكرّرات المدرّس ج ٤ ص ٢٦٨)
۳۵. **الأصل** عدم التّركيب (همع الهوامع ج ٢ ص ٣٨٩) (شرح التسهيل ج ٢ ص ١٤٦)
۳٦. **الأصل** عدم الإقتطاع (همع الهوامع ج ٢ ص ٤٠٣)
۳۷. **الأصل** موافقة الحسّ الدّخول (شرح ملّا جامی ج ١ ص ٤٥٨)
۳۸. **الأصل** إستصحاب ثبوت ما ثبت و نفی ما نفی (شرح التّسهيل ج ٣ ص ٢٠٣)

---

١. يعنی يک جمله بعد از مادّهٔ «قَوْل» به صورت حکايت آورده می‌شود؛ مانند: قالَ زَيْدٌ: «أنا قادمٌ».
٢. يعنی هر علامتی بايد معنای خاصّی را بفهماند و البتّه گاهی علامت‌ها، معنايی را نمی‌رسانند؛ مانند: علامت بناء، مثلاً فتحه در «أيْنَ»، بيان کنندهٔ معنای خاصّی نيست.

فهرست منابع

■ **منابع اصلی**

۱. **قرآن کریم.**

۲. **الأصول النّحويّة و الصّرفيّة**، محمّد عبد الله قاسم، انتشارات ذوى القربى، قم، ۱٤۳۳ هـ . ق - ۱۳۹۱ هـ . ش، چاپ اوّل.

۳. **الأصول فی النّحو**، إبن سراج، بی نا، بی تا، بی چا.

٤. **الإقتراح**، جلال‌الدّين السّيوطی، إنتشارات المكتبة العصريّة، بيروت، ۲۰۱۱ م - ۱٤۳۲ هـ . ق، چاپ اوّل.

۵. **أمالی إبن الحاجب**، بی نا، بی تا، بی چا.

٦. **الإنصاف فی مسائل الخلاف بين النّحويّين البصريّين و الكوفيّين**، أبو البركات عبد الرّحمان بن محمّد الأنباری، انتشارات المكتبة العصريّة، بيروت، ۲۰۰۷ م - ۱٤۲۸ هـ . ق، بی چا.

۷. **أوضح المسالک إلی ألفيّة إبن مالک**، إبن هشام الأنصاری، إنتشارات مكتبة سيّد الشّهداء، قم، ۱۳٦٦ هـ . ش، چاپ پنجم.

۸. **بداءة النّحو**، غلامعلی الصّفائیّ البوشهریّ، انتشارات مركز مديريّت حوزهٔ علميّه، قم، ۱۳۸٦ هـ .ش، چاپ دوّم.

۹. **ثورة نحويّة**، حميد حاجی‌علی، انتشارات تشيّع، قم، ۱۳۸٤ هـ . ش، چاپ اوّل.

۱۰. **جامع الدّروس العربيّة**، مصطفی غلايينی، انتشارات دار الفكر، بيروت، ۱٤۲۷- ۱٤۲٦ هـ . ق، چاپ اوّل.

۱۱. **جامع المقدّمات**، مرحوم مدرّس افغانی، انتشارات هجرت، قم، ۱۳۸۵ هـ . ق، چاپ هجدهم.

۱۲. **جواهر البلاغة**، سيّد احمد هاشمی، انتشارات مركز مديريّت حوزهٔ علميّه، قم، ۱۳۸٦ هـ .ش، چاپ پنجم.

۱۳. **الدّروس النّحويّة**، حفنی بک ناصف و مصطفی طمّوم و محمّد بک دياب و محمّد بک صالح، انتشارات مكتبة إبن عطيّة، ۲۰۰۷ م - ۱٤۲۷ هـ . ق، چاپ هفتم.

۱٤. **سلسبيل فی أصول التّجزئة و الإعراب**، ابوالقاسم علی دوست، انتشارات دار الأسوة، قم، ۱٤۲۰ هـ . ق، چاپ اوّل.

۱۵. **شرح إبن عقيل**، بهاء الدّين عبد الله بن عقيل مصری، انتشارات لقاء، قم، ۱۳۸٦ هـ . ش - ۱٤۲۷ هـ . ق، چاپ اوّل.

۱۶. **شرح إبن النّاظم**، تصحیح سیّد ابراهیم و سیّد علی حسینی، انتشارات دار الإعتصام، قم، بی تا، چاپ اوّل.

۱۷. **شرح التّسهیل**، جمال الدّین محمّد بن عبد الله الأندلسی، انتشارات دار الکتب العلمیّة، بیروت، ۱٤۲۲ هـ .ق - ۲۰۰۱ م، چاپ اوّل.

۱۸. **شرح الرّضی علی الشّافیة**، محمّد بن حسن الرّضی الأسترآبادی، انتشارات دار المجتبی، قم، ۱۳۹۰ هـ . ش - ۲۰۱۰ م، چاپ اوّل.

۱۹. **شرح الرّضی علی الکافیة**، محمّد بن حسن الرّضی الأسترآبادی، مؤسّسة الصّادق، قم، ۱۳۸٤ هـ .ش، چاپ دوّم.

۲۰. **شرح شذور الذّهب**، جمال الدّین عبد الله بن هشام الأنصاری، انتشارات دار الفکر، قم، ۱٤۲٤ هـ . ق - ۲۰۰۳ م، چاپ اوّل.

۲۱. **شرح قطر النّدی و بلّ الصّدی**، جمال الدّین عبد الله بن هشام الأنصاری، شرکت دار الأرقم، بیروت، بی تا، بی چا.

۲۲. **شرح ملّا جامی (الفوائد الضّیائیّة)**، نور الدّین الجامی، دار إحیاء التّراث العربیّ، بیروت، ۱٤۳۳ هـ . ق - ۲۰۱۲ م، چاپ اوّل.

۲۳. **شرح النّظام**، حسن بن محمّد نیشابوری، مکتبة العزیزی، قم، ۱٤۲۷ هـ .ق، چاپ ششم.

۲٤. **الصّرف الصّافی**، اسحاق رحمانی، انتشارات ایلاف، شیراز، ۱۳۸۹ هـ.ش، چاپ اوّل.

۲۵. **علوم العربیّة (قسم النّحو)**، سیّد هاشم طهرانی با تصحیح و ویرایش سیّد محسن موسوی، انتشارات خاتم الأنبیاء، ۱۳۹۰ هـ.ش، چاپ اوّل.

۲٦. **الفوائد الصّمدیّة**، مرحوم شیخ بهائی، انتشارات نهاوندی، ۱۳۸۵ هـ.ش، چاپ هفتم.

۲۷. **القواعد الأساسیّة للّغة العربیّة**، سیّد احمد هاشمی، بی نا، مصر، ۱۳۵٤ هـ .ق، بی چا.

۲۸. **قواعد اللّغة العربیّة**، مبارک مبارک، الشّرکة العالمیّة للکتاب، بیروت، ۱۹۹۲ م – ۱٤۱۳ هـ .ق، چاپ سوّم.

۲۹. **القواعد النّحویّة**، سیّد قاسم حسینی و محمود ملکی اصفهانی، انتشارات مرکز مدیریّت حوزهٔ علمیّه، قم، ۱۳۸۵ هـ.ش، چاپ اوّل.

۳۰. **الکتاب لسیبویه**، بی نا، بی تا، بی چا.

۳۱. **کتاب الکنّاش فی فنّی النّحو و الصّرف**، عماد الدّین إسماعیل بن الأفضل علی الأیوبی، المکتبة العصریّة، بیروت، ۱٤۲۵ هـ .ق، بی چا.

۳۲. **الکلام المفید**، مرحوم مدرّس افغانی، انتشارات دار الهجرة، قم، ۱٤۳۰ هـ .ق، چاپ هفتم.

۳۳. **مبادئ العربیّة (قسم النّحو)**، رشید الشّرتونی، مؤسّسة دار الذّکر، قم، ۱٤۲٦ هـ .ق، چاپ بیست و سوّم.

۳٤. **مبادئ العربیّة (قسم الصّرف)**، رشید الشّرتونی، انتشارات دار العلم، قم، ۱٤۲۹ هـ .ق، چاپ شانزدهم.

۳۵. **المحرّر فی النّحو**، عمر بن عیسی الهرمیّ، انتشارات دار السّلام، قاهره، ۱٤۲۹ هـ.ق، چاپ سوّم.

٣٦. **مختصر النّحو**، عبد الهادی الفضلی، انتشارات الهلال، بیروت، ١٤٢٩ هـ .ق، چاپ هجدهم.

٣٧. **مراح الأرواح**، احمد بن علیّ بن مسعود، انتشارات سیّد الشّهداء علیه السّلام، قم، ١٣٧٢ هـ.ش، چاپ اوّل.

٣٨. **المستوفی فی النّحو**، حسن عبدالکریم الشّرع، انتشارات دلیل ما، قم، ١٤٣٤ هـ .ق - ١٣٩٢ هـ . ش، چاپ اوّل.

٣٩. **معانی النّحو**، فاضل صالح السّامرائی، انتشارات دار إحیاء التّراث العربی، بیروت، ١٤٢٨ هـ . ق - ٢٠٠٧ م، چاپ اوّل.

٤٠. **معجم الأدوات النّحویّة**، دکتر محمّد التّوبخی، انتشارات دار الفکر، قم، ١٤٠٠ هـ .ق، چاپ ششم.

٤١. **معجم النّحو**، عبد الغنی الدّقر، بی نا، بی تا، بی چا.

٤٢. **معجم النّحو العربیّ**، حسن قطریب، انتشارات دار الطّلاس، دمشق، ١٩٩٤ م، چاپ اوّل.

٤٣. **مغنی الأدیب**، جمعی از اساتید حوزهٔ علمیّهٔ قم، انتشارات واریان، قم، ١٣٨٦ هـ.ش، چاپ هفتم.

٤٤. **مکرّرات المدرّس**، محمّد علی مدرّس افغانی، انتشارات پیام علمدار، قم، ١٣٨٨ هـ.ش، چاپ دوّم.

٤٥. **الموجز فی قواعد اللّغة العربیّة**، سعید الأفغانی، بی نا، بی تا، بی چا.

٤٦. **موسوعة النّحو و الصّرف و الإعراب**، أمیل بدیع یعقوب، انتشارات استقلال، تهران، ١٣٨٥ هـ.ش، چاپ چهارم.

٤٧. **موصل الطّلّاب إلی قواعد الإعراب**، خالد الأزهری، بی نا، بی تا، بی چا.

٤٨. **النّحو القرآنیّ**، جمیل أحمد ظفر، المکتبة العصریّة، بیروت، ٢٠١٣م - ١٤٣٤ هـ .ق، بی چا.

٤٩. **النّحو الوافی**، عبّاس حسن، انتشارات مکتبة المحمّدی، بیروت، ١٤٢٨ هـ .ق، چاپ اوّل.

٥٠. **النّهجة المرضیّة**، جلال الدّین السّیوطی با تعلیقهٔ مصطفی الحسینی الدّشتی، مؤسّسهٔ إسماعیلیان، قم، ١٣٨٥ هـ.ش، چاپ هفدهم.

٥١. **الوافی فی النّحو و الصّرف**، حبیب یوسف مغنیه، دار و مکتبة الهلال، بیروت، ٢٠٠٤ م، چاپ دوّم.

٥٢. **الهدایة فی النّحو**، تصحیح و تعلیق حسین شیرافکن، انتشارات جامعة المصطفی العالمیّة، قم، ١٤٢٩ هـ .ق - ١٣٨٧ هـ.ش، چاپ یازدهم.

٥٣. **همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النّحو**، جلال الدّین السّیوطی، انتشارات دار احیاء التّراث العربی، بیروت، ١٤٣١ هـ . ق - ٢٠١٠ م، بی چا.

٥٤. **همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النّحو**، جلال الدّین السّیوطی، انتشارات رضی زاهدی، قم، ١٤٠٥ هـ .ق، بی چا.

■ **منابع جنبی**

۱. **آشنایی با علوم بلاغی**، حمید محمّدی، انتشارات دار الذّکر، قم، ۱۳۸۳ هـ.ش، چاپ پنجم.

۲. **اصول الفقه**، محمّد رضا مظفّر، انتشارات دار العلم، قم، ۱۳۹۳ هـ.ش، چاپ دوّم.

۳. **اصول النّحو**، علی اکبر شهابی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۰ هـ.ش، بی چا.

٤. **پیش نیازهای ادبیِ جزء اوّل قرآن کریم**، ابوطالب نصیری، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۹٤ هـ.ش، چاپ اوّل.

٥. **تجزیه و ترکیب پیشرفته**، ابوطالب نصیری، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۹٥ هـ.ش، چاپ اوّل.

٦. **ترجمه و شرح مغنی الأدیب**، سیّد علی حسینی، انتشارات دار العلم، قم، ۱۳۸۹ هـ.ش، چاپ دوّم.

۷. **ترجمه و شرح مغنی الأدیب**، غلامعلی صفائی بوشهری، انتشارات قدس، قم، ۱۳۷۹ هـ.ش، چاپ سوّم.

۸. **تصحیح و تعلیق الهدایة و الفوائد الصّمدیّة**، سیّد قاسم الحسینی، انتشارات دار الحکمة، قم، ۱۳۸۱ هـ.ش، بی چا.

۹. **جرعه‌ای از ادب قرآن**، محمّد صالحی ابرقویی، انتشارات بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ هـ.ش، چاپ دوّم.

۱۰. **حاشیة الدّسوقی علی مغنی اللّبیب**، مصطفی محمّد غرفة الدّسوقی، انتشارات دار و مکتبة الهلال، بیروت، ۲۰۰۹ م، بی چا.

۱۱. **الحدائق النّدیّة**، سیّد علی خان مدنی، انتشارات دار الهجرة ، قم ۱٤۳۱ هـ .ق، چاپ اوّل.

۱۲. **دانش صرف**، سیّد حمید جزائری، انتشارات نصایح، قم، ۱۳۹٦ هـ.ش. چاپ دوّم.

۱۳. **الدّرّ المصون فی علوم الکتاب المکنون**، احمد بن یوسف، دارالقلم، بیروت، ۱٤۰٦ هـ . ق – ۱۹۸٦ م، چاپ اوّل.

۱٤. **راهنمای تجزیه و ترکیب زبان عربی**، ابوطالب نصیری و سیّد محمّد جواد حسینی، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۹٥ هـ.ش، چاپ اوّل.

۱٥. **روانخوانی و تجوید قرآن کریم**، علی حبیبی و محمّد رضا شهیدی، انتشارات مرکز مدیریّت حوزهٔ علمیّه، قم، ۱۳۹۲ هـ.ش، چاپ هشتم.

۱٦. **شرح المنطق**، علی محمّدی خراسانی، انتشارات الإمام الحسن بن علی، قم، ۱۳۹۱ هـ.ش، چاپ هشتم.

۱۷. **صرف تشریحی در زبان عربی**، عبّاس جعفریان، انتشارات امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه، قم ۱۳۹۰ هـ.ش، چاپ اوّل.

۱۸. **صرف ساده**، سیّد محمّد رضا طباطبایی، انتشارات دار العلم، قم، ۱۳۹٤ هـ ش، چاپ هشتاد و ششم.

۱۹. **صرف مقدّماتی و نحو مقدّماتی**، علی خدری، انتشارات مرکز مدیریّت حوزهٔ علمیّه، قم، ۱۳۸۸ هـ.ش، چاپ دوّم.

۲۰. **فرائد حجّتیّه**، حجّت هاشمی خراسانی، نشر حاذق، قم، ۱۳۸۰ هـ.ش، چاپ پنجم.

۲۱. **فرهنگ اصطلاحات صرف و نحو عربی**، آنتوان دحداح با ترجمهٔ ابوالفضل علّامی و صفر سفیدرو، انتشارات مؤسّسهٔ فرهنگی انتشاراتی ظفر، قم، ۱۳۷۷ هـ.ش، چاپ اوّل.

۲۲. **فرهنگ تشریحی نحو**، محمّد مهدی نامدار، انتشارات دار الکتب الإسلاميّة، تهران، ۱۳۷۹ هـ.ش، چاپ اوّل.
۲۳. **کشکول**، آیت الله حاج میرزا ابوالفضل نجم آبادی، نشر معالم أهل بیت علیهم السّلام، بی جا، ١٤٢٣ هـ . ق، چاپ اوّل.
٢٤. **الکشکول**، شیخ آقا بزرگ تهرانی، انتشارات مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، بی جا، ۱۳۹۰ هـ.ش، چاپ اوّل.
۲۵. **ماء مَعین**، ابوطالب نصیری و علی حاجی‌زاده و احمد درویشوند، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۹۱ هـ.ش، چاپ اوّل.
٢٦. **معجم إعراب ألفاظ القرآن الكريم**، محمّد سيّد طنطاوی، منشورات ذوی القربى، بیروت، ١٤٢١ هـ . ق، چاپ دوّم.
۲۷. **معجم الفروق النّحويّة و الصّرفيّة**، ابوطالب نصیری، انتشارات مشهور، قم ۱۳۹٦ هـ.ش، چاپ اوّل.
۲۸. **المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم**، محمّد جعفری صدری، انتشارات مكتبة السّهروردی للدّراسات و النّشر، طهران، ١٣٨٤ هـ.ش، چاپ اوّل.
۲۹. **مغنى الفقيه (صرف جامع کاربردی)**، مصطفى جمالى، انتشارات دار الفكر، قم، ۱۳۹۲ هـ.ش، چاپ اوّل.
۳۰. **مغنى الفقيه (معانی حروف با مبانی فقهای شیعه)**، مصطفی جمالی، انتشارات دار الفکر، قم، ١٣٩٤ هـ.ش، چاپ اوّل.
۳۱. **مغنی الفقیه (معانی حروف)**، مصطفی جمالی، انتشارات رواق دانش، قم، ۱۳۹۰ هـ.ش، چاپ اوّل.
۳۲. **الموجز فی أصول الفقه**، آیت الله جعفر سبحانی، انتشارات مؤسّسة امام صادق علیه السّلام، قم، ۱۳۸۷ هـ.ش، چاپ چهاردهم.
۳۳. **المنطق**، محمّد رضا المظفّر، مؤسّسة النّشر الإسلاميّ، قم. ١٤٢٦ هـ .ق، الطّبعة الرّابعة.
٣٤. **نحو تشریحی در زبان عربی**، عبّاس جعفریان، انتشارات امام عصر عجّل الله فرجه، قم، ۱۳۹۰ هـ.ش، چاپ اوّل.
۳۵. **نحو روان**، احمد امین شیرازی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّه، قم، ۱۳۸۰ هـ.ش، چاپ اوّل.
٣٦. **النّحو المقدّماتي**، محمود ملکی اصفهانی، انتشارات دار العلم، قم، ١٣٨٦ هـ.ش، چاپ شانزدهم.
۳۷. **النّضيد فی شرح روضة الشّهيد**، شیخ حسن قاروبی تبریزی، انتشارات داوری، قم، بی تا، بی جا.

* * * * *